





سیری در معارف اسلام

# حقیقت و وظایف شیعه

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه شهدا - رجب - ۱۳۹۵ هـ ش



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

## حقیقت و وظایف شیعه

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان .....
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان .....
- ❑ ویرایش: احسان منصور دهقان .....
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی .....
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان .....
- ❑ ایستوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان .....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷  
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

## فهرست مطالب

۱۱	جلسه اول: شیعه‌شناسی.....
۱۳	مقدمه.....
۱۳	قرآن و اهل بیت منبع خیر.....
۱۳	شیعه.....
۱۳	کلمه «شیعه» در آیات و روایات.....
۱۵	معنای «شیعه».....
۱۶	قلب سلیم، ویژگی شیعه.....
۱۷	قلب سلیم امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> .....
۱۸	شیعه ماندن، ویژگی اهل خرد.....
۱۹	اهمیت شیعه‌شناسی.....
۱۹	امام علی <small>علیه السلام</small> اولین شیعه واقعی.....
۲۰	لیلة المبيت.....
۲۰	قدردانی.....
۲۲	فداکاری، ویژگی شیعه واقعی.....
۲۲	حسادت، آفت مؤمن.....
۲۳	عاقبت شیعه.....
۲۴	داستان امضای بر شمر لعنت تاجر.....
۲۵	جهنم، بد جایی است!.....
۲۵	روضه پیراهن ابی عبدالله <small>علیه السلام</small> .....
۲۷	جلسه دوم: شیعه‌شناسی (۲).....
۲۹	مقدمه.....
۲۹	شیعه.....



## حقیقت و وظایف شیعه

- ۲۹..... ارزش شیعه بودن.....
- ۳۰..... شیعه، خیر محض.....
- ۳۰..... حجر بن عدی و خیر محض.....
- ۳۱..... مسئولیت شیعه.....
- ۳۱..... نجات سگ و بخشیده شدن گناهان.....
- ۳۲..... محبت شیعه.....
- ۳۲..... سوال پروردگار از بندگان.....
- ۳۳..... سوال از عمر.....
- ۳۴..... سوال از جوان.....
- ۳۵..... سوال از درآمد.....
- ۳۵..... سوال از مصرف.....
- ۳۶..... سوال از محبت اهل بیت علیهم السلام.....
- ۳۷..... معنای کلمه «مومن» در قرآن.....
- ۳۷..... نشانه‌های شیعه در قرآن.....
- ۳۸..... معنای «ولی».....
- ۳۸..... کمک در امور معنوی.....
- ۴۰..... سقیفه، عامل بدبختی امت.....
- ۴۱..... شادی اهل بیت علیهم السلام، شادی شیعه.....
- ۴۱..... دعا.....
- ۴۳..... **جلسه سوم: ولایت اهل بیت علیهم السلام، قلعه مصونیت**.....
- ۴۵..... مقدمه.....
- ۴۵..... انواع خطرات برای انسان.....
- ۴۵..... خطرات ناشی از خود انسان.....
- ۴۶..... زنا، بلایی ناشی از خود انسان.....
- ۴۸..... نتیجه خطرات ناشی از انسان.....
- ۴۹..... ابیات ایرج میرزا درباره شراب.....
- ۵۰..... بلاهای ناشی از اعمال دیگران.....
- ۵۰..... تشیع واقعی، قلعه مصونیت.....
- ۵۱..... پاداش بلا برای مؤمن.....
- ۵۲..... استواری شیعه.....
- ۵۳..... عبادت شیطان و کفرش.....



## فهرست مطالب

۵۳	حفظ دیانت در استرالیا.....
۵۵	ولایت اهل بیت <small>علیهم السلام</small> راه نجات.....
۵۶	خواب درویش.....
۵۷	روضه شهادت امام هادی <small>علیه السلام</small> .....
۵۹	<b>جلسه چهارم: دعوت به تشیع با اعمال نیکو.....</b>
۶۱	مقدمه.....
۶۱	کلمه «شیعه» در قرآن.....
۶۱	شیعه.....
۶۱	سرنوشت شیعه در روز قیامت.....
۶۲	مؤمن لفظ قرآنی برای شیعه.....
۶۲	معنای ربوبیت ادعایی فرعون.....
۶۳	تفاوت فرهنگ موسی <small>علیه السلام</small> و فرعون.....
۶۳	راز پنهان کردن تشیع.....
۶۴	اخلاق نیکو و دعوت به تشیع.....
۶۵	شیعه در آفریقای جنوبی.....
۶۶	نلسون ماندلا.....
۶۶	نگاه شیعه به سیاه پوستان.....
۶۷	ملاک برتری در اسلام.....
۶۷	ظلم سفیدپوستان بر سیاه پوستان.....
۶۸	معجزه عملی قرآن.....
۷۰	ترویج اسلام در آفریقای جنوبی توسط قریب شاه حسین.....
۷۲	وعده خدا در حفظ جان.....
۷۲	نتیجه صبر در برابر زن بد اخلاق.....
۷۲	نتیجه دعوت با عمل.....
۷۳	سیره امام حسن <small>علیه السلام</small> در برابر ناسزا.....
۷۴	روضه لباس امام حسین <small>علیه السلام</small> .....
۷۵	<b>جلسه پنجم: شیعه حقیقی.....</b>
۷۷	نیازمندی قرآن به معلم.....
۷۸	تحدیر امام عسکری <small>علیه السلام</small> بر تفسیر به رای.....
۷۸	عدم آگاهی از تمام علم قرآن.....



## حقیقت و وظایف شیعه

- ۷۸ ..... دلیل جدا نشدن مراجع از اهل بیت علیهم السلام
- ۷۹ ..... شیعه کیست؟
- ۸۰ ..... شیعه و ترک گناه و تلاش در عبادت
- ۸۰ ..... راه حل مشکلات جامعه
- ۸۱ ..... مشکلات جوامع اروپایی و آمریکایی
- ۸۳ ..... حل مشکل با توسل به اموات
- ۸۴ ..... داستان حمله اسکندر به چین
- ۸۵ ..... مال دنیا و رضایت خداوند
- ۸۶ ..... داستان دزدی از خانه واعظ
- ۸۷ ..... ادامه بحث شیعه کیست؟
- ۸۷ ..... عفت بطن
- ۸۷ ..... از بین رفتن دزدی‌ها با عمل به دستورات اسلام
- ۸۸ ..... پاکدامنی
- ۸۸ ..... عمل برای خدا
- ۸۸ ..... خوف و رجا
- ۸۹ ..... روضه حضرت علی اکبر علیه السلام
- ۹۱ ..... **جلسه ششم: وظایف شیعه**
- ۹۳ ..... شیعه، تقویت کننده دین
- ۹۳ ..... داستان تبلیغ عملی یک دانش‌جو
- ۹۵ ..... شیعه و دغدغه دیانت
- ۹۵ ..... غنای محتوایی آیات، روایات و اشعار
- ۹۵ ..... علت علاقه استاد انصاریان به شعر
- ۹۶ ..... کوشش، وظیفه شیعه
- ۹۶ ..... استعداد بالای انسان‌ها
- ۹۸ ..... گره‌گشایی از مشکلات
- ۹۹ ..... مقایسه ثواب عمره رجبیه و کمک کردن
- ۱۰۰ ..... روزی یک کمک به مسلمان
- ۱۰۰ ..... کمک به اندازه بلیت اتوبوس
- ۱۰۱ ..... کمک به دیگران حتی با تمیز کردن دست‌شویی
- ۱۰۲ ..... روضه حضرت علی اصغر





## فهرست مطالب

۱۰۳.....	جلسه هفتم: امر به معروف.....
۱۰۵.....	ولایت مومنان.....
۱۰۵.....	معنای ولایت مومنان بر یکدیگر.....
۱۰۶.....	دل مورد نظر الهی.....
۱۰۶.....	محبت و الفت از علائم شیعه.....
۱۰۶.....	معنای امر به معروف.....
۱۰۷.....	داستان انفاق ارثیه.....
۱۰۸.....	پرهیز از نگریستن با دید حقارت.....
۱۰۸.....	ادامه داستان انفاق ارثیه.....
۱۱۰.....	تشویق به کار خیر، مصداق امر به معروف.....
۱۱۰.....	درخواست از پزشک نخبه.....
۱۱۱.....	دیوان واعظ قزوینی.....
۱۱۲.....	خریدن کتاب.....
۱۱۳.....	روش بیدار کردن بچه‌ها برای نماز صبح.....
۱۱۳.....	پایبندی به دین با دعوت صحیح.....
۱۱۴.....	داستان منبر استاد انصاریان در انگلستان.....
۱۱۵.....	نهی از منکر.....
۱۱۶.....	دعا.....
۱۱۷.....	جلسه هشتم: کمک به دیگران.....
۱۱۹.....	نشانه‌های شیعه.....
۱۱۹.....	اعتبار شرعی خواب.....
۱۲۰.....	علم طلبگی.....
۱۲۱.....	علت برتری ابن فهد بر علمای دیگر.....
۱۲۲.....	جزای ظلم به مومن.....
۱۲۲.....	تفاوت عمل مسلمانان با دستورات دینی.....
۱۲۳.....	سختی‌های اولیای الهی.....
۱۲۴.....	ردّ خدا.....
۱۲۴.....	کمک با پول ناچیز.....
۱۲۵.....	کمک به معتاد.....
۱۲۵.....	کمک کردن و حفظ کرامت.....



## حقیقت و وظایف شیعه

- ۱۲۶..... علم بی معلم.....
- ۱۲۷..... داستان خواب مرحوم میرزا ابراهیم کلباسی.....
- ۱۲۹..... مسئولیت مسلمانان نسبت به هم.....
- ۱۳۰..... روضه کربلا.....
- ۱۳۱..... **جلسه نهم: دست گیری از بدان**.....
- ۱۳۳..... بهترین زندگی.....
- ۱۳۳..... عدم انتفاع خداوند از اعمال انسانها.....
- ۱۳۴..... دعای غیرمقبول.....
- ۱۳۵..... توجه به بدها.....
- ۱۳۵..... داستان تبلیغ استاد انصاریان در هواپیما.....
- ۱۳۵..... شعر سعدی درباره توجه به بدان.....
- ۱۳۶..... ادامه داستان تبلیغ استاد انصاریان در هواپیما.....
- ۱۳۶..... خمس.....
- ۱۳۷..... ادامه داستان تبلیغ استاد انصاریان در هواپیما.....
- ۱۳۸..... قماربازی با خداوند متعال.....
- ۱۳۸..... چرایی سودمندترین زندگی.....
- ۱۳۹..... داستان خودداری پیامبر از نماز میت.....
- ۱۳۹..... گفتار درمانی.....
- ۱۴۰..... داستان تنفر از نماز.....
- ۱۴۱..... داستان اسلام زن بدکاره.....
- ۱۴۲..... داستان هدایت لات.....
- ۱۴۴..... دعا.....



جلسه اول

شیعه‌شناسی



## مقدمه

### قرآن و اهل بیت منبع خیر

می‌دانیم که وجود مبارک رسول خدا یکی دو ساعت مانده به از دنیا رفتن‌شان، چنان‌که اغلب کتاب‌های شیعه و سنی نقل کردند، مردم را به توجه به دو منبع دعوت کردند و سومی هم برای آن ذکر نکردند. البته این دعوت به قول خود قرآن برای این بوده است که اگر مردی یا زنی، مردانی یا زنانی، خواهان خیر دنیا و آخرت هستند و دل‌شان می‌خواهد نه این‌جا ضرر کنند و نه در قیامت، زندگی خود را با این دو منبع هماهنگ کنند؛ آن دو منبع یکی قرآن کریم است و یکی هم اهل بیت علیهم‌السلام.

### شیعه

### کلمه «شیعه» در آیات و روایات

شکی نیست که اگر کسی براساس قرآن مجید و راهنمایی‌های اهل بیت علیهم‌السلام زندگی کند، هم در دنیا خیر می‌بیند و هم در آخرت. یکی از مباحث بسیار مهمی که در قرآن مجید و در روایات مطرح است، بحث «شیعه» است. کلمه «شیعه» در قرآن کریم ذکر شده است و یک لغت من درآوردی نیست؛ اما در قرآن مجید در سوره مبارکه صافات لفظ شیعه آمده است و در این سوره به عنوان نمونه یک شیعه را معرفی کرده است و آن هم ابراهیم علیه‌السلام است، که



## حقیقت و وظایف شیعه

حالا من نوع شیعه بودن او را بعداً برای شما عرض می‌کنم که به چه علت است که خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را تحت عنوان شیعه معرفی کرده است. او یک شخصیت عظیمی است که دومین پیغمبر اولوالعزم خداست و تقریباً پدر همه انبیاء علیهم السلام بعد از خود است که انبیای علیهم السلام بعد از خودش از نسل دو فرزندش یعنی اسحاق و اسماعیل علیهم السلام هستند.

انبیائی مثل موسی بن عمران، مثل هارون، مثل یونس، یحیی، زکریا، یوسف، یعقوب، عیسی مسیح علیه السلام، همگی از نسل ابراهیم علیه السلام و از جانب اسحاق علیه السلام هستند. از رشته وجود اسماعیل علیه السلام فقط یک پیغمبر پیدا شد که به خاطر ارزش‌های وجودی‌اش در رأس همه پیغمبران خدا قرار گرفت؛ یعنی آن چه که همه داشتند او تنها داشت و آن هم وجود مبارک پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله بود، ولی این مرد به این با عظمتی را با این نسل با این ویژگی را، قرآن می‌گوید شیعه است. معنای این مساله خیلی مهم است نه لفظش.

در روایات هم مساله شیعه مطرح است؛ ارزش شیعه، عاقبت شیعه، علائم و نشانه‌های شیعه، این موارد سه مساله است که به اندازه‌ای گسترده است که دانشمندان و بزرگان دین در این زمینه چند کتاب مستقل نوشتند. دو تا از آن کتاب‌ها را که حالا در نظرم و در دسترس است، یکی به نام "بشارت المصطفی" است که بسیار کتاب پریمی است و یکی هم کتابی است که شیخ صدوق رحمته الله در اواخر قرن سوم تحت عنوان «برتری‌های شیعه» نوشته است.

اما در آیه سوره صافات، این عبارت است: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِابْرَاهِيمَ»؛ در این آیه در واژه «شیعته» این «ه» چسبیده است به کلمه شیعه «إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ». اسم این «ه» در ادبیات عرب ضمیر است؛ چرا در جملات عرب ضمیر زیاد دارد؟ برای این که جملات را کوتاه بکند، ضمیر می‌آورد. این ضمیر در جمله عربی به قبل از خودش برمی‌گردد. در آیات قرآن زیاد هم هست که آیات ضمیر دارد و ضمیر هم به قبل از خودش برمی‌گردد؛ یعنی اگر ضمیر را قرار نمی‌داد، به جای ضمیر همان اسمی که ضمیر به آن برمی‌گشت می‌گذاشت. پروردگار در آیات قبل درباره حضرت نوح علیه السلام مطالبی را بیان می‌کند و در این



آیات می‌گوید: ﴿إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی من شیعه نوح؛ به عبارت دیگر ابراهیم علیه السلام از شیعیان نوح علیه السلام بود.

### معنای «شیعه»

لغت شیعه یعنی چه؟ یعنی پیرو، یعنی دنبال‌کننده. ابراهیم علیه السلام چرا شیعه بود؟ چون دنبال‌کننده تمام ارزش‌های دین و معنوی و وجودی حضرت نوح علیه السلام بود؛ در واقع یک انسانی بود که با نبوت نوح علیه السلام، با اعمال نوح علیه السلام، با ایمان نوح علیه السلام، با عقاید نوح علیه السلام، با اخلاق نوح علیه السلام خودش را هماهنگ کرده بود، به جاده‌های دیگر توجه نداشت، فقط یک راه را انتخاب کرد که اسم آن راه هم در قرآن مجید «صراط مستقیم» است و این راه، راه نوح علیه السلام بود و این راه راه خداست.

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾؛<sup>۲</sup> این حرف «ی» که به کلمه «صراط» در آیه چسبیده است در «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي»<sup>۳</sup>، یاء متکلم است. ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾؛<sup>۲</sup> به این معناست که این راه من است که همان راه مستقیم است؛ این را خدا می‌فرماید، یعنی تمام کار پروردگار هم بر صراط مستقیم است. در کار خدا انحراف وجود ندارد، کجی وجود ندارد؛ شما ببینید کار چه قدر درست است، چه قدر صحیح است، چه قدر مستقیم است که منجمین وقتی می‌خواهند تحویل سال نود و پنج به نود و شش را حساب کنند، یعنی یک سال دیگر را می‌خواهند حساب کنند، از الان می‌توانند براساس گردش زمین به دور خورشید تحویل سال را حساب کنند، حتی با ثانیه و کمتر از ثانیه! لذا تقویم‌ها را که می‌بینید نوشته است تحویل سال، مثلاً ساعت هشت و دوازده دقیقه و یازده ثانیه؛ در این زمان زمین از مداری که دور خورشید می‌گردد رد می‌شود؛ یعنی این سال تمام می‌شود و سال دیگر

۱. صافات: ۸۳.

۲. أنعام: ۱۵۳.

۳. أنعام: ۱۵۳.

## حقیقت و وظایف شیعه

شروع می‌شود؛ این یعنی مستقیم بودن کار خدا، منظم بودن کار خدا، دقیق بودن کار خدا، صراط مستقیمی بودن عمل خدا.

لذا راه را به خودش نسبت می‌دهد و همین صراط مستقیم هم در همه انبیای الهی علیهم‌السلام بوده است. ابراهیم علیه‌السلام پیرو راه مستقیم نوح علیه‌السلام بوده است که آن راه مستقیم راه خدا بود. معادل پیروی در کلمه عرب لغت شیعه است. «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ»؛ یقیناً این گونه است. «إِنَّ» یعنی یقیناً، یعنی بدون شک ابراهیم علیه‌السلام پیرو واقعی و کامل حضرت نوح بوده است و این شیعه بودنش او را تبدیل به ابراهیم علیه‌السلام کرد، اگر یک جای زندگی او انحراف داشت ابراهیم علیه‌السلام نمی‌شد؛ مثلاً فرض کنید در ارتباط با همسرش آدم بد اخلاقی بود، این آدم محال بود ابراهیم علیه‌السلام بشود؛ یا در ارتباط با مال دنیا که ابراهیم اهل کار بود، گوسفنددار بود و در ارتباط با کار دنیا اگر ذره‌ای انحراف داشت و حتی میل قلبی به حرام داشت، گرچه حتی حرام را نمی‌خورد و فقط در درون خودش آن را دوست داشت که حالا یک تومانش با حلال دو تومان نمی‌شود، ای کاش حالا از راه حلال نمی‌شود یک راهی می‌شد باز کنیم و از راه دیگری یک تومان ما بشود دو تومان؛ اگر در باطنش یک چنین حالتی بود ابراهیم علیه‌السلام نمی‌شد.

## قلب سلیم، ویژگی شیعه

لذا شما آیه بعد از همین آیه را دقت کنید، «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»<sup>۱</sup>؛ او دل کاملاً سالم از هر عیبی برای خدا بود، «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»<sup>۲</sup>؛ اگر او کم‌ترین انحراف قلبی، مالی، عملی، اخلاقی داشت ابراهیم علیه‌السلام نمی‌شد، یک شیعه به تمام معنای واقعی در آن عرصه، یعنی در عرصه نبوت نمی‌شد؛ خداوند او را به نبوت رساند و به نبوتی اولوالعزمی هم رساند.

۱. صافات: ۸۳.

۲. صافات: ۸۳ و ۸۴.

۳. شعراء: ۸۸ و ۸۹.





آن‌هایی که قبل از بعثت پیغمبر شیعه انبیاء علیهم‌السلام بودند و واقعاً هم شیعه بودند، خیر دنیا و آخرت‌شان تأمین شد. آن‌ها هیچ وقت نگاه به کم و زیاد دنیا نداشتند، چون می‌دانستند دنیا گردشی است؛ گاهی دست آدم است، گاهی دست همسایه است، گاهی هست و گاهی نیست؛ گاهی گسترده است، گاهی در تنگنا است. آن‌ها با وجود این که با مشکلات زیادی هم روبرو بودند، کاری به این کارها نداشتند، کار به این داشتند که شیعه باشند و شیعه بمانند و شیعه بمیرند.

شما مومنین زمان نوح علیه‌السلام را، مومنین زمان وجود مبارک حضرت هود علیه‌السلام را، مومنین زمان صالح علیه‌السلام را، مومنین زمان موسی علیه‌السلام را، مومنین زمان مسیح علیه‌السلام را در قرآن ببینید که با چه سختی‌هایی روبرو بودند، ولی می‌دانستند این سختی‌ها زمانش کوتاه است و گذرا است و می‌دانستند این زندگی فقط برای همین یک دنیا نیست، بالاخره در پایان عمر یک دری باز می‌کنند به سوی آخرت که انسان وقتی از آن در بیرون می‌رود، لقاء الله است و بهشت است و شفاعت انبیا و اولیا علیهم‌السلام و رفقای مثل صدیقین و عباد صالح و یک زندگی کامل و بی‌دردسر.

آن چیزی که مورد نظرشان بود، این بود که شیعه بمانند، وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به میشم خبر داد بیست سال دیگر تو را به این درخت دار می‌کشند، دست‌هایت را می‌زنند، پاهایت را قطع می‌کنند، شکمت را با نیزه پاره می‌کنند، با نیزه در دهانت می‌کنند و زبانت را قطعه قطعه می‌کنند، گفت آقا! بیست سال دیگر اگر من را به دار کشیدند با این اوضاع به تو وصل هستم؟ پیش تو هستم؟ شیعه می‌مانم؟ حضرت علیه‌السلام فرمود بله؛ گفت مهم نیست. این که یک بدن است که دو تا دستش را ببرند، دو تا پایش را قطع کنند، شکمش را پاره کنند زبانش را قطع قطع کنند؛ من هر چند تا بدن خدا به من بدهد از تو جدا نمی‌شوم، جدایی بدن چیزی نیست که دست آدم را جدا کنند، آدم از فیوضات ربانیه که محروم نمی‌شود، آدم را به شهادت برسانند محرومیتی برای آدم نمی‌آید بلکه همه درها به روی انسان باز می‌شود.

### قلب سلیم امیرالمؤمنین علیه‌السلام

وقتی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در خطبه جمعه آخر شعبان، خبر شهادت و ضربت خوردن فرق و این که از این ضربت بلند نشدن و زنده نماندن امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در ماه رمضان داد، ماه

## حقیقت و وظایف شیعه

رضای که تقریباً سی سال بعد اتفاق افتاد و بعد از آن سخنرانی پیغمبر ﷺ که احتمالاً سی و سه چهار سال سن داشتند، اما حالا این که دقیقاً کدام شعبان بوده و حضرت چند سالش بوده است معلوم نیست؛ اما در کمتر از چهل سال بعد از این سخنرانی این شهادت اتفاق افتاد، خود امیرالمؤمنین ﷺ از داخل جمعیت بلند شد، رو کرد به پیغمبر ﷺ گفت: یا رسول الله! سوال کرد «أُفِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟»؛ آن شبی که من را می‌کشند من دینم هست؟ سالم است؟ لطمه نخورده؟ ضربه نمی‌خورد؟ فرمود: نه علی جان! در کمال سلامت دین زندگی می‌کنی، در کمال سلامت دین هم شهید می‌شوی.

### شیعه ماندن، ویژگی اهل خرد

آن چیزی که خیلی مورد توجه اهل عقل و اهل خرد در زمان انبیا و ائمه طاهرين ﷺ بود، این بود که شیعه بمانند و شیعه باشند. شما در آیات قرآن، در زندگی ابراهیم ﷺ هم می‌توانید ببینید که چه امتحانات عظیمی برای او آمد، ولی شیعه ماند و یک ذره از این مسیر انحراف پیدا نکرد. ما گاهی یک چیزی را می‌گوییم، گفتنش آسان است که پروردگار عالم بیاید به یک پدر بگوید این بچه چهارده ساله‌ات اسماعیل ﷺ را که واقعاً معدن ارزش‌ها بود، بردار بیاور رو به قبله به طرف من با دست خودت ذبح کن و پدر هیچ چون و چرایی نیاورد و نگوید که خدایا! فلسفه این حکم چیست؟ خدایا! تا حالا قبل از من هم به پدر مهربانی گفته‌ای که سر بچه‌اش را ببرد؟ بعد از من هم می‌خواهی بگویی؟ من اولی هستم یا نه؟ نفر چندم هستم؟ و اصلاً خدایا! در دستگاه آفرینش تو یک پدر بیاید سر پسرش را ببرد به امر تو، این به چه درد می‌خورد؟ اگر او یک همچنین حالاتی داشت ابراهیم ﷺ نبود.

وقتی به او گفتند بچه را ذبح کن، فقط آمد به پسرش گفت که ﴿إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَاهِ أُنِّي أَذْبَحُكَ﴾؛ محبوب من دستور داده است که من تو را ذبح کنم، من مالک تو که نیستم، من

۱. الأُمالي (للصديق) ص ۹۵.

۲. صافات: ۱۰۲.



پدر هستیم، مالک تو خداست، پروردگار هر تصرفی در ملک خودش کند ظلم نیست، اگر اسماعیل علیه السلام ملک ابراهیم علیه السلام بود و خدا می‌گفت بکش، این تجاوز به ملک دیگران بود؛ ولی اسماعیل علیه السلام مملوک خداست؛ ابراهیم مملوک خداست، لذا نه تنها نگران نشد، بلکه خیلی آرام آمد به بچه‌اش گفت به من دستور داده‌اند تو را ذبح کنم، آن وقت که ابراهیم علیه السلام حدود هشتاد سالش بود، این بچه چهارده ساله را ببینید که از چه ایمانی برخوردار بود و چه‌طور شیعه این انسان والا بود که گفت **﴿يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾**؛ به تو امر کردند من را ذبح کنی، بیا ذبح کن، من هیچ ایرادی به تو نخواهم گرفت؛ این است شیعه، **﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾**.<sup>۱</sup>

### اهمیت شیعه‌شناسی

حالا آن‌هایی که می‌گویند ما شیعه اهل بیت علیهم السلام هستیم توجه کنند، ببینیم اهل بیت علیهم السلام برای شیعیان‌شان اولاً چه مقامی قائل هستند؟ عاقبت شیعه چه می‌شود؟ و نشانه‌های شیعه چیست؟ چه در اخلاق، چه در خانواده‌داری، چه در بچه‌داری، چه در کسب و کار. این خیلی مهم است که ما این نشانه‌ها را بشناسیم؛ یعنی به نظر می‌آید که بحث شیعه‌شناسی در قرآن و در روایات از اهمّ مباحث کتاب و روایات اهل بیت علیهم السلام است؛ این مساله بسیار مهم است.

در این زمینه یکی دو سه روایت من برای شما بخوانم و بعد توضیح این مسائل را در طول شب‌های بعد، اگر خدا لطف کند مفصل خواهم داد و داستان‌های بسیار مهمی را هم از آن‌هایی که شیعه واقعی بودند برای شما نقل می‌کنم.

### امام علی علیه السلام اولین شیعه واقعی

اولاً خود پیغمبر صلی الله علیه و آله شیعه بود؛ بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله اولین کسی که شیعه خودش بود، امیرالمؤمنین علیه السلام بود. امیرالمؤمنین علیه السلام شیعه واقعی پابرجا و ثابت قدم پیغمبر صلی الله علیه و آله عظیم

۱. صافات: ۱۰۲.

۲. صافات: ۸۳.

## حقیقت و وظایف شیعه

الشأن اسلام بود، یعنی پیرو، یعنی هر چه قرآن بر پیغمبر ﷺ نازل شده است، متوجه امیرالمؤمنین ﷺ بود، یا به فرمایشات پیغمبر ﷺ عمل می کرد؛ انحرافی نداشت، شل نبود، با بنیان عمل می کرد، عاشقانه عمل می کرد، با معرفت عمل می کرد و جان و مالش را هم در عرصه فرمان برداری از قرآن و پیغمبر ﷺ گذاشته بود.

### لیلة المبيت

شبى که پیغمبر ﷺ به امر خدا بنا بود از مکه به مدینه برود، آن شبى بود که یک هفته قبل از آن شب قبیله قریش طرح ریختند که از چهل قبیله بت پرست کافر مشرک، یکى یک نفر را بگیرند تا چهل نفر شوند؛ این چهل نفر مسلح بشوند و شب وقتى که وقت خواب شد، این چهل تا از طرف چهل قبیله بریزند در خانه پیغمبر ﷺ و او را در رخت خواب قطعه قطعه کنند و بعد هم خونش پایمال بشود. اگر یک قاتل بود، ممکن بود عموهایش، دایىهایش، پسرعموهایش اسلحه بکشند و بگویند ما باید این قاتل را اعدام کنیم، ولی اینها با چهل تا قبیله که نمى توانستند بجنگند، آن هم چهل تا قبیله وحشى و کافر.

خیلى عجیب است خیلى! پیغمبر ﷺ آمده است مردم را از جهنم دریاورد و به بهشت برود؛ پیغمبر ﷺ آمده از مال نجس ربا مردم را نجات بدهد، دستشان را بگذارد در دست مال حلال؛ پیغمبر ﷺ آمده مردم را از اخلاق شیطانى و ابلیسى نجات بدهد و آراسته به اخلاق خدا کند؛ پیغمبر ﷺ آمده هر چه در دنیا خیر است و هر چه در آخرت خیر است به این مردم بدهد، مردم نشسته اند نقشه کشیدند و چهل تا قاتل را انتخاب کردند که شب بریزند در اتاقش و در رخت خواب، در خواب تکه تکه اش کنند؛ این خیلى عجیب است، ما در حیوانات هم اصلا هم چنین خلقیاتی را نداریم و نمى بینیم؛ اصلا!

### قدردانی

من یک رفیقى داشتم نزدیک چهل سال است که مرده است. آدم خیلى عاقل و خردمند و خیلى وارد به آیات قرآن و روایات بود. خیلى من با او نشست و برخاست داشتم که در



روایات زین العابدین علیه السلام دیدم که اگر می‌خواهید به جایی برسید خوبان را پیدا کنید، با آن‌ها رفت و آمد کنید؛ البته نه این که حضرت علیه السلام بگوید هر روز برو در خانه‌اش را بزنی و برو در خانه‌اش، نه؛ بلکه مثلاً با شایستگان از بندگان خدا رفیق باشیم، گاهی به زیارت‌شان برویم، گاهی میدان بدهید برای شما حرف بزنند؛ این افراد هم نفس‌شان، هم اخلاق‌شان در شما اثر دارد.

من با ایشان خیلی معاشر بودم؛ از زمانی که قم نرفته بودم تا وقتی که رفتم قم؛ بعد از قم هم گاهی که می‌آمدم تهران با او معاشرت داشتم. ایشان می‌گفت من دنبال خانه می‌گشتم؛ خانه‌های متعددی را دیدم و دیدم که تناسب با کار من، زندگی من، رفت و آمد من ندارد. بالاخره یک دلال ملکی به من گفت در حسن آباد تهران، در محله‌های میدان حسن آباد چند تا خانه است، بیا برویم به تو نشان بدهم؛ رفتیم و یک خانه نشان داد و همان خانه را من پسندیدم. آن خانه به درد من می‌خورد، به درد کتابخانه‌ام، به درد کارم، به درد رفت و آمد، ولی گوشه حیاط یک سگ در قفس بود، گفتم این خانه را من پسندیدم، اما صاحب‌خانه باید این سگ را ببرد؛ گفت صاحب‌خانه خودش می‌خواهد جای دیگری برود و فکر هم نمی‌کنم این سگ را ببرد، شما خودتان اگر این خانه را پسندیدید، قول‌نامه کردید، خریدید، اثاث که کشیدید، رفیق که خیلی دارید، خودت حالا ماشین نداری، به یک رفیق بگو بیاید این سگ را در یک گونی بکنند و ببرند یک راه دوری رهایش کنند؛ گفت قبول کردم. اثاث کشیدم و یک دوستم را صدا زدم و این سگ را کردند در یک گونی و در گونی را هم به گونه‌ای که راه نفس سگ بسته نشود، بستند. از میدان حسن آباد این سگ را پشت ماشین انداختند؛ سگ هم هیچ جا را نمی‌دید؛ کجا برد و لش کرد؟ گفت برد جاجرود تقریباً کناره‌های کوه، سگ را انداخت بیرون و در گونی را شل کرد که بتواند بیاید بیرون و سریع هم برگشت. گفت دو روز بعد صبح من آمدم از خانه بیرون بروم، دیدم سگ در خانه چمباتمه زده است و دارد دم تکان می‌دهد؛ یعنی این خانه به من نان دادند، استخوان دادند، محبت کردند، من از در این خانه نمی‌روم. آن وقت این جنس دوپا، پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده مجانی برایش چه کارها بکند و بعد هم یک قیامت آباد به او بدهد، جمع شدند چهل تا را انتخاب کردند، چهل تا سَر را که قطعه قطعه‌اش کنند.

## فداکاری، ویژگی شیعه واقعی

امیرالمؤمنین علیه السلام را صدا کرد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام آن وقت هجده سالش بود؛ مثل سن بعضی از شما عزیزان جوان؛ فرمود علی جان! خدا به من امر کرده امشب از این شهر بروم، چهل نفر مسلح می‌خواهند در تاریکی شب حمله کنند و من را بکشند، بالاخره یک کسی باید جای من بخوابد که من جانم را سالم بردارم و به مدینه ببرم؛ گفت آقا اگر شما بروید مدینه سالم می‌رسید؟ بله؛ خطری متوجه‌تان نمی‌شود؟ نه؛ اگر من بخوابم بلاگردان شما می‌شوم؟ فرمود بله علی جان! گفت آقا من می‌خوابم، نه با یک جان، من اگر هزار جان داشته باشم هر کدامش را از من بگیرند، با جان بعدی جای شما می‌خوابم؛ این است شیعه. حالا به هیچ کدام از ما که نمی‌گویید بچه‌ات را ذبح کن؛ به هیچ کدام از ما هم نمی‌گویید که جای ما بخواب که ما سالم برویم؛ به ما می‌گویید حرام نخور؛ به ما می‌گویید با نامحرم ارتباط نامشروع نداشته باش؛ به ما می‌گویید دینت را، دلت را به این ماهواره‌های کثیف که خیلی از آن‌ها این طور است نده؛ به ما می‌گویید زشت‌ترین فیلم‌ها را در همراهت نیز و روی دلت بگذار، هر چه ارزش در دلت است این‌ها می‌برند، از تو غارت می‌کنند. به ما چیز خیلی سختی که نمی‌گویند. ما اگر بخوایم شیعه اهل بیت علیهم السلام یا پیغمبر صلی الله علیه و آله بشویم کار شاقی نیست؛ شیعه که شدیم که هستیم فعلاً، در هر خیری در دنیا و آخرت به روی ما باز است.

## حسادت، آفت مؤمن

امیرالمؤمنین علیه السلام یک روایتی دارد که روایت خیلی مهمی است، درباره عاقبت شیعه؛ البته مسائل دیگری هم دارد ولی من مرادم فقط آن قسمت عاقبت شیعه است که بدانیم کار ما آخرش به کجا می‌رسد؟ ما چه پایانی داریم؟ می‌فرماید: «شَكْوَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَسَدَ النَّاسِ إِيَّايَ»؛ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید یک روز آمدم پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله از حسادت‌هایی که نسبت به من می‌شود گله کردم؛ گفتم آقا! در این شهر خیلی به من حسودی می‌کنند؛ این



حسادت هم خیلی صفت زشتی است که آدم حالش این گونه بشود که تحمل نعمت خدا را بر دیگران نداشته باشد و بگوید وقتی نفس راحت می‌کشم که این نعمت از دست این آدم گرفته بشود که طبق گفتار پیغمبر ﷺ در اصول کافی حسد جزو ریشه‌های کفر است؛ یعنی آدم حسود به خدا ایراد دارد، با زبان نمی‌گوید ایراد دارم ولی حالش داد می‌زند که خدایا بیخود این قیافه را به این آدم دادی؛ بیخود این خانه را به برادر من دادی؛ یا مثلاً حسد یک زن، بیخود این زیبایی را به این زن دادی؛ یا حسد یک مادر، بیخود این شکل و قیافه و اندام زیبا را به این عروس من دادی، من باید این زندگی را به هم بزنم و راحت شوم. از یک مادر حسودی به من شکایت شد؛ گفتیم یک تلفن به آن خانم بزنیم، عیبی ندارد، شاید حرف ما را گوش بدهد و دیگر این همه آشوب در خانه داماد و عروس نکند و به این کارها خاتمه بدهد. زنگ زد، من را شناخت؛ پنج شش دقیقه بیشتر من صحبت نکرده بودم که این خانم که ظاهراً مادر عروس بود، برگشت به من گفت که من با این حرف‌های تو آرام نمی‌شوم؛ اصلاً خدا گفته، قرآن گفته، امام صادق علیه السلام گفته است، مهم نیست؛ آرامش من وقتی است که برای من خبر بیاورند دخترم و دامادم رفتند زیر تربیلی؛ این حسد است. حسد چه قدر خطرناک است که خدا یک سوره نازل کرده است، **﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ﴾**؛<sup>۱</sup> با این که در این آیه با عبارت **﴿مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ﴾**؛<sup>۲</sup> به حالت کلی شر حسود هم هست اما در ادامه می‌گوید: **﴿وَمِنْ شَرِّ الْفَأْثَاتِ فِي الْعُقَدِ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾**؛<sup>۳</sup> می‌گوید پناه بیاور به من.

### عاقبت شیعه

امیرالمؤمنین علیه السلام گفت یا رسول الله! خیلی به من حسودی می‌کنند؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را این‌گونه آرامش داد که غصه نخور که حسادت می‌کنند، مشکلی

۱. کافی (ط-دارالحدیث) ج ۳ ص ۷۰۹.

۲. فلق: ۱ و ۲.

۳. فلق: ۲.

۴. فلق: ۴ و ۵.

نداشته باش علی جان! خیالت راحت باشد، «يَا عَلِيُّ إِنَّ أَوَّلَ أَرْبَعَةٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ أَنَا وَ أَنْتَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ ذُرِّيَّتُنَا خَلْفَ ظُهُورِنَا وَ أَحِبَّائُنَا خَلْفَ ذُرِّيَّتِنَا وَ أَشْيَاعُنَا عَنْ أَيْمَانِنَا وَ شِمَائِلِنَا»؛ اولین چهار نفری که در قیامت وارد بهشت می‌شوند من هستم، تو هستی، حسن و حسین است و بچه‌های مان هستند؛ «ذُرِّيَّتُنَا خَلْفَ ظُهُورِنَا»؛ تمام اولادهای من و تو و فاطمه علیها السلام پشت سر ما وارد بهشت می‌شوند؛ «وَ أَحِبَّائُنَا»؛ عاشقان ما؛ یعنی آن شیعیانی که یک خرده شیعه بودنشان چرب‌تر از دیگران است، هم شیعه هستند، هم دلدادۀ شدیدی به ما هستند.

### داستان امضای بر شمر لعنت تاجر

یک کسی در بازار تهران بود؛ من برای پسرش منبر می‌رفتم؛ سال چهل و هفت و هشت؛ آن وقت من خیلی جوان بودم؛ پدرش تاجر بود؛ خیلی عاشق ابی‌عبدالله علیه السلام بود؛ اصلاً دلباخته بود. وقتی می‌رود بانک ملی، آن زمان در آن جا حساب داشت؛ آن وقت بانک‌های زیادی نبود، سه چهار تا بانک بیشتر در ایران نبود؛ می‌رود پیش رئیس بانک می‌گوید امضای من و مهر من این است، اگر من چک نوشتم با این مهر آمد بانک پاس می‌کنید؟ رئیس بانک ملی یک نگاهی می‌کند و بالاخره رئیس بانک زمان شاه بود دیگر، می‌گوید بله آقا! پاس می‌کنیم؛ نامه می‌نوشت، سند امضا می‌کرد، سند جابه‌جا می‌کرد، چک می‌نوشت، امضایش این بود بر شمر لعنت؛ این امضا در تمام محله‌ها - محله لرزاده و خیابان خراسان و آن منطقه - اصلاً معروف بود به حاج آقای بر شمر لعنت؛ هیچ کس دیگر فامیلش را نمی‌گفت هیچ کس. خود همین مه‌ری که برای خودش درست کرده بود باعث شده بود که مدام عذاب خدا بر شمر اضافه بشود؛ این همه می‌گفتند بر شمر لعنت و حاج آقای بر شمر لعنت، خود این نفرین بود برای شمر.

۱. الإرشاد ج ۱ ص ۴۳.

۲. همان.

۳. همان.



علی جان! ما چهار نفر، فرزندان مان، عاشقان مان و تمام شیعیان ما یعنی آن رده دومی‌ها هم با ما وارد بهشت می‌شوند؛ یک عده رده اول هستند، واقعا دلباخته هستند، عاشق هستند، یک عده‌ای هم دوست‌دار هستند، با محبت هستند، شیعه هستند و شیعیان ما «عَنْ أَيْمَانِنَا وَ شَمَائِلِنَا»؛ تمام شیعیان ما تا قیامت طرف دست راست ما و دست چپ ما، با ما وارد بهشت می‌شوند؛ این است عاقبت شیعه.

### جهنم، بد جایی است!

جهنم بد جایی است؛ جهنم جایی است که من اگر آیتش را برای شما بخوانم که تا حالا نخوانده‌ام الا یک بار در یک مجلس ماه رمضان؛ در این پنجاه سالی که منبر می‌روم یک بار خواندم؛ اگر برای شما بخوانم -قرآن است دیگر- شب خواب‌تان نمی‌برد؛ خیلی بدجایی است، خود خدا می‌گوید، بد جایی است ﴿وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾؛ ساء یعنی بد، خیلی جای بدی است. امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل می‌گوید اگر کمر بند این آتش دوزخ را باز کنند، ول کنند، هیچ آسمان و زمینی برجا نمی‌ماند، تمام نابود می‌شود. حال ما که با شیعه بودن می‌توانیم برویم پس شیعه بمانیم؛ یعنی به حرف قرآن و ائمه طاهرين علیهم السلام گوش بدهیم.

### روضه پیراهن ابی‌عبدالله علیه السلام

شب شنبه است؛ روزی را که گذرانیم روز امام زمان علیه السلام بود؛ کی می‌آید ایشان؟ نمی‌دانیم؛ چه کسی می‌داند؟ هیچ‌کس؛ خودش چه؟ به خودش هم خبر ندادند؛ یعنی این علم جزو اسرار پروردگار است؛ به خودش هم نگفتند؛ ولی یک علامت به او داده‌اند و گفته‌اند هر وقت این مساله را با چشمت دیدی دیگر خودت را معرفی کن و از غایب بودن دست بردار و ظهور کن؛ چی را دیدی؟ پیراهنی که روز عاشورا از بدن ابی‌عبدالله علیه السلام غارت کردند و به شام بردند؛ زین‌العابدین علیه السلام پس گرفت این پیراهن را، این پیراهن پیش زین‌العابدین علیه السلام

۱. الإرشاد ج ۱ ص ۴۳.

۲. نساء: ۹۷.

## حقیقت و وظایف شیعه

بود و رسید به امام باقر علیه السلام؛ این پیراهن خیلی ارزش داشت؛ این پیراهن، پیراهنی بود که چه شب‌هایی ابی‌عبدالله علیه السلام با آن چه نمازهایی خوانده بود! چه گریه‌هایی کرده بود! چه مناجات‌هایی! پیراهنی که با آن جهاد کرده بود تا امام عسکری علیه السلام که بعد از حضرت عسکری علیه السلام از اثاثیه‌هایی که به امام زمان علیه السلام رسید، یکی این پیراهن است. خدا به او گفته، یعنی به او خبر دادند، این پیراهن بالای سرش است، کسی هم خانه‌اش را نمی‌داند، هر روز به این پیراهن نگاه می‌کند، به او گفته‌اند هر وقت دیدی خون تازه از این پیراهن دمید آن روز روز ظهورت است. می‌گویند کسی که مورد علاقه خانواده بوده و از دنیا رفته است، اثاث‌هایش و لباس‌هایش را از جلوی چشم داغ‌دیده‌ها برای همیشه بردارید؛ اما این پیراهن دائم جلوی چشمش است؛ نگاه می‌کند و می‌گوید حسین علیه السلام جان! من شب برای تو گریه می‌کنم، روز برای تو گریه می‌کنم، اگر یک روزی گریه‌ام تمام بشود برای تو خون گریه می‌کنم.



جلسه دوم

شیعه شناسی (۲)



## مقدمه

در جلسه گذشته عرضه داشتم یکی از مباحث بسیار مهم قرآن و روایات بحث درباره شیعه واقعی است، چون قرآن و روایات با شیعه اسمی کاری ندارد. ارزش شیعه، عاقبت شیعه و نشانه‌های شیعه سه بحث قرآنی و روایتی است. شنیدید کلمه "شیعه" در سوره مبارکه صافات درباره حضرت ابراهیم علیه السلام مطرح است، ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾؛ آیه در حقیقت می‌خواهد بگوید اگر ابراهیم علیه السلام، ابراهیم علیه السلام شد به خاطر شیعه بودنش بود.

### شیعه

#### ارزش شیعه بودن

ابراهیم علیه السلام شیعه چه کسی بود؟ شیعه حضرت نوح علیه السلام؛ یعنی پیرو یک پیغمبر اولوالعزم الهی بود، پیرو آئین او، اخلاق او، عمل او، ایمان او بود و تا لحظه‌ای که از دنیا رفت از این پیروی کم نگذاشت. در سوره مبارکه بقره درباره ابراهیم علیه السلام دارد: ﴿فَأَتَمَّهُنَّ﴾؛ تمام برنامه‌های ارائه شده به ابراهیم علیه السلام به وسیله ابراهیم علیه السلام کامل و تمام انجام گرفت؛ در هیچ کاری عملی، اخلاقی، اعتقادی، ظرف سرخالی نگذاشت، پر کرد؛ تبدیل شد به یک

۱. صافات: ۸۳.

۲. بقره: ۱۲۴.



## حقیقت و وظایف شیعه

انسان تام، تمام، یا به تعبیر اهل دل، انسان کامل یا به تعبیر فلاسفه عین انسان و انسان عین. این ارزش شیعه بودن است؛ یعنی آن کسی که شیعه می‌شود، چه می‌خواهد شیعه انبیاء علیهم‌السلام قبل از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شده یا بعد از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا الان شیعه واقعی شده است، تمام ارزش‌های مخفی در باطن خلقت او با خورشید شیعه بودن رشد می‌کند، نمو می‌کند، ظهور می‌کند و نهایتاً به جایی می‌رسد که در سوره مبارکه "ابراهیم" می‌گوید: ﴿كَسَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْثَرَهَا لَحِيماً حِينَ يَأْذِنُ رَبُّهَا﴾؛

### شیعه، خیر محض

یک موجودی می‌شود که همه از او سود می‌برند، بهره می‌برند؛ یعنی در وجود او شری نیست که آن شر به کسی بخورد، فقط خیر است خیر محض.

### حجر بن عدی و خیر محض

در روایات مان هست که روز بیستم ماه مبارک رمضان امیرالمؤمنین علیه‌السلام که به قول ما ممنوع الملاقات بود، دیگر کسی را با محبت راه نمی‌دادند، عذرخواهی می‌کردند، می‌گفتند موقعیت بیمار، موقعیت ملاقات نیست و در را بسته بودند. خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن حال به حضرت مجتبی علیه‌السلام فرمود: حسن جان بلند شو برو دنبال حجر بن عدی و او را بردار بیاور کنار بستر من؛ وقتی حجر کنار بستر امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌آید، به شدت گریه می‌کند؛ امام علیه‌السلام به او این‌گونه خطاب کرد: یا حُجْرَ الْخَيْرِ؛ ای حجری که سراپای وجود ظاهرت و باطنت خیر است؛ این است شیعه.

شما فکر کنید اگر در خانواده‌ها یک دانه یا دو دانه شیعه باشد؛ در منطقه‌ای تعداد زیادی شیعه باشند؛ در یک کشوری تعداد قابل توجهی شیعه باشند، چه خیری از این‌ها صادر می‌شود و چه اندازه خیر به مردم می‌رسد؟ چه اندازه خیر به زمین می‌رسد؟ مگر شیعه برای زمین هم خیر دارد؟

## مسئولیت شیعه

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبَقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ»؛ شما شیعیان من نسبت به زمین‌هایی که آباد نیست و نسبت به زمین‌های آباد و نسبت به حیوانات در پیشگاه خدا مسئول هستید. این دیگر کار حکومت است که به مردم زمینه بدهد، قوانین بسیار آسانی را به مردم ارائه بدهد، زمینی را که آباد نیست آبادش کنند، زمین‌های آباد را حفظ بکنند و حقوق حیوانات را رعایت کنند؛ این کار من و شما نیست؛ اگر چنانچه این گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام با قدرت حکومت پیاده شود، تصور کنید چه خیری برای این مملکت ظهور می‌کند؛ یعنی شیعه حتی نسبت به زمین بایر و دایر و نسبت به حیوانات مسئول است؛ یعنی نمی‌تواند بگوید به من چه و این مسئولیت را عمل کردن ثواب هم دارد.

## نجات سگ و بخشیده شدن گناهان

حال من روایتش را دیدم، اما نمی‌دانم روایت را ما شیعیان نقل کردیم یا غیرشیعه در کتاب‌های‌شان نقل کردند، ولی در کتاب‌ها روایت هست، قابل قبول هم هست که پروردگار عالم به یکی از پیغمبرانش خطاب کرد، به فلانی بگو گناهان گذشته‌ات را گذشتم؛ این یک آدمی بود که باور به گذشت از گناهانش یک مقدار سخت بود؛ چه شده که یک هم‌چنین آدمی گناهان گذشته‌اش را بخشیدند؟ خداوند توضیح داد: روز بسیار گرم در بیابان سگی را دید که از تشنگی دارد جان می‌دهد؛ در بیابان‌ها و کویرهای ایران، اگر شما از شیراز که بروید بیرون تا برسید به دریای بوشهر و بندرعباس، یک گنبدهایی را می‌بینید که این‌ها را قدیمی‌ها ساختند و آب انبار است؛ باران زیادی که می‌آمده جوی‌بندی‌های تمیزی کرده بودند، به طوری که آب می‌رفته در این آب انبارها پر می‌شده است و مردم پنج شش ماه از آب استفاده می‌کردند و هم‌چنین مسافرها هم استفاده می‌کردند؛ این‌ها را شیعه‌هایی که خیر داشتند انجام داده بودند، یا این که چه‌قدر شیعه‌های گذشته درخت‌کاری کردند و درخت را

## حقیقت و وظایف شیعه

وقف مردم کردند؛ حالا یا چاهی بوده، یا امثال این آب انبارهای گنبدی بوده که باید با طناب و سطل از آن آب می کشیدند. کاروان‌ها طناب و سطل داشتند اما این آدم هیچی نداشت؛ سطل نداشت، طناب نداشت، لباس‌هایش را درآورد و از این پله‌های آن آب انبار گنبددار یا از میله چاه رفت پایین و خودش را به آب رساند؛ تمام لباس‌ها را در آب کرد به سرعت بالا آمد و رفت بالای سر این سگ تشنه؛ این لباس‌ها را فشار داد در دهانش و او را سیراب کرد؛ آن سگ جان گرفت و بلند شد و رفت. خداوند می‌فرماید به خاطر خدمت به یک سگ، من گناهان گذشته‌اش را بخشیدم، حال اگر این خدمت به مردم باشد، اگر این خدمت به خواهر و برادر باشد، اگر این خدمت به پدر و مادر باشد، حتی اگر این خدمت به غیر از شیعه باشد، چون ائمه‌ی علیهم‌السلام ما به غیر از شیعه هم خیلی خدمت می‌کردند؛ یعنی هیچ کدام از غیر شیعه را در خدمات‌رسانی پس نمی‌زدند.

## محبت شیعه

در روایات بسیار مهم اصول کافی، در جلد دوم است که حضرت باقر علیه‌السلام - که امروز روز ولادتشان بود- می‌فرماید: من شما را سفارش می‌کنم به این که مریض غیر شیعه را عیادت کنید؛ البته منظورشان در مدینه اهل سنت بوده است، در تشییع جنازه‌شان حاضر شوید، در مشکلات‌شان کمک به آن‌ها بدهید؛ یعنی این طبع تشیع است، طبع تشیع محبت است، طبع تشیع نرمی است. آن آدمی که در خانه بداخلاق است و دائماً زن و بچه‌اش رنج می‌برند، این از مایه تشیع کم دارد. آن کسی که با مردم بداخلاق است، از مایه تشیع کم دارد. آن کسی که پول دارد و در راه خدا که کمک به عباد پروردگار است، هزینه نمی‌کند، از تشیع کم دارد. من الان دقیق نمی‌توانم درباره این‌گونه افراد قضاوت کنم که قیامت خدا با این کم‌دارها چه کار می‌کند، قطعاً مورد سوال قرارشان می‌دهد؛ قطعاً.

## سوال پروردگار از بندگان

یک روایت بسیار جالبی است که چند تا از کتاب‌های‌مان نقل کردند که دو خط است، ولی خیلی روایت باارزشی است؛ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند: «لَا يَزُولُ قَدَمُ عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ





بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ<sup>۱</sup>؛ خدا قیامت را که برپا می‌کند، انسانی اجازه قدم از قدم برداشتن در پیشگاه خدا ندارد؛ کل آن‌هایی که وارد محشر می‌شوند، باید بایستند؛ تا کی باید بایستند؟ «حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ أَرْبَعِ حِصَالٍ»<sup>۲</sup>؛ تا وقتی که خود پروردگار، نه ملائکه، نه دادگاه‌ها، نه قاضیان قیامت، بلکه خود پروردگار چهار چیز را از این‌ها بپرسد و این‌ها باید جواب درستی داشته باشند، جواب صحیحی داشته باشند، جوابی که پروردگار مهربان عالم بپذیرد.

### سوال از عمر

اما سوال اول: «عُمْرُكَ فِيمَا أَفْنَيْتَهُ»<sup>۳</sup>؛ این که من هشتاد سال، هفتاد سال عمر به تو دادم، این عمر را کجا هزینه کردی؟ کجا خرج کردی؟ این عمر که مفتی به تو داده نشده بود، هر یک ثانیه عمر، میلیاردها چرخ در این عالم باید بگردد که این یک ثانیه عمر ما سرپا بشود؛ فقط برای نفس کشیدن ما باید مقدار آب کره زمین با مقدار خاک تناسب داشته باشد و خداوند این کار را کرده است. سه بخش آب است، یک بخش خشکی است؛ اگر چهار بخش آب بود و یک مقدار خشکی، هوا به وجود نمی‌آمد؛ اگر نصف آب بود، نصف خاک، هوا به وجود نمی‌آمد؛ این یک کارش است.

میلیاردها چرخ دیگر باید بچرخد تا یک هوایی درست بشود، موجود زنده نفس بکشد و بماند؛ فقط هم نفس کشیدن نیست، بلکه خوراکی‌ها هم هست؛ پروردگار عالم سر سفره خوراکی‌ها چه قدر نعمت گذاشته؟ برای به وجود آمدن یک لقمه نان، حتی کمتر از آن، یک عدد گندم، چند میلیارد چرخ باید بگردد تا این یک دانه گندم درست بشود؟ معدن باید آهن بدهد، معدن یاب باید برود آهن را درآورد، مهندس معدن باید این آهن را از دل سنگ‌ها بیرون بیاورد، کارخانه ذوب آهن باید آهن را آب کند، در یک بخش این ذوب آهن باید یک ورقه‌هایی درست شود تا بدهند به کاسب، کاسب بیاید با این ورقه‌ها کلنگ

۱. الأملی (للمفید) ۳۵۳.

۲. همان.

۳. همان.



## حقیقت و وظایف شیعه

درست کند، بیل درست کند، بیلچه درست کند و ابزار دیگر؛ تبریز باید بیاید با این آهن‌ها تراکتور درست کند، از معدن، مواد لاستیکی بیاورد، لاستیک درست کند. باید معدن بنزین بدهد تا از طریق نفت در تراکتور بنزین یا گازوئیل بریزد؛ یک کشاورز با زن و بچه‌اش از صبح باید برود تا شب زمین را شخم بزند؛ سنگ‌هایش را بردارد، آشغال‌هایش را بردارد، تیغ‌هایش را بردارد، علف‌های هرزش را بردارد، بعد گندم بکارد که این گندم بیرون بیاید و سفره مردم، صبحانه، نهار و شام، نان داشته باشد و عمرشان ادامه پیدا بکند.

سوال اول این است که عمرت را کجا خرج کردی؟ و چه قدر خوب است در کنار این روایات، انسان، جواب درست کند، یا فکر کند که جواب دارد بدهد یا ندارد بدهد؟ الان چه قدر عمرها از جوان‌ها یا غیر جوان‌ها هزینه در قهوه‌خانه‌ها می‌شود! هزینه قلیان کشی می‌شود، هزینه رفاقت‌های به دردخور می‌شود، هزینه تماشای فیلم‌های مضر و سریال‌های غیر مضر شادی آور می‌شود، مردم چه قدر عمر می‌گذارند! چه قدر وقت می‌گذارند! یا چه قدر دخترها و پسرهای جوان وقت می‌گذارند، در یک گوشه‌ای هم‌دیگر را ببینند که خانواده‌هایشان خبر دار نشوند، همین‌طور ادامه پیدا کند تا یک روزی این دختر که با ده تا جوان بوده، برود شوهر کند. این جوان که با بیست تا دختر بوده، برود زن بگیرد. عمرها چه قدر هدر می‌رود! در زمان ما که همین عمرها اگر خرج علم بشود، خرج استراحت درست بشود، خرج کشاورزی بشود، خرج صنعت بشود، هزینه فکر کردن برای اختراع بشود، هزینه اندیشه بشود، برای این‌که وابستگی کشور به این مسیحیان و لائیک‌ها و یهودی‌های خائن اروپا و آمریکا و شوروی یا روسیه نشود، چه قدر خوب می‌شود! چه قدر عمر هدر می‌رود! این یک سوال.

### سوال از جوان

سوال دوم: از جوانی سوال می‌کند که زمانی که جوان بودی، به تو خوشگلی داده بودم، قدرت داده بودم، توان داده بودم، زیبایی اندام داده بودم، چه معامله‌ای با جوانی‌ات کردی؟



### سوال از درآمد

سوال سوم سوال از پول است، «مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبْتَهُ»؛ پول را از کجا درآوردی؟ «عُمْرِكَ فِيمَا أَفْنَيْتَهُ وَ جَسَدِكَ فِيمَا أَبْلَيْتَهُ وَ مَالِكَ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبْتَهُ»؛ پول از کجا درآوردی؟ رفتی برای زندگی‌ات قمار کردی؟ از دل قمار پول درآوردی؟ از دزدی درآوردی؟ از ماشین دزدی درآوردی؟ از کیف زنی درآوردی؟ از موتور دزدی درآوردی؟ از رشوه درآوردی؟ از اختلاس درآوردی؟ از مکر و حيله و سندسازی که سر دولت و ملت را کلاه بگذاری تا نفهمند، پول درآوردی؟ دست در جیب دیگران کردی؟ این پول را از کجا درآوردی؟ یا نه؛ معلم بودی، دبیر بودی، استاد بودی، نویسنده بودی، کاسب خیلی خوبی بودی، تاجر به قول امام صادق علیه السلام صدوقی بودی. از کجا درآوردی پول را؟

### سوال از مصرف

حالا پول را درآوردی و من هم قبول کردم که راه درآمدت درست است، قبول؛ همه پول‌هایی که درآوردی حلال، «أَيْنَ وَضَعْتَهُ»؛ کجا خرج کردی؟ این خرج تو خرج درستی بوده که صدها هزار نفر جوان در این مملکت نتوانند ازدواج بکنند؟ دختر نتواند شوهر بکند؟ تو پولی که درآوردی بین هشتصد نهصد - این چیزی که من شنیدم نمی‌دانم راست است یا دروغ است - یک میلیارد و دویست میلیون خرج سه چهار ساعت عروسی پسرت یا دخترت کردی؟ به چه دلیل؟ به چه ملاک؟ شکم‌هایی که دعوت داشتند در هتل، می‌شد ماهی بخورند، مرغ بخورند، سه جور خورشید بخورند، گوسفند پخته یک تکه بخورند! چه قدر مگر این‌ها می‌خورند! چه قدر هزینه کردی و بعد هم این‌ها را که نبردی خانه‌ات، معلوم نیست، شاید هتلی‌ها هم گفتند این‌ها دیگر دست خورده است، بهداشتی

۱. الأُمالی (للمفید) ۳۵۳.

۲. همان.

۳. همان.

نیست، همه را به صورت زباله دور بریزید؛ کجا خرج کردی پولت را؟ مگر شأن تو چه ماشینی بوده که یک میلیارد ماشین خریدی؟ چه قدر شأنت بوده واقعا؟ یا خانه‌ای که برای خودت ساختی، چه مقدار شأنت بوده؟

### سوال از محبت اهل بیت علیهم‌السلام

«وَعَنْ حُبِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ و قیامت از شیعه بودن تان می‌پرسد؛ شیعه بودید یا نبودید؟ این هم یک سوال خیلی مهم است. «فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ»؛ یک کسی از آن‌هایی که در مسجد بود و حرف‌های رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را می‌شنید که می‌فرمود خدا روز قیامت چهار تا سوال می‌کند، یکی از آن‌ها هم از شیعه بودن است؛ برگشت به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: «وَمَا عَلَامَةُ حُبِّكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ»؛ نشانه شیعه بودن چیست؟ پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دست مبارک‌شان را روی سر امیرالمؤمنین علیه‌السلام گذاشتند و فرمودند: نشانه شیعه بودن این است، پیروی از او، آدم را شیعه قرار می‌دهد. «فَقَالَ مَحَبَّةٌ هَذَا»؛ فرمود این است، «وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ».

شیعه، تشیع، مثل یک زمین کشاورزی بسیار با استعدادی است که هر ارزشی در این زمین روئیده می‌شود؛ یعنی کسی که شیعه واقعی می‌شود، خیلی آدم بامحبتی می‌شود، آدم متواضعی می‌شود، آدم خاشعی می‌شود، آدم خیلی نرمی می‌شود. این مطالبی که می‌گویم در متن روایات و آیات است؛ من اگر بخواهم آیات و روایات هم دانه دانه بخوانم و برای شما توضیح بدهم، یک سال این بحث شیعه بودن واقعا طول می‌کشد، چون یکی از گسترده‌ترین مباحث قرآن و روایات همین بحث شیعه بودن است. وقتی آدم شیعه واقعی

۱. الأملی (للمفید) ۳۵۳.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.



می‌شود، یک زن و شوهری که شیعه واقعی هستند، اصلاً طلاق در خانه آن‌ها راه پیدا نمی‌کند؛ یک خانواده‌ای که شیعه واقعی هستند، اصلاً با هم دعوا و نزاع ندارند، داد و بیداد ندارند، اختلاف ندارند؛ آیه‌اش را من می‌خوانم، آیه هفتاد و یک و هفتاد و دو سوره مبارکه توبه است؛ اصلاً دعوا در شیعه معنا ندارد. شیعه موج وجودش موج عاطفه است، موج وجودش موج محبت است. گاهی هم اصلاً ناخودآگاه شیعه بودن، بدون این که آدم تصمیم قبلی داشته باشد، آدم را به خوبی‌ها می‌کشد، به درستی‌ها می‌کشد، حتی بدون این که آدم تصمیم قبلی هم داشته باشد؛ این شیعه است.

### معنای کلمه «مومن» در قرآن

یک نکته خیلی مهم برای شما بگویم که بحث شیعه را از نظر قرآن کاملش کنم؛ آدم وقتی که وارد به آیات و روایات است، واقعاً خیلی چیز گیرش می‌آید و در وارد بودن به آیات و روایات هیچ ایراد و اشکالی متوجه ذهن آدم نمی‌شود و وسوسه وسوسه‌گران هم در انسان اصلاً اثر نمی‌گذارد و این از برکات معرفت است، از برکات شناخت است. آن نکته این است؛ امام ششم علیه السلام می‌فرمایند: هر جا در قرآن مجید یعنی در هر سوره‌ای، در هر جزئی، در هر آیه‌ای، کلمه مؤمن بود، مراد پروردگار از این مؤمن شیعه ماست و هر جا در روایات ما کلمه شیعه ذکر شده، مراد ما از شیعه همان مؤمن قرآن است؛ یعنی مؤمن و شیعه دو لفظ است با یک معنا، با یک مفهوم، با یک مصداق و ما از این الفاظ در عربی خیلی زیاد داریم که در لفظ، دو تا لفظ با هم مختلفند و هم شکل نیستند، حتی هم‌خانواده نیستند ولی یک معنا دارند، یک حقیقت است، یک مفهوم است، یک مصداق است.

### نشانه‌های شیعه در قرآن

حال این دو تا آیه را توجه کنید، البته نکات بسیار مهمی درباره شیعه در این دو آیه است؛ این دو آیه نشانه‌های شیعه را می‌گوید، حال به تدریج من در ضمن مباحث به ارزش شیعه و به عاقبت شیعه هم اشاره خواهم کرد.

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ﴾<sup>۱</sup>؛ مردان مؤمن و زنان مؤمن، یا به تعبیر امام صادق علیه السلام مردان شیعه و زنان شیعه، هر دو؛ همه آنها ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾<sup>۲</sup>؛ «اولیاء» کلمه جمع است، مفردش «ولی» است، «ولی» یک فرد است اما «اولیاء» افراد متعدد هستند، از سه نفر به بالا؛ قرآن مجید می‌گوید این نگاه خدا و نظر پروردگار مهربان عالم است ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾<sup>۳</sup>؛ زنان مؤمن و مردان مؤمن، مردان مؤمن در بین خودشان، خانم‌های اهل ایمان در بین خودشان، یعنی با خواهرهای‌شان، با مادرهای‌شان، با مادر بزرگ‌های‌شان، با زنانی که از طریق مسجد، جلسه ارتباط دارند؛ زنان با ایمان در بین خودشان، مردان مؤمن هم در بین خودشان، این‌ها ولیّ یکدیگر هستند.

### معنای «ولیّ»

معنای «ولیّ» چیست؟ این را دقت بفرمایید که ولیّ یک‌دیگرند؛ یعنی مُحَبِّی که برای یک‌دیگر کار انجام می‌دهند، محبت خالی نیست، محبت خشک نیست، محبت بی‌میوه و بی‌اثر و بی‌نتیجه نیست. ولی یعنی محب یاری‌دهنده، یعنی عاشق کمک‌دهنده، در چه چیزی به هم‌دیگر کمک می‌دهند؟ در تقویت دین هم‌دیگر به هم کمک می‌دهند، در تربیت هم‌دیگر به هم کمک می‌دهند؛ زن به مرد شیعه‌اش که شوهرش است، کمک دینی می‌دهد، کمک تربیتی می‌دهد؛ مرد به همسر شیعه‌اش کمک دینی و تربیتی می‌دهد؛ یعنی هر دو در رشد و در کمال پیدا کردن و در مقام معنوی پیدا کردن کمک هم‌دیگر هستند، یار هم‌دیگر هستند؛ این یعنی شیعه.

### کمک در امور معنوی

چه قدر عالی است که زن و شوهر در امور مثبت، در امور معنوی کمک هم‌دیگر هستند. در روایات ما بحث خانم‌ها که آمده، هم پیغمبر صلی الله علیه و آله و هم ائمه طاهرين علیهم السلام می‌گویند زن

۱. توبه: ۷۱.

۲. توبه: ۷۱.

۳. توبه: ۷۱.

شایسته. تعبیر «المرأة الصالحة»، زن شایسته آمده است. زن شایسته یعنی زنی که شیعه است، خوب کمکی برای شوهرش است، برای آخرت‌سازی شوهرش، خوب کمکی است؛ درست هم هست.

قبل از چهل سال پیش، آن وقت من سی سالم نشده بود، یک شهری ده شب برای منبر دعوتم کردند، شهر معروفی است؛ چه جلسات زیبا و باحالی هم بود. در آن شهر اولین بار بود من می‌رفتم، خیلی مردم بامحبت و پرگریه و استقبال‌کننده از منبر، با این که من هم الان فکر می‌کنم منبر پخته‌ای نداشتیم، ولی خیلی جلسات خوب و پرباری هم بود. خانه‌ای که من در آن بودم یک خانه قدیمی بود، حدود دو هزار متر که از این خانه‌های تیرچوبی حیاطدار حوض‌دار خیلی قدیمی بود. نمی‌دانم الان آن خانه هست یا نه. آن آقای که من را دعوت کرده بود می‌گفت این خانه اول برای پدر مادر من بود و می‌گفت پدر مادر من - من ندیده بودمش او می‌گفت - که کاسب بازار بود، می‌گفت خانمش که مادر مادر من می‌شود، از این مرد دو سه تا بچه داشت، هر سه تا هم دختر بودند، بچه‌ها هم کوچک بودند؛ گفتم برای ما تعریف کرد مادر مادر، می‌گفت پدر مادرم یعنی پدر بزرگم هر روز عادتش بود هفت صبح به بازار برود؛ این دستور پیغمبر ﷺ است که صبح را زیاد نخواهید، بد است، زود بیرون بروید که زود بیرون رفتن برای شما رزق می‌آورد؛ خواب شما را کسل می‌کند، سست می‌کند.

گفتم وقتی که هفت صبح بعد از این که صبحانه تمام شده بود بیرون می‌رفت، خانمش دنبالش می‌آمد و این سه تا دختر را هم دنبال خودش تا دم در می‌آورد. در این خانه دو هزار متری، وقتی که پدر می‌آمد، این مادر بزرگ سه تا بچه را می‌آورد دم در؛ پدر یعنی شوهرش که در را باز می‌کرد به او می‌گفت آقا. می‌گفت هر روز تا وقتی این سه تا دختر را شوهر داد کارش همین بود؛ هر روز. آقا داری می‌روی بازار، خدا به کسبت برکت بدهد، خدا به کارت خیر بدهد. یک سفارش هم من زن به توی شوهرم دارم، من با این سه تا دخترم با قناعت خودمان را بار آورده‌ایم؛ یعنی با نان و ماست و نان و پنیر و نان و آبگوشت و با پارچه قیمت معمولی، خیلی راحت می‌توانیم زندگی کنیم، نیروی در مغازه

بنشیننی وقتی فروش می‌کنی سود فروش را حساب کنی و بگویی من نمی‌توانم با این چلوکباب ببرم برای زن و بچه، پیراهن گران ببرم، کفش گران ببرم، انگوی گران ببرم، گردنبند گران ببرم، ما با حداقل‌ها قدرت به خودمان دادیم که زندگی کنیم؛ قدم از حلال خدا بیرون نگذار. اگر قدم بیرون بگذاری، دیناری حرام بیاوری در خانه، ما خبر نشویم، به ما بگویی حالا این دینار حرام را برای انگشتر، برای کفش، برای پیراهن، برای لباس و خوراک، ما چهار نفرمان روز قیامت جلویت را می‌گیریم و می‌گوییم خدایا ما به این گفتیم قانع به اجناس و خوراک معمولی هستیم اما حرام آورد، حرام را ما گردن نمی‌گیریم، هر جریمه‌ای دارد جریمه را به او بده، به ما ربطی ندارد.

این زنی که کمک آخرت شوهرش است، این یعنی زن شیعه؛ آن مرد هم مرد شیعه‌ای بود؛ آن هم می‌گفت پدربزرگ مادرم اصلاً دنبال دیناری حرام خدا نرفت و می‌گفت این قدر این پدربزرگ من محبوب پروردگار عالم بود که دعای مستجاب داشت. گفت یک بار وقتی رخت‌های زیادی جمع شده بود، مادر بزرگم می‌خواست بشورد؛ برق که نبود، ماشین لباسشویی نبود، به شوهرش گفت من امروز دیگر همه لباس‌های جمع شده را باید بشورم و پاک کنم؛ حوض آب ندارد، آبش را کشیدیم ولی نجس شده است، ما حالا بخواهیم با این تلمبه‌ها حوض را پر کنیم، چون آب متصل نمی‌آید داخل حوض، پاک نمی‌شود؛ چی کار کنم من این لباس‌ها را؟ گفت مشکلی ندارد، هیچ مشکلی ندارد، من که دارم می‌روم بازار، آن کسی که کارهای خانه را می‌کند به او بگو تلمبه را شروع کند به زدن و بعد دم در خانه سرش را بلند کرد و گفت خدایا این حوض را ما جوری دیگر نمی‌توانیم پاک کنیم، آب قنات و جوی هم که در خانه ما نمی‌آید، تو این حوض را پاک کن، این خانم من ناراحت است؛ نیم ساعت بعد ابر شد و باران حسابی گرفت؛ این‌ها هم با تلمبه هم آب زدند و هم باران ریخت در حوض که مادر بزرگ من خیالش از پاک شدن حوض راحت باشد.

### سقیفه، عامل بدبختی امت

ما در روایاتمان داریم اگر کسی شیعه واقعی باشد، هم از هوا می‌تواند خوب بخورد، هم از زیر پایش می‌تواند خوب بخورد. سلمان در مسجد گفت به حکومت بعد از مرگ





پیغمبر ﷺ، گفت که در فیض را به روی این ملت بستی، اگر می‌گذاشتی آن کسی که پیغمبر ﷺ می‌خواست انجام می‌گرفت و مردم مؤمن واقعی می‌شدند، هر وقت هوس گوشت پرنده می‌کردند می‌آمدند لب پنجره، پرندهٔ حلال گوشت رد می‌شد، می‌گفت بیا پایین می‌آمد؛ می‌گرفتند ذبح می‌کردند، می‌پختند و می‌خوردند، بعد استخوان‌ها و پرها و مانده‌ها را جمع می‌کردند و به او می‌گفتند ما سیر شدیم، حالا زنده شو برو، به عشق علی بن ابی‌طالب ﷺ زنده می‌شد و می‌رفت، ولی شما نگذاشتید؛ این یعنی شیعه.

دنبالهٔ آیه شش تا دیگر مطلب است که به خواست خدا و به توفیق او فردا شب برای شما توضیح می‌دهم؛ خیلی آیات جالبی است، این دعا در سورهٔ مبارکهٔ توبه در بیان نشانه‌های شیعه است.

### شادی اهل بیت ﷺ، شادی شیعه

امروز روز ولادت حضرت باقر ﷺ بود؛ ولادت علم، ولادت عقل، ولادت فکر و ولادت اندیشه. فردا شب، شب شهادت حضرت هادی ﷺ امام دهم است. امشب را براساس «يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا»؛ ما به خاطر شادی ولادت حضرت ﷺ ذکر مصیبت را می‌گذاریم برای فردا شب؛ به خاطر شهادت حضرت هادی ﷺ ان شاء الله مفصل مصیبت خوانده خواهد شد.

### دعا

خدایا ما را و زن و بچه‌ها و نسل‌مان را تا قیامت شیعهٔ واقعی قرار بده. اگر ما شیعه بشویم از زندگی خیلی لذت می‌بریم؛ نه شیعه بشویم، شیعه که هستیم، اگر شیعهٔ کامل بشویم، شیعهٔ تمام بشویم، کم نگذاریم از شیعه بودن‌مان. خدایا! به حقیقت حضرت باقر ﷺ همهٔ ما را مؤمن واقعی قرار بده. خدایا! دین ما، محراب و منبر ما، مرجعیت و رهبری ما را از

## حقیقت و وظایف شیعه

حوادث حفظ فرما. خدایا! داعش و داعشیان را نابود کن. خدایا! آل سعود را نابود کن؛  
بیماران ما را شفا بده؛ امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما قرار بده.



جلسه سوم

ولایت اہل بیت علیہم السلام،

قلعہ مصونیت



## مقدمه

وجود مبارک امام دهم حضرت هادی علیه السلام که بنا به بعضی از روایات، امشب شب شهادت‌شان است و به دست معتمد عباسی با زهر شهید شدند، یک نظر بسیار مهمی درباره شیعه دارند. نگاهی که حضرت علیه السلام به شیعه دارند، در کتاب‌های مهم روایتی ما نقل شده است، چون متن آن، خیلی متن قوی‌ای است، متن بلندی است. پیش از این که عین گفتار حضرت علیه السلام را و کلمات نورانی وجود مقدس‌شان را برای شما بگوییم، لازم است یک مقدمه‌ای را عرضه بدارم که این مقدمه، جلوی ورود اشکال به ذهن‌ها را بگیرد.

### انواع خطرات برای انسان

#### خطرات ناشی از خود انسان

خطراتی که متوجه انسان‌ها بوده و هست، دو نوع است؛ بلاها، مشکلات، مصائب، سختی‌ها، رنج‌ها، دو نوع است؛ یک بلا و مصیبت و مشکل و سختی، کارگاه تولیدش خود انسان است، نیازی هم نیست که این مساله را من خیلی مفصل توضیح بدهم. یک شعری ایرج میرزا دارد، شعرش خیلی خوب است، اما خودش خیلی خوب نبوده، ولی شعرش یک حقیقتی را بیان می‌کند که به صورت‌های گوناگون در تاریخ بشر رخ نشان داده است؛ این جزو بلاهای تولیدی خود انسان است، جزو مصائب و رنج‌ها و مشکلات ساخت خود انسان است. اتفاقاً قرآن مجید هم به این مساله اشاره صریح دارد ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ﴾

لَا نَفْسٍ كَرِيمٌ<sup>۱</sup>؛ هر خوبی که انجام بدهید، بازگشت این خوبی به خودتان است ﴿وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا<sup>۲</sup>؛ اما هر کار زشتی که مرتکب بشوید، مال مردم را بخورید، زنا کنید، رشوه بگیرید، آبروی مردم را ببرید، مال مردم را ببرید، این بالاخره آثار سوئس به خودتان برمی‌گردد، رهای‌تان هم نمی‌کند، چون آثار گناهان آدم را گم نمی‌کند؛ یعنی نظام عالم خلقت را پروردگار به گونه‌ای ساخته است که آثار اعمال انسان نه گم می‌شود، نه کم می‌شود و نه آدم را رها می‌کند؛ هیچ چیزی در نظام عالم از آثار عمل گم نمی‌شود. فرض کنید اگر قیامت یک میلیون سال دیگر باشد، قرآن مجید در آیات زیادی، شاید بیش از صد آیه می‌گوید روز قیامت وقتی اهل عذاب به عذاب دچار می‌شوند، ما به آن‌ها می‌گوییم ﴿جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ<sup>۳</sup>؛ این کیفر بدی‌هایی است که همواره تا روز مُردنت انجام دادی و گم نشد، رهایت هم نکرد، کم هم نشد.

### زنا، بلایی ناشی از خود انسان

ایرج میرزا در این شعر، مَثَل به یک گناه می‌زند؛ همه گناهان همین گونه است؛ گناهی که انسان مرتکب می‌شود، در حقیقت کارگاه تولید زیان و ضرر و خسارت به پا می‌کند؛ جالب است که خیلی از گنه‌کاران به ضرری که از گناه دیده‌اند اقرار هم دارند که تقصیر خودمان است. یک جوان با ادب و باوقاری -نمی‌دانم بعداً با ادب شده بود، باوقار شده بود، سنگین و رنگین شده بود یا نه- چند سال پیش در منبر ظهر ماه مبارک رمضان، بین دو نماز پیش من آمد و گفت نمی‌دانم من را راهنمایی می‌کنی یا نه و نمی‌دانم من را می‌شود راهنمایی کنی یا نه، ولی من دردم را باید به تو بگویم، چون این یک دردی است که اگر به مادرم بگویم ممکن است زودتر از من بمیرد، چون من تک پسر هستم، اگر به پدرم بگویم نهایتاً اگر نمیرد، سخته می‌کند، یا قلبی یا مغزی، چون فشار این مساله بسیار شدید

۱. اِسْرَاء: ۷.

۲. اِسْرَاء: ۷.

۳. سَجْدَه: ۱۷.



است؛ ولی به تو می‌توانم بگویم، چون تو نه مادر من هستی که بمیری، نه پدر من هستی که از سنگینی مساله سخته کنی و آن این است که من در یک سفر خارج در حالی که از خانواده مذهبی هستم، می‌دانستم پروردگار عالم به نفع من، به سود من در قرآن اعلام کرده است، من هم یکی از آن‌هایی هستم که به من اعلام شده **﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْجَ﴾**<sup>۱</sup>؛ نمی‌گویند زنا نکنید؛ و لا تفعل الزنا نمی‌گویند، به معنای "زنا نکنید"؛ می‌گویند نزدیکش نروید؛ با تلفن، با نامه، با عکس، با نگاه، با حرف زدن، نزدیکش نروید؛ چون انجام دادن بعد از این است که آدم با وسایل گوناگون خودش را به زنا نزدیک می‌کند، ولی قرآن مجید می‌گوید از اول نزدیکش نرو؛ یعنی از اول نامه قبول نکن، عکس قبول نکن، ارتباط قبول نکن، معاشرت قبول نکن. خدا از روی محبتش به بندگانش، از روی لطفش گفته **﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْجَ﴾**<sup>۲</sup>؛ چرا؟ مگر زنا چیست؟ خودش می‌گوید **﴿إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً﴾**<sup>۳</sup>؛ این یک عملی است که زشتی‌اش خیلی سنگین است. کلمه «فاحشه»، الف و لام ندارد؛ الفاحشه ندارد در آیه **﴿إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً﴾**<sup>۴</sup>؛ نکره است، بی الف و لام است؛ معنایش این است که این کار زشتی‌اش سنگین است، گناهش سنگین است، چون خیانت است، هم زن دارد خیانت می‌کند، هم مرد، هم جوان، هم دختر. ظلم به روان انسانیت است، ظلم به اخلاق است، ظلم به جامعه است، آلوده کردن دامن پاک است؛ این برای **﴿إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً﴾**<sup>۵</sup>؛ به این دلیل نزدیک زنا نرو که **﴿وَسَاءَ سَبِيلًا﴾**<sup>۶</sup>؛ بد راهی است؛ چرا بد راهی است؟ چون اراده خالق من، سازنده من، نعمت‌دهنده من تعلق به این معنا گرفته است که اگر من در این راه بیفتم، پایان راه دوزخ است؛ کجا می‌گویند پایان راه دوزخ است؟ در این آیه که

۱. اسراء: ۳۲.

۲. اسراء: ۳۲.

۳. اسراء: ۳۲.

۴. اسراء: ۳۲.

۵. اسراء: ۳۲.

۶. اسراء: ۳۲.

نمی‌گوید، در این آیه فقط می‌گوید راه بدی است؛ در سوره فرقان می‌گوید ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا﴾؛ آن کسی که زنا می‌کند، دیدارش با جهنم قطعی است.

آن پسر گفت حالا من کاری ندارم؛ به مادرم که نمی‌توانم بگوییم، به پدرم هم نمی‌توانم بگوییم، می‌دانستم هم این عمل حرام است، ولی رفتم مرتکب شدم؛ پنج دقیقه ده دقیقه تمام شده است، اکنون که یک سال است گذشته، من در خودم احساس سستی کرده‌ام، انگار همه وجودم ناراحت است؛ غیر از پشیمانی رفته‌ام آزمایش دادم و گفتند کار از کار گذشته و شما ایدز گرفتی، منتظر مردن باش. من این را به مادرم نمی‌توانم بگوییم، به پدرم نمی‌توانم بگوییم، ولی چون تک پسر هستم دلم برای هر دوی آن‌ها می‌سوزد؛ راهی هست من به آن دو بگوییم؟ گفتم نه؛ آن‌ها را رنجیده خاطر نکن. راهی برای نجاتم هست که این راهی که در آن افتادم من را نبرد به جهنم؟ نرساند به جهنم؟ گفتم بین خود و خدا اگر واقعا پشیمانی و بنا داری دیگر این کار را نکنی؟ گفت این کار را نکنم؟ من ایدز گرفته‌ام! کجا دیگر بروم این کار را بکنم؟ اما به شدت پشیمانم، بد کردم، از خدا کم گذاشتم، از پدر و مادرم کم گذاشتم، از خودم کم گذاشتم؛ گفتم تو آمرزیده هستی، نگران فردای قیامت نباش، اما این اثر دنیایی زنا از تو رد نمی‌شود، این هست، این یک نوع بلا است، یک نوع مصیبت که خود آدم با دست خودش سر خودش می‌آورد.

### نتیجه خطرات ناشی از انسان

اکنون شعر ایرج میرزا را گوش بدهید؛ این را من کلاس هفتم دبیرستان که بودم، یک دبیر ادبیات داشتیم در کلاس خواند؛ من به او گفتم استاد! این را آرام بخوانید تا ما یادداشت کنیم، نمی‌دانم حالا کل آن یادم باشد یا نباشد، یکی دو بار دیگر هم در این چهل پنجاه سال خوانده‌ام، حالا می‌خوانم ببینم کاملش یادم هست یا نه. این تمثیل است ولی در خارج، مشروب‌خورها تا حالا خیلی ضرر به خودشان زده‌اند. من در کتاب‌های





پزشکی مطالعه می کردم، الکل بعد از یک مدتی، بالای بیست خسارت که بعضی از آن‌ها غیرقابل جبران است، به بدن وارد می‌کند؛ به کلیه، به معده، به اعصاب، به چشم، به رگ‌ها؛ بیست خطر شاید هم بیشتر. این خطر را خود خورنده، برای خودش ایجاد کرده‌است و ربطی به خدا ندارد.

### ابیات ایرج میرزا درباره شراب

ابلیس شبی رفت به بالین جوانی، آراسته با شکل مهیبی سر و بر را؛ مثلاً به صورت یک دیو خیلی وحشت‌آور بالای سر این جوان آمد. عرض می‌کنم تمثیل است ولی در حقیقت در تاریخ بشر این اتفاقات زیاد افتاده است. گفتا که منم مرگ اگر خواهی زنهار؛ گفت من آدمم جانت را بگیرم، من مرگ هستم، اگر دلت می‌خواهد که جانت را بگیرم؛ باید بگزینی تو یکی زین سه خطر را؛ یکی از این سه تا را باید انجام بدهی. یکی از آن سه تا این است که یک جام شراب بنوشی؛ این یکی از آن‌ها است. یا آن پدر پیر خودت را بکشی زار، یا بشکنی از خواهر خود سینه و سر را، یا خود ز می ناب کشی یک دو سه ساغر، تا آن که بپوشم ز هلاک تو نظر را؛ تا رفع خطر کنم، تا خطر تو را برطرف کنم، کاری به کارت نداشته باشم. گفتا پدر و خواهر من هر دو عزیزند، هرگز نکنم ترک ادب این دو نفر را، لکن چو به می دفع شر از خویش توان کرد؛ اگر با خوردن یکی دو جام من را آن دنیا نمی‌بری، از مرگ من دست برمی‌داری؛ لکن چو به می دفع شر از خویش توان کرد، می نوشم و با وی کنم چاره شر را، نوشید دو جامی و چو شد خیره ز مستی، هم خواهر خود را زد و هم کشت پدر را. این خطر، تولیدی خود انسان است؛ نه ثوابی دارد، نه جلب رضای خدا می‌کند؛ کیفر دارد، دنبالش هم غضب پروردگار است ﴿قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾. این یک نوع بلا بود؛ من تا این مقدمه را دقیق برای شما نگویم، روایت حضرت هادی علیه السلام درباره شیعه، خیلی خوب روشن نمی‌شود.

## بلاهای ناشی از اعمال دیگران

اما بلای دوم، مصیبت دوم این است که من گناه نکردم، گناه نمی‌کنم، از گناه متنفر هستم، البته گاهی -این چیزی که می‌گویم قول امیرالمؤمنین علیه السلام است- ممکن است یک لغزش کوچکی پیدا کنم، گاهی؛ یک سال است به نامحرم نگاه کردم، حالا از روی عمد یک گوشه چشمی می‌اندازم و صورتم را برمی‌گردانم و پشیمان می‌شوم و می‌گویم کار بدی کردم؛ خدایا! من را ببخش، من کاری نکردم؛ ولی در کنار من یا در خانه، یا در اقوام، یا در مردم، یا در حکومت در هر روزگاری کسانی هستند که به من ظلم می‌کنند، چه نوع ظلمی؟ ظلم چند نوع است، من فعلاً با ظلم‌های دیگر کار ندارم، چون با روایت تناسب ندارد؛ یکی از آن‌ها این گونه است، می‌گویند به من ظلم می‌کنند و رنگ و لعاب هم به این ظلم می‌دهند؛ آرایش می‌کنند، زیباسازی‌اش می‌کنند، برای این که من از ارزش‌هایی را که خدا به من توفیق داده و به دست آورده‌ام دست بردارم، -دین دار هستم- می‌خواهد من بی‌دین بشوم؛ آدم پاکدامنی هستم، می‌خواهد نجس دامن بشوم؛ آدم خردمندی هستم، می‌خواهد عقلم را از کار بیندازد؛ آدم حلال‌خوری هستم، می‌خواهد حرام‌خورم کند؛ فشار این‌ها هم خیلی شدید است، چون همه آن لذت است؛ این هم یک خطر.

## تشیع واقعی، قلعه مصونیت

حرف وجود مبارک حضرت هادی علیه السلام این است: آن کسی که شیعه واقعی ماست، در کنار امواج این نوع ظلم‌های ریشه‌کن کننده دین، بلاهای ریشه‌کن کننده ارزش‌ها، بلاهایی که می‌خواهد انسان را از بندگی خدا در بیاورد و بنده شیطان‌ش کند، تشیع برای او قلعه مصونیت است؛ یعنی آن کسی که شیعه واقعی است، بلاها سرش می‌آید، مصیبت‌ها سرش می‌آورند، تنگناها برای او ایجاد می‌کنند، ولی به خاطر شیعه بودنش در برابر این بلاها و مصائب و خطراتی که متوجه دین و اخلاق و ارزش‌ها و عملش است ایمنی دارد، مصونیت دارد. نمی‌گویند شیعه ما بلا نمی‌بیند، تمام انبیاء علیهم السلام بلا دیدند، بلا را هم ستمگران سر آن‌ها



آورده‌اند؛ این نوع بلاهایی که دیگران سر آدم می‌آورند، تنگناهایی که ایجاد می‌کنند، زندان می‌برند، تبعید می‌کنند، شکنجه می‌دهند، کتک می‌زنند، به دار می‌کشند، می‌کشند منظور است. از این نوع بلاها موسی بن جعفر علیه السلام را زندان می‌برند؛ امام هادی علیه السلام را به سامرا تبعید می‌کنند و در خانه حصر خانگی می‌کنند؛ میثم تمار را به دار می‌کشند. رشید هجری<sup>۱</sup> را می‌کشند؛ عمرو بن حوقل خُزائی<sup>۲</sup> را سر می‌برند؛ زید بن علی<sup>۳</sup> را به دار می‌کشند، چهار سال اجازه نمی‌دهند جنازه‌اش را پایین بیاورند. این‌ها برای آدم مؤمن ثواب دارد، این‌ها برای آدم مؤمن اجر دارد، این‌ها برای آدم مؤمن پاداش‌های عظیم الهی دارد.

### پاداش بلا برای مؤمن

ما در متن قرآن می‌خوانیم: ﴿وَلَتَبْلُوَنَّهُمْ مَبْتَلًا مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَنَشِرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾؛<sup>۴</sup> بندگان مؤمن من که از دیگران بلا می‌بینند، گرسنگی می‌کشند، پول‌شان را می‌برند، مشکل برای آن‌ها ایجاد می‌کنند، جوان‌شان را به کشتن می‌دهند، این‌ها از جانب من صلوات و رحمت نصیب‌شان می‌شود. این صلوات و

۱. از یاران برجسته امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام. رشید صاحب سر امیرالمومنین بود، از این رو علم منایا و بلایا را نزد او آموخت. شیخ طوسی از وی در شمار اصحاب امام حسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام نیز یاد کرده است. او سرانجام به دست زیاد بن ابیه یا فرزندش، همان‌گونه که امام علی علیه السلام خبر داده بود، کشته شد.

۲. صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و از یاران امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام بود. وی در جنگ جمل، صفین و نهروان به حمایت از امام علی علیه السلام شرکت کرد. عمرو بن حمق به دست نیروهای معاویه به شهادت رسید و نخستین شخصی بود که سرش در اسلام شهر به شهر گردانده شد. نام وی در شمار راویان احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله حدیث غدیر نیز وجود دارد.

۳. فرزند امام سجاد علیه السلام که در رهبری قیام علیه بنی‌امیه، زمان امام صادق علیه السلام شهید شد. گروهی از شیعیان، معتقد به امامت او شدند که به زیدیه مشهور هستند.

۴. بقره: ۱۵۵ تا ۱۵۷.

## حقیقت و وظایف شیعه

رحمت در کربلا به چه کیفیتی به حضرت سیدالشهدا علیه السلام و هفتاد و دو نفر رسید که همه را قطعه قطعه کردند؟

ثواب تبعید امام هادی علیه السلام و در محاصره کشیدنش که صلوات خدا و رحمت خداست، به چه کیفیت بوده است؟ آیا قابل درک است؟ ابداً؛ لذا مؤمنین تاریخ در مقابل تمام این رنج‌ها صبر کردند که دین‌شان را نگه دارند. این‌ها پاداش دارند، نمی‌گویند شیعیان ما این بلاها را از ستم‌گران دنیا نمی‌بینند؛ وقتی می‌آیند حمله می‌کنند به شهرهای شیعه‌نشین سوریه و عراق، به شیعیان افغانستان؛ آمریکایی‌ها، داعشی‌ها، انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها و می‌کشند، می‌سوزانند، قطعه قطعه می‌کنند و این‌ها حاضر نیستند دین‌شان را با دشمنان خدا معامله کنند، بهترین پاداش را دارند. این بلاها سر شیعه می‌آید اما بلای بی‌دین شدن، بلای بی‌نماز شدن، بلای بی‌حجاب شدن، بلای رباخوری، سر شیعه نمی‌آید. امام هادی علیه السلام می‌خواهند بفرمایند آن کسی که شیعه واقعی است از همه این خطراتی که به دین می‌زند، در امنیت هستند.

## استواری شیعه

متن گفتار خود حضرت علیه السلام را ملاحظه کنید، چه متن پر قیمتی است! سهل بن یعقوب یکی از اصحاب امام هادی علیه السلام است، شیعه است و شیعه واقعی است، شیعه مثل کوه است. امیرالمؤمنین علیه السلام شیعه را در نهج البلاغه مثل می‌زند به کوه پابرجا، «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ»، شیعه عین کوه دماوند است، عین کوه هیمالیا است، عین کوه سبلان است، «لَا تُحَرِّكُهُ الْقَوَاصِفُ»؛ هر چی طوفان می‌خواهد بیاید، بیاید، دماوند و سبلان و هیمالیا به طوفان می‌خندند. هر چی باران می‌خواهد بیاید، برف می‌خواهد بیاید؛ سبلان دو متر سه متر برف می‌آید، آب می‌شود، در زمین گم می‌شود ولی کوه سر جایش ایستاده است. اگر برف کمر سبلان را بشکند، وقتی حاد می‌شود سبلان به او می‌خندد؛ می‌گوید: پشمکی! تو

۱. شرح ملاصالحی مازندرانی بر اصول کافی، ج ۹، ص ۱۸۱.

۲. نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۸۱.

را چه به شکستن کمر من کوه؟ کجای کار هستی؟ چه قدر وزنت است؟ دانهات چه قدر حجم دارد؟ چه قدر قدرت زدن دارد؟ این کوه است؛ شیعه ما کوه است. من از خودم نمی‌گویم، نمی‌خواهم با حرف‌های خودم دلگرم‌تان کنم، من روی هیچ منبری حرفی را از خودم نداشتم؛ فارسی‌هایی هم که می‌گویم، یا مقدمات علمی است، یا عرفانی است، یا برگرفته از آیات است. شیعه در این روزگار که پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام از آن‌ها خبر داده‌است، از شیعیان طول تاریخ تشیع ارزش‌شان بیشتر است؛ چون این همه بلا را شیعیان گذشته نداشتند؛ این همه فساد روزگار گذشته برای شیعیان نبود؛ این همه جاذبه گناه برای شیعیان نبود؛ این همه برنامه‌های شهوانی برای شیعیان گذشته نبود. شیعه الان از خانه که بیرون می‌آید تا شب که به خانه برگردد، به هر نوع فسادی چشمش می‌افتد، فساد هم با قدرت می‌خواهد بکشد، نمی‌رود؛ این خیلی آدم باقیمتی است.

### عبادت شیطان و کفرش

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه نهج‌البلاغه می‌فرماید: ابلیس شش هزار سال خدا را عبادت کرد، حضرت علیه السلام می‌گوید شماها نمی‌دانید این شش هزار سال، سال‌های سیصد و شصت و پنج روز است یا نه؛ سال‌های دنیا نیست، نمی‌دانید. ولی بعد از شش هزار سال، خودش را باخت، شکست خورد، کمرش شکست، رفوزه شد. شیعه زمان ما ده بیست سال است دارد عبادت می‌کند، سی سال است دارد عبادت می‌کند. ابلیس در مقابل ارزش آدم قرار گرفت و تکبر کرد و شکست خورد؛ این فقط یک قرار گرفتن در برابر یک ارزش آدمی بود. شیعه الان در مقابل این همه فسادهای گوناگون، متنوع، جورواجور و جاذبه‌دار است، ولی شیعه مانده است؛ دست این را باید بوسید، واقعاً باید بوسید.

### حفظ دیانت در استرالیا

پنج روز پیش از استرالیا یک ایمیلی به موسسه‌مان در قم برای من آمد، که تازه آمده بود؛ یعنی شاید ده دقیقه یک ربع بود آمده بود. ایمیل را مدیر موسسه آورد و به من داد و گفت ببینید جواب این را چه باید بنویسیم؟ من گفتم این یک کلمه را بنویسید؛ گفت نه،

## حقیقت و وظایف شیعه

خودتان با خط خودتان بنویسید، ما هم همین الان این را به استرالیا ایمیل می‌کنی، پنج دقیقه بعد دست‌شان است. نوشته بودند ما یک مشت جوان هستیم، جوان پسر و دختر، یکی دو سال است روزهای یک‌شنبه جلسه مذهبی سرپا کردیم در استرالیا، در بخش اقیانوسیه در یک قاره دیگر و هر روز یک‌شنبه یک سخنرانی از سایت برمی‌داریم. سخنرانی قبلی برای شهادت صدیقه کبری بود که خیلی سخنرانی فوق‌العاده‌ای هم بود. همین سخنرانی‌های این شب‌ها هم دو ساعت و یک ساعت بعد روی سایت می‌رود و همه دنیا هم می‌توانند این سخنرانی را بردارند. گفتند ما هر بار سخنرانی جدید روی سایت را برمی‌داریم در جلسه صوتش را پخش می‌کنیم، تصویرش را پخش می‌کنیم، این‌جا با این سخنرانی‌ها تقویت دینی می‌شویم، پابرجا می‌شویم - توضیح حرف‌شان را می‌گوییم - ماندگار می‌شویم، دست از علی علیه السلام بر نمی‌داریم، دست از قرآن بر نمی‌داریم، مخصوصاً دست از سیدالشهدا علیه السلام بر نمی‌داریم؛ ولی یک سال کامل الان این سخنرانی‌ها پخش شده است، یک سال یعنی پنجاه و دو سخنرانی، هر هفته.

ما پیش خودمان نشستیم گفتیم سخنران چه قدر می‌رود مطالعه می‌کند، زحمت می‌کشد، جان می‌کند، بهترین مطالب را تنظیم می‌کند، می‌آید می‌گوید؛ این درست است که ما این‌جا مفتی گوش بدهیم؟ بعد نوشته بودند که ما در حد بضاعت دانشجویی مان به پول استرالیا یک سال است پول روی هم گذاشته‌ایم، دو میلیون تومان شده است، به موسسه نوشته بودند که شماره حساب ایشان را بدهید ما برای ایشان بریزیم که این سخنرانی‌ها را مفت خود ندانیم. من به مدیر موسسه گفتم بنویسید ایشان شماره حساب ندارد؛ گفت این را خودتان بنویسید. من نوشتم زیر همان ایمیل «بسم الله الرحمن الرحيم»، سلام به همه شما، برای موفقیت‌تان، پابرجایی‌تان، ثابت قدمی شما، دعای‌تان می‌کنم؛ اما از من شماره حساب خواستید، از لطف‌تان واقعاً تشکر می‌کنم، دل‌تان نخواستگوش دادن سخنرانی‌ها برای‌تان مفت و مجانی باشد، یک سال است هر کدام چه قدر روی هم گذاشتید شده دو میلیون تومان، حساب از من خواستید، شماره حساب من این است، سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام، این شماره حساب من است و من از شما تقاضا می‌کنم که این دو میلیون تومان



را در این یک سال آینده هر جای جلسه‌تان برای ابی‌عبدالله علیه السلام، برای امیرالمؤمنین علیه السلام اگر خرجی دارد خرج کنید. این ایمیل برای ایشان رفت و بعد نوشتند که دو سال است که من را استرالیا دعوت کرده‌اند نشده است که بیایم؛ اما اگر آمدم استرالیا و آمدم در جلسه‌تان یا همه شما پیش من آمدید، حتماً باید آماده باشید که من دست تک تک شما را ببوسم. در استرالیا، در تهران، در شیراز، در اصفهان که بستر هر نوع گناهی برای شما جوان‌ها، برای شما مردها، برای شما خانم‌ها، دختر خانم‌ها پهن است، با امیرالمؤمنین علیه السلام مانند، با صدیقه کبری علیه السلام مانند، با حضرت سیدالشهدا علیه السلام مانند، نباید دست شما را بوسید؟! باید بوسید.

### ولایت اهل بیت علیهم السلام راه نجات

سهل بن یعقوب<sup>۱</sup> می‌گوید: یا ابن رسول الله! خیلی نحسی در این زمان ماست، نحوست جمع است؛ یعنی خیلی نحسی و خیلی زیان و ضرر و شر در این زمانی است که حاکمانش حاکمان بنی‌عباس هستند. یا ابن رسول الله! اصلاً نمی‌شود این طرف و آن طرف رفت؛ اگر یک وقتی ضرورت پیش آمد که ما این طرف و آن طرف برویم و در امان باشیم چه کاری باید بکنیم که گیر زنا نیافتیم، گیر ربا نیفتیم، گیر دولت بنی‌عباس نیافتیم، گیر گناهان دیگر نیفتیم، گیر نفاق نیفتیم؟ وضع خیلی سخت است یا ابن رسول الله!

پاسخ حضرت هادی علیه السلام: «يَا سَهْلُ إِنَّ لَشَيْعَتِنَا بَوْلَايَتَنَا عِصْمَةً»<sup>۲</sup>؛ آن کسی که شیعه واقعی ما و زیر چتر ولایت و محبت و امامت ماست، پناهگاه دارد؛ چرا نمی‌توانید این طرف و آن طرف بروید؟ اگر شیعه واقعی هستید، ضرر نمی‌کنید؛ خطر به دین‌تان نمی‌خورد، خطر به عبادت‌تان، به ارزش‌های‌تان نمی‌خورد. «لَوْ سَلَكَوا بِهَا فِي لُجَّةِ الْبَحَارِ الْعَامِرَةِ»<sup>۳</sup>؛ اگر با

۱. سهل بن یعقوب بن اسحاق مکنی به ابوالسری و ملقب به أبو نؤاس که شیخ طوسی او را از اصحاب

امام هادی علیه السلام شمرده است.

۲. الأُمالی (للطوسی) ص ۲۷۷.

۳. همان.

## حقیقت و وظایف شیعه

سرمایه ولایت ما و شیعه بودن تان در دل امواج پرعمق دریاها بروید، اگر در دوردست‌ترین بیابان‌ها بروید و در این بیابان‌ها «بَيْنَ سَبَاعٍ وَ ذُنَابٍ وَ أَعَادِي الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ»؛ اگر از لابه‌لای گرگ‌ها، نه این گرگ‌های حیوانی، یعنی گرگ‌های دویا، اگر از لابه‌لای درندگان بروید، اگر از بین دشمنان جن و انس حرکت نکنید، «لَأَمْنُوا مِنْ مَخَاوِفِهِمْ»؛<sup>۲</sup> از خطرات این‌ها با ولایت ما در امان هستید؛ چون شما تنها نیستید، ما با شما هستیم؛ چون ما در قنوت‌های نمازمان شما را دعا می‌کنیم.

من یک دعایی هم از حضرت هادی علیه السلام از قنوت ایشان نوشتم که اکنون نمی‌رسم بخوانم؛ غوغاست این دعای قنوت حضرت هادی علیه السلام که تک تک شیعه راه، مرد و زن را مورد توجه قرار دادند. ای سهل بن یعقوب! تو شیعه هستی، ما هم قبولت داریم، به خدا توکل کن و این شیعه بودن را خالص قرار بده و نگذار چیزی قاطی آن شود، گناه اگر قاطی آن بشود، آن دیوار تشیع تو را خراب می‌کند «وَ تَوَجَّهْ حَيْثُ شِئْتَ»؛<sup>۳</sup> هر جا می‌خواهی بروی برو، ضرر دینی نمی‌کند. «وَ اقْصِدْ مَا شِئْتَ»؛<sup>۴</sup> هر کاری دلت می‌خواهد بین این همه گرگان و درندگان و دشمنان انجام بده، ضرر نمی‌کند، ما پشتوانه شما هستیم، ولایت ما پشتوانه شماست واقعاً.

## خواب درویش

یکی از دوستانم که از اولیای خدا بود به من گفت من یک وقتی خوشم آمد از برخورد این درویش‌های خانقاهی با هم‌دیگر که هم‌دیگر را که می‌دیدند با محبت می‌گفتند یا علی! یا علی مدد! علی یارت. گفت من از این خوشم آمده؛ یعنی یک میلی به طرف این‌ها پیدا کرده بودم. گفت رفتم نجف در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام بالای سر؛ آن وقت‌ها هم خیلی خلوت بود؛ ایستادم دو رکعت نماز دل‌چسب خدا را خواندم نه خودم، چون نماز دل‌چسب

۱. الأُمالی (للطوسی) ص ۲۷۷.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.



خودم که می‌شود نماز خودم؛ یک نماز دل‌چسب خدا خواندم. این چیزی که من دارم برای شما می‌گویم، چهل و پنج سال پیش برای من گفت، او از دنیا رفته است، انسان عجیبی بود؛ گفت بالای سر امیرالمؤمنین علیه السلام رکعت اول رکوع که رفتم خواستم از رکوع بلند شوم گفتم یا علی! از حرم آمدم خانه و شام خوردم و خوابیدم و خواب دیدم خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام هستم، دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله دارد لبخند می‌زند و به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: علی جان! میرزا درویش شده است، دیدی امشب در رکوعش گفت یا علی؟ از رکوع که آدم بلند می‌شود چه باید بگوید؟ «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». امام هادی علیه السلام فرمود: سهل بن یعقوب! شیعه واقعی باشی هیچ خطری متوجه تو نیست، اگر یک وقت هم بخواهد ضرری به تو بزند ما پشتوانه شما هستیم، ما دعاگوی همه شما هستیم.

### روضه شهادت امام هادی علیه السلام

من در سم خوردن ائمه علیهم السلام این جمله را ندیدم که درباره امام هادی علیه السلام دیدم؛ به امام هادی علیه السلام در جوانی سم دادند، ایشان هم از نظر بدنی قوی بود، ولی امروز در روایات دیدم که وقتی سم خورده شد، ایشان دیگر طاقت نشستنش از دست رفت و افتاد؛ خیلی طول نکشید که سم در تمام بدن از سر تا نوک پا اثر گذاشت و حضرت علیه السلام شهید شد. وجود مبارک امام یازدهم حضرت عسکری علیه السلام باید بدن را غسل می‌دادند، یا بن رسول الله! شما بدن پدر را غسل دادید، آیا از پیشانی پدر تا نوک پا زخمی دیدید؟ جراحی دیدید؟ نه؛ اما خواهر چه کار کرد؟ نمی‌دانم خواهر چه کار کرد! ولی یک روایت الان به ذهنم آمد، آن را برای شما بگویم، گرچه طاقت گفتنش را ندارم.

به امام صادق علیه السلام عرض کرد: یا ابن رسول الله! در ما شیعه‌ها معروف است که هزار و نهصد و پنجاه زخم به بدن ابی‌عبدالله علیه السلام خورد، اما یا بن رسول الله! حجم یک بدن جای هزار و نهصد و پنجاه زخم را ندارد، واقعاً هم ندارد، حالا شما بگو یک بدن صد تا زخم به آن خورده است، اما هزار و نهصد و پنجاه تا چه‌طور؟ امام صادق علیه السلام فرمود این زخم‌ها کنار هم نبود، زخم روی زخم زدند و ابی‌عبدالله علیه السلام را قطعه قطعه کردند.



جلسہ چہارم

دعوت بہ تشیع با اعمال نیکو



## مقدمه

یکی از مهم‌ترین مباحث قرآن کریم و روایات در سه بخش، بحث شیعه است. ارزش شیعه یک بحث است، نشانه‌های شیعه یک بحث است و عاقبت شیعه یعنی از مرگ به بعد شیعه، این هم یک بحث است. یک بحث معرفتی است که یک بحث شیرینی است، یک بحث بسیار مفیدی است برای ما، برای مرد و زن، برای جوانان ما، برای پیران.

### کلمه «شیعه» در قرآن

در جلسه اول عنایت فرمودید لفظ "شیعه" در سوره مبارکه صافات آمده است؛ البته در سوره قصص هم این لغت آمده است؛ یعنی لغت جدیدی نیست که مخالفین ما کنارش فریاد می‌کشند که این‌ها یک فرقه من درآوردی هستند در اسلام، نه؛ ما به واسطه این کلمه فرقه من درآوردی نیستیم. در قرآن مجید این لفظ در رابطه با حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام مطرح است.

### شیعه

### سرنوشت شیعه در روز قیامت

در روایات ما هم بسیار این لفظ آمده است، حتی مخالفین ما در مهم‌ترین کتاب‌های‌شان این روایت را نقل کردند که اگر دل‌تان بخواهد من بیش از پنجاه تا کتاب، اسمش و مؤلفین‌شان را برای شما بیاورم و بگویم، بخوانم، ولی خیلی وقت‌گیر است؛ اما شما به من



## حقیقت و وظایف شیعه

اعتماد کنید، این مطلبی که از مخالفین نقل می‌کنم که از مکه تا سال آخر عمرش، پیغمبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند «أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ تو و شیعیان تو، کامیابان واقعی این عالم هستید. به عبارت ساده‌تر، کامیاب تو و شیعیان تو برنده‌های این عالم هستید، هیچ‌کدام‌تان بازنده نیستید، بردید و می‌برید. پس این تهمت‌ها که به شما می‌زنند که شما یک فرقه من درآوردی در اسلام هستید، نه؛ شما فرقه من درآوردی و اختراعی و ساختگی نیستید.

### مؤمن لفظ قرآنی برای شیعه

علاوه بر لفظ شیعه در آیات و روایات، یک لفظ دیگری هم برای شیعه ذکر شده و آن لفظ "مؤمن" است. در مورد مؤمن، ما یک سوره در قرآن داریم به نام سوره مؤمن، نه سوره مؤمنون. مؤمنون کلمه جمع است، مؤمن مفرد است؛ منظور از این مؤمن کیست؟ یک کارمند عالی رتبه دربار فرعون. خداوند به احترام این کارمند عالی رتبه از صد و چهارده سوره قرآن، یک سوره‌اش را به نام او نازل کرد؛ در متن سوره هم از مؤمن آل فرعون تعریف کرده است؛ آل فرعون یعنی وابسته به او، یعنی اهل او، یعنی درباری او. چرا خدا این سوره را به نام او فرستاده است؟ چرا از او تعریف کرده است؟ به یک علت: شیعه موسی ﷺ شده است؛ یک شیعه ثابت قدم.

### معنای ربوبیت ادعای فرعون

فرعون می‌گفت: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»؛ «رب» به معنای خالق نبود؛ فرعون نمی‌توانست بگوید من آفریننده بزرگ شما هستم، هیچ کس قبول نمی‌کرد، برای این که خودش یک آفریده بود، نه آفریننده. این الفاظ قرآن را باید خیلی دقت کرد، نمی‌گفت من خدای شما

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ لَوْ اجْتَمَعَتِ الْخَلَائِقُ عَلَى وَلَايَتِكَ لَمَا خَلَقَ اللَّهُ النَّارَ وَ لَكِنْ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۴۸).

۲. نازعات: ۲۴.



هستم؛ این که می‌گویند فرعون ادعای خدایی می‌کرد، این طور نیست؛ نمی‌گفت من خدا هستم، می‌گفت من رب هستم؛ یعنی مالک شما هستم؛ یعنی هر تصمیمی در حق شما ملت بگیرم، آن تصمیم باید اجرا بشود؛ غلط است، ظالمانه است، ناباب است، نادرست است، کسی بخواهد حرف بزند سرش باید بالای دار برود، همه شما برده من هستید، من ارباب شما هستم، شما رعیت من هستید.

### تفاوت فرهنگ موسی علیه السلام و فرعون

اما قرآن درباره فرعون می‌فرماید: ﴿وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ﴾؛ ای مردم! فرهنگ فرعون فرهنگ هدایت نبود، فرهنگ گمراهی بود. این مؤمن آل فرعون قبلاً که مؤمن آل فرعون نبود، قبلاً یکی از سران دربار بود، ولی پشت به عقلش نکرد، مطالب موسی ابن عمران علیه السلام را که مرتب به دربار فرعون می‌آمد و فرعون را هدایت می‌کرد، گوش می‌داد. در این گوش دادن به این نتیجه رسید این فرهنگ درست است، الهی است، عادلانه است، عاقلانه است، حکیمانه است، خیر دنیا و آخرت را برای آدم می‌آورد. این را فهمید و فهمید فرهنگ فرعون فرهنگ ضلالت است، انحراف است، گمراهی است، نابودکننده است، پوچ‌کننده انسان است. فرهنگ فرعون را به کل کنار زد و فرهنگ موسی علیه السلام را که فرهنگ خدا بود، قبول کرد؛ اما این ایمان و باور و عمل‌های دینی‌اش را از فرعون پنهان کرد.

### راز پنهان کردن تشیع

چرا پنهان کرد؟ می‌آمدی اظهار می‌کردی تا ده نفر در دربار فرعون با دیدن تو، آنها هم مؤمن می‌شدند؛ ولی این قدر آدم عاقلی بود که گفت من که خیلی مورد اعتماد فرعون و فرعونیان هستم، خودم را پنهان نگه بدارم در ایمان و عمل که اگر خطری خواستند برای موسی علیه السلام به وجود بیاورند، از آبرو و قدرت و مقام و اعتبارم استفاده کنم و ضرر را از موسی علیه السلام برطرف کنم و همین هم باعث شد که موسی علیه السلام را نکشند، همین کار باعث

شد. حال خودتان می‌توانید به سوره مؤمن مراجعه کنید و ظرافت‌های آیات مربوط به او را ببینید؛ این احترام خدا به این انسان است؛ این تعریف خدا از این انسان است؛ این ارزشی که او پیدا کرد، از کجا پیدا کرد؟ از شیعه بودن؛ از هیچ راه دیگری پیدا نکرد؛ یعنی آمد و پیرو موسی بن عمران علیه السلام شد، گرچه این پیروی را کتمان می‌کرد. لازم نیست هر کشوری آدم برود مشت گره بکند و بگوید که من شیعه هستم، من پیرو مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام هستم، با شما هم خیلی مخالفم، این لازم نیست؛ چون اگر در این موارد آدم به کشتن برود، خودش قاتل خودش است، همه جا اظهار واجب نیست.

### اخلاق نیکو و دعوت به تشیع

آدم خیلی جاها باید شیعه استوار بماند، ایمانش بماند، ولی اظهار نکند، با اخلاقی نشان بدهد. این راهنمایی امام صادق علیه السلام است؛ من روایتش را هم بخوانم که در کتاب‌هایی شبیه کافی شریف نقل شده است، «كُونُوا دُعَاةَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ»؛ خیلی جاها زبان‌تان را ببندید، نگویند من شیعه هستم، نگویند من مخالف شما هستم، «دُعَاةَ لِلنَّاسِ»؛ مردم را به فرهنگ پاک پروردگار دعوت کنید، با اعمال و رفتارتان؛ یعنی وقتی رفتار شیعه بودن را از شما ببینند، کردار شیعه بودن را ببینند و وقار شما را ببینند، مهر و محبت‌تان را ببینند، تواضع و فروتنی‌تان را ببینند، مردم که دیوانه نیستند، دیوانه هم به دنیا نیامده‌اند، بالاخره با دیدن شما بعد از یک ماه، بعد از دو ماه، بعد از ده ماه می‌گویند آقا شما پیرو چه مکتبی هستید؟ شما باز هم اظهار نکنید، نگو من شیعه هستم، بگو برای چه از من می‌پرسی؟ جواب می‌دهد من رفتار تو را با دیگران خیلی متفاوت می‌بینم، خیلی رفتارت خوب است، خیلی اخلاقت خوب است، خیلی کردارت پسندیده است؛ آدم کنار تو شاد می‌شود، غم و غصه‌اش برطرف می‌شود. اگر در شخص مقابل در خارج از کشور زمینه دیدی یا در بین اهل تسنن زمینه

۱. «كُونُوا دُعَاةَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ؛ لِيَرَوْا مِنْكُمْ اَلْوَعَّ وَ اَلْاِحْتِهَادَ وَ الصَّلَاةَ وَ اَلْخَيْرَ؛ فَاِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ».

(کافی ط-دارالحدیث ج ۳ ص ۲۰۲).

۲. کافی (ط-دارالحدیث) ج ۳ ص ۲۰۲.





دیدی، عیبی ندارد؛ بگو آقا! این رفتار من، اخلاق من، کردار من، امین بودن من، همه مدیون علی بن ابی طالب علیه السلام است، مدیون فاطمه زهرا علیها السلام است، مدیون حضرت مجتبی علیه السلام است، مدیون ابی عبدالله الحسین علیه السلام است؛ بعد به شما می گوید می شود من را هم با این ها آشنا کنی؟ شما بگو خیلی راحت است، شما هم بیا تمام رفتار و کردار و اعمال را مثل من قرار بده، تو هم می شوی پیرو مردان الهی، تو هم می شوی پیرو برگزیدگان پروردگار. من در این زمینه داستان های بسیار باارزشی دارم، بسیار باارزش؛ یکی از آن ها را امشب برای شما می گویم و همین طور که وعده دادم، شب های بعد اگر خدا بخواهد باز هم از این قطعه های ناب باارزش می گویم.

### شیعه در آفریقای جنوبی

از مرز ساحلی دریای هند تا آفریقای جنوبی که لب دریای هند و اقیانوس اطلس است، چه قدر با هواپیما راه است؟ حدود چهارده ساعت؛ یعنی یک هواپیمای پر قدرت، ساعتی هزار کیلومتر از فرودگاه کنار دریای هند در هند پرواز کند و در فرودگاه آفریقای جنوبی بنشیند، مسافر سفرش چهارده ساعت با ساعتی هزار کیلومتر طول می کشد؛ من این مسافت را رفته ام و دقیق می دانم. آفریقای جنوبی دو تا یا سه تا شهر خیلی معروف دارد؛ یک شهرش پروتالیا است که پایتخت است؛ یک شهرش ژوهانسبورگ است که قبلا پایتخت بوده است، هر دو هم خیلی آباد است؛ شهر سوم هم کیپ تون است، آن هم شهر آبادی است. این ها هم همه به دریا وصل هستند؛ چون دقیق نمی دانم، عدد نمی شود بگویم اما حدود سه قرن یا چهار قرن قبل، یک روحانی جوان شیعه به نام قریب شاه حسین، از دریا سوار کشتی های بادی می شود و به آفریقای جنوبی می آید؛ این که چه قدر طول کشیده است، نمی دانم. کشتی ها موتوری نبودند، معلوم نیست کشتی بادی ها چند گره سرعت داشتند، هواپیما ساعتی هزار کیلومتر می رود؛ به نظرم شش هفت ماه یا ده ماه طول کشیده است تا از هند به آفریقای جنوبی برود؛ کجا وارد می شود؟ ژوهانسبورگ پایتخت آن زمان در آفریقا؛ پایتخت و کشور و ملت و معادن بسیار گران قیمت آفریقای جنوبی تا زمان نلسون ماندلا، یعنی همین زمان خودمان.

## نلسون ماندلا

من یک ملاقاتی هم با ایشان داشتم، آن روز نفسش بند آمده بود و ملاقات صورت نگرفت، او را در چادر اکسیژن برده بودند، ولی بنا بود ملاقات صورت بگیرد. نلسون ماندلا یک کتاب هم نوشته که به فارسی هم ترجمه شده است، شما جوان‌ها هم که می‌توانید بخوانید، آن را بخوانید که چه‌طور یک آفریقایی سیاه‌پوست از رستم ایران ما پرکارتر، کم‌خواب‌تر، قوی‌تر، با روحیه‌تر و با استقامت‌تر بوده‌است؛ بیست و نه سال زندان بود، من رفتم زندانش را دیدم، زندانش هم در خشکی نبود، زندانش را در اقیانوس اطلس در یک جزیره خیلی کوچک گذاشته بودند، بیست و نه سال نگذاشتند از آن‌جا بیرون بیاید، با شکنجه بیست و نه سال آن‌جا ماند. چرا زندان رفت؟ برای این‌که از چهار پنج قرن پیش تا زمان نلسون، تمام آفریقا دست سفیدپوستانِ ظالمِ خائنِ دزدِ انگلیسی و فرانسوی بود و چنان هم این ملت سیاه‌پوست را اسیر کرده بودند که اگر یک سیاه‌پوست در کشور خودش از ژوهانسبورگ می‌خواست به پروتالیا بیاید، باید گذرنامه می‌گرفت، آن هم به زور به او می‌دادند، بدتر از این رفتاری که همین الان با سیاهان در آمریکا دارد می‌شود، آن‌جا بود.

## نگاه شیعه به سیاه‌پوستان

نگاه اسلام به سیاه‌پوستان چیست؟ دین ما شیعه چه می‌گوید؟ تیز شیعه دربارهٔ سیاه‌پوستان تیزی است که پیغمبر ﷺ یاد شیعه داده است؛ دیگران که یاد نگرفتند، ما یاد گرفتیم، چون قلب ما رئوف است؛ چرا قلب ما رئوف است؟ چون شعبهٔ قلب امیرالمؤمنین ﷺ است؛ ما وجود نوری علی ﷺ را در قلب‌مان داریم که رئوف است. لا فخر للعرب علی العجم، این تیز پیغمبر ﷺ است که تیز خداست؛ هیچ امتیازی برای عرب بر غیر عرب نیست؛ هیچ امتیازی برای سفیدپوست در برابر سیاه‌پوست نیست؛ تمام بندگان خدا در پیشگاه خدا مساوی هستند، انسان هستند؛ خدا به رنگ کاری ندارد، به شکل کاری ندارد، این خیلی خوشگل است، پس به خاطر این امتیاز خوشگلی، خیلی مورد محبت خداست، نه؛ این طور نیست.



## ملاک برتری در اسلام

ابولهب عموی پیغمبر ﷺ از طایفه قریش بود؛ ابولهب از طایفه پیغمبر ﷺ، از قبیله قریش، عموی پیغمبر بود. قبیله قریش هم یک نسل زیباچهره بودند، یک نسل ریشه‌داری بودند، یک نسل سفیدپوستی بودند. ابولهب خوشگل سفیدپوست پولدار به خاطر مخالفت با حق، گرچه عموی پیغمبر ﷺ بود، خداوند این گونه با او برخورد کرد ﴿بَتَّ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾؛<sup>۱</sup> مرده باد ابی‌لهب، نابود باد ابی‌لهب و قدرتش. اما با یک سیاه‌چهره لاغر بسیار بی‌ریخت -از نظر ما البته- بسیار بی‌ریخت، موهای پیچیده، کم پشت، پابرنه، به نام بلال، این طور برخورد کرد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى﴾؛<sup>۲</sup> ما همه شما را از یک مرد و زن آفریدیم، از یک نر و ماده، ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ سُعُوبًا وَقَبَائِلَ﴾؛<sup>۳</sup> گروه گروه قرار دادیم؛ ایرانی، عجم، اروپایی، آمریکایی، سپید، سیاه، زرد، سرخ، قد کوتاه، قد بلند. ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾؛<sup>۴</sup> با ارزش‌ترین شما پیش من، باتقواترین و پاک‌ترین شماست و امروز در مدینه در شما مردم -منهای پیغمبر ﷺ و اهل بیت ﷺ و سلمان و مقداد و ابوذر که رده‌جلو بودند- گرامی‌ترین تان پیش من خدا، بلال است. این تز دین، شیعه، خدا، قرآن درباره سیاه‌پوست است.

## ظلم سفیدپوستان بر سیاه‌پوستان

تاریخ آفریقای جنوبی بسیار تاریخ تأسف‌باری است. حکومت دست سیاه‌پوستان انگلیسی و فرانسوی بود. این دو تا گرگ سفره را با هم‌دیگر قسمت کرده بودند. بالای سیصد سال طلاهای آن‌جا را می‌بردند؛ الماس را می‌بردند؛ مروارید را می‌بردند؛ گران‌ترین سنگ‌های قیمتی را می‌بردند، یعنی در کشتی سوار می‌کردند و به فرانسه و انگلیس می‌بردند و هر

۱. مسد: ۱.

۲. حجرات: ۱۳.

۳. حجرات: ۱۳.

۴. حجرات: ۱۳.

سیاه‌پوستی که یک بار به حرف آن‌ها در معدن، در کارخانه و در مراکز صنعتی گوش نمی‌داد، می‌کشتند؛ یعنی همان‌جا می‌کشتند و جنازه‌اش را می‌انداختند که برای دیگر سیاه‌پوست‌ها عبرت باشد. نلسون ماندلا آمد و این‌ها را نجات داد؛ یعنی دست این سفیدهای گرگ را قطع کرد و مجلس قانون‌گذاری راه، دولت راه، حکومت راه، وزارت‌خانه‌ها راه، دانشگاه‌ها راه، همه را به دست سیاه‌پوستان داد. اما یک جنایت دیگر هم کرده بودند، نگذاشته بودند سیاه‌پوست‌ها در رشته‌های مختلف دانشمند شوند؛ وقتی که انقلاب نلسون پیروز شد، باز خیلی جاها محتاج به این سفیدپوست‌های گرگ بود، برای راه انداختن سیستم مخابرات، راه انداختن سیستم معادن، راه انداختن صنعت الکترونیک که خدا واقعاً به آن‌ها لطف کند که این‌ها دوباره مسلط بر این ملت مظلوم نشوند.

### معجزه عملی قرآن

شیخ قریب شاه حسین، از ساحل اقیانوس هند تا آفریقای جنوبی کنار اقیانوس اطلس و هند می‌آید. در ضمن برای شما جوان‌ها بگویم که قرآن را بیشتر باور کنید، قرآن در دو شهر نازل شد؛ مکه که اصلاً درخت و علف و گل سبز نمی‌شود؛ اگر رفتید مکه دیدید دو تا درخت و چهار تا گیاه است، بدانید خاکش را از جای دیگر آورده‌اند، چاله کنده‌اند و خاک ریختند و یک درخت کاشتند. زمان پیغمبر ﷺ طبق قرآن لم یزرع است؛ از خاک اصلی مکه یک دانه علف سبز هم بیرون نمی‌آید. مکه آب نداشت، همین الان هم ندارد، همین الان فکر نکنید این آل سعود بدتر از گرگان اسرائیل و آمریکا به مملکت‌شان رسیده‌اند، ابداً؛ تمام پول‌های دوازده میلیون بشکه، هر روز یا در شکم اسرائیل است یا آمریکا یا شاهزادگان سعودی؛ به همین سه قسمت تقسیم می‌شود. مکه لوله‌کشی آب و گاز ندارد؛ مدینه لوله‌کشی آب و گاز ندارد؛ کپسول می‌برند؛ تانکر آب می‌برند. مکه آب خوردن نداشتند، این آیات در مکه نازل شده است. باز مدینه یک چاه آبی، یک آب روانی داشته است، یک باران حسابی داشته است، یک سرسبزی و صیفی‌کاری داشته است، مکه ابداً



هیچ چیزی در نمی‌آید. آیات در مکه آمده ﴿مَرَحَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾<sup>۱</sup>؛ «بحرین» یعنی دو اقیانوس، «یلتقیان» دو اقیانوس چسبیده به هم هستند؛ التقاء یعنی دیدار، چسبیده به هم هستند، ﴿يَتَّبِعُهُمَا تَزْحُ لَأَيُّبِيَانِ﴾<sup>۲</sup>؛ یک پرده‌ای بین این دو اقیانوس است که آب این دو تا قاطی نمی‌شود. این را من رفتم؛ کنار تنگه امید که یک بار کریستف کلمب در اشتباهی که در سفر داشته به آن جا رسیده و آن جا مانده و خودش و مسافرین را از خطر نجات داده است. یک طرف اقیانوس هند است که تا خود هند ادامه دارد، یک طرف اقیانوس اطلس است که تا کنار اقیانوس منجمد جنوبی ادامه دارد.

زمین -طبق آخرین آمار- که من دارم بعد از آن را نمی‌دانم، تا پارسال پارسال همین بود- چهار میلیارد و پانصد میلیون سال است به وجود آمده است؛ ما کلا در این دنیا بیست سال، سی سال، پنجاه سال، شصت سال، هشتاد سال هستیم و بعد از آن تابوت را در خانه می‌آورند و می‌گویند، بفرما بیرون از زندگی، برو در چاله؛ ما با این عمر کم چه قدر گناه بار می‌کنیم. زمین چهار میلیارد و پانصد میلیون سال است، چه قدر سود دارد می‌دهد؛ یعنی یک عده‌ای اندازه یک ذره خاک هم نشدند که یک منفعتی داشته باشند.

از چه زمانی اقیانوس‌ها به وجود آمدند؟ این را در خطبه اول نهج البلاغه ببینید؛ سراغ فلان مستر انگلیسی و آمریکایی و فلان مستر استاد دانشگاه نروید که چه زمانی آب در زمین به وجود آمد. اقیانوس هند و اطلس، حداقل دو میلیارد سال است که چسبیده به هم هستند؛ اقیانوس هند آبش لجن‌رنگی است، اقیانوس اطلس عین آب لوله‌کشی تهران است. کنار ساحل سنگریزه‌های ته آب پیدا است؛ اقیانوس هند هیچ چیزی در آن پیدا نیست. حداقل بگوییم دو میلیارد سال است که این دو تا اقیانوس کنار هم هستند، یک ذره با هم قاطی نشده‌اند. خدا کجا خبر داده است؟ در قرآن؛ قرآن کجا نازل شده است؟ مکه؛ پس معلوم می‌شود که عالم خدا دارد؛ نبوت پیغمبر ﷺ هم درست است. اگر عالم خدا نداشت، این خبر

۱. الرحمن: ۱۹.

۲. الرحمن: ۲۰.

## حقیقت و وظایف شیعه

را چه کسی به پیغمبر ﷺ داد؟ اگر نبوت پیغمبر ﷺ درست نبود، پس این حرفها را از کجا آورد؟ این که در پانزده قرن قبل، در قرآن نازل شده بر او می گوید: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ﴾؛ هر چه در این عالم است، جفت آفریده شده است؛ ما موجود تکی نداریم؛ این الان برای جهان ثابت است؛ پیغمبر ﷺ که کل جهان را نگشته بود، آسمانها را نگشته بود، پشت پرده را نگشته بود؛ کل سفرهای پیغمبر ﷺ در این دنیا مکه و مدینه و طائف، حدود ده فرسخی مکه بود؛ یک بار هم تا شام رفته و برگشته است؛ آن هم یک بار. کل سفرهای پیغمبر ﷺ، این آدمی که سرزمین محدود دیده است، آن هم در شهر خودش که هیچ چیزی نمی روییده است، در شهر مدینه هم که کشاورزی معمولی بوده است، از کجا خبر دارد که هر چه در این عالم است زوج آفریده شده؟ معلوم می شود این پیغمبری اش درست است، معلوم می شود با یک علم بی نهایتی در پشت پرده ارتباط دارد.

عزیزان من ایمان به پیغمبر ﷺ و به خدا با پنج دقیقه میسر است؛ گوش تان را وقف این وسوسه ها، سفسطه ها، بی دین ها، لائیک ها ندهید؛ این گوش خیلی ارزش دارد؛ گوش تان را بدهید به خدایی که گوش تان را خلق کرده است؛ گوش تان را بدهید به پیغمبری ﷺ که پانزده قرن قبل برای همه چیز انسان راهنمایی گفته است؛ باور کنید خدا را، باور کردن خدا که کاری ندارد؛ باور کردن نبوت پیغمبر ﷺ که کاری ندارد.

### ترویج اسلام در آفریقای جنوبی توسط قریب شاه حسین

این قریب شاه حسین می آید در ژوهانسبورگ، محل حکومت انگلیس ها و فرانسوی ها، سیاه پوست ها هم که از هیچ چیزی خبر نداشتند و نمی گذاشتند خبر بشوند؛ نه آن ها را در مدرسه راه می دادند، نه در مراکز علمی و نه در دانشگاه ها، همه بی سواد بودند. آن جا می آید، با زبانش نمی گوید من چه کسی هستم، نمی گوید من شیعه هستم، نمی گوید من اهل قرآن هستم، نمی گوید من تربیت شده مکتب اهل بیت ﷺ هستم، اصلاً اسم نمی آورد؛



ولی رفتارش، کردارش، اخلاقش، کیفیت حرف زدنش، ادبش، نرمی، فروتنی، تواضعش سوال برانگیز می‌شود. آقا شما کی هستید؟ من اهل هند هستم؛ البته از نظر نژاد ایرانی است، پدر و مادرش یا جدش به هند رفته بودند. من اهل هند هستم، شما تابع چه دینی هستید؟ چه کار به دینم دارید؟ رفتارم را ببینید، کردارم را ببینید، معاشرت‌م را ببینید، حرف زدندم را ببینید، به دینم چه کار دارید؟ شما به دین خودتان من هم به دین خودم؛ هی سوال برانگیزی بیشتر شد، در آخر به التماس افتادند و گفتند دینت چیست؟ باز هم نگفت شیعه، گفت اسلام؛ اسلام دین کیست؟ گفت آن کسی که این عالم را خلق کرده است. این اسلام را او برای تو گفته است؟ نه؛ این اسلام را به یک انسانی که همه ارزش‌ها در وجودش بوده، به او گفته است؛ زبان به زبان، دست به دست، کتاب به کتاب به ما رسیده است؛ ما هم می‌توانیم این اسلام را قبول بکنیم؟ بله. در ژوهانسبورگ تعداد زیادی مسلمان شدند، بعد یواشکی با جلب اعتماد افراد، می‌گفت من شیعه هستم، امامان من این‌ها هستند، این زندگی‌شان است؛ این زن‌شان فاطمه زهرا علیها السلام است، این مردشان علی علیه السلام است، این مردشان حسین علیه السلام است، این مردشان صادق علیه السلام است، این مردشان باقر علیه السلام است. یواش یواش اسلام اهل بیت علیهم السلام در مردم راه پیدا کرد. مأموران انگلیسی و فرانسوی به حکومت گزارش دادند که یک هندی به نام قریب شاه حسین به این‌جا آمده و دارد مردم را مسلمان می‌کند، آن‌ها هم که از اسلام خبر داشتند، مأمور فرستادند و بازداشتش کردند، گفتند حرف نباید بزنی، گفت من حرف مضری برای شما نمی‌زنم، من حرف‌های خوب می‌زنم، اما این که من حرف نزنم، نه؛ نمی‌شود، حرف می‌زنم.

شهر کیپ تون که من رفتم، با هواپیما از ژوهانسبورگ، یک ساعت و بیست دقیقه است؛ یعنی فاصله کیپ تون تا ژوهانسبورگ بیش از تهران تا مشهد است. نزد قاضی دادگاه که آمد، قاضی که گرگ بود، دولت که گرگ بود، مأموران که گرگ بودند، انگلیس‌ها و فرانسوی‌ها و الان آمریکایی‌ها همه گرگ هستند؛ از گردن تا منج پا طناب پیچش کردند و روی یک قاطر انداختند، بالای هزار کیلومتر در جاده‌های خاکی و کوهستانی از ژوهانسبورگ بردند به کیپ تون، طناب پیچ به شهر کیپ تون آوردند. کوهستان مشرف

به شهر، جنگل است، آن جنگل الان هم هست. او را در جنگلی که خرس دارد، گرگ دارد، گراز دارد انداختند که با این طناب پیچیدگی، بخورند و هیچ چیزی از او نماند، انداختند و رفتند؛ یعنی برگشتند به ژوهانسبورگ. خودش را کنار سنگ‌های تیز کشید، با حرکات طناب‌ها را پاره کرد، گرگی هم به سراغش نیامد.

### وعدۀ خدا در حفظ جان

خدا وعده داده شیعه را حفظ کند، خدا وعده داده شیعه را توفیق بدهد، فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام را نشر بدهد. گرگ بخواهد آدم را پاره کند، باید خالق اجازه بدهد؛ خرس می‌خواهد به آدم حمله کند، او باید اجازه بدهد. در این زمینه من داستان خیلی عجیبی هم دارم، نه این که نقل از کسی باشد، نه؛ خودم در جریان بودم. در کتاب‌های مان هم که این مسائل غوغاست.

### نتیجۀ صبر در برابر زن بد اخلاق

در بسطام شاهرود، کسی می‌خواست برود یکی از اولیای خدا را ببیند، خانه نبود؛ گفتند که نیست؛ کجاست؟ گفتند رفته صحرا؛ به دنبالش به صحرا آمد، دید سوار یک شیر است، یک مار هم دستش است. شیر وقتی کند می‌رود، خیلی آرام با مار می‌زند به شیر و می‌گوید یک خرده تندتر برو، من کار دارم. این طوری بهت‌زده به خانه آمد. وقتی آمد به خانه دید که از اتاق پشتی صدای داد و بیداد، فریاد، اوقات تلخی، بد و بیراه می‌آید؛ گفت آقا کیست به سر شما داد می‌کشد و بد و بیراه می‌گوید؟ گفت خانم است؛ گفت آقا اسلام که اجازه داده است، اگر زن موافق نبود، طلاقش بده؛ گفت این زن کسی را ندارد که من طلاقش بدهم، من کنارش صبر کردم و نیازهایش را هم برآورده می‌کنم، زندگی‌اش را هم اداره می‌کنم؛ دین به ما دستور داده اهل مدارا باش. من اگر این زن را طلاق بدهم، بیرونش کنم یا با او دعا کنم، این مار و این شیر دیگر پیش من نمی‌مانند، ولی یک چیزی باید باشد که این طور باشد.

### نتیجۀ دعوت با عمل

قریب شاه حسین آمد وارد شهر کیپ تون شد؛ خدا قسمت‌تان کند یک سفر به این شهر بروید، چه قدر شیعه دارد! چه شیعیانی دارد! ده دوازده نفر از آن‌ها که فهمیده بودند من





آمده‌ام، آن‌جا از سایت من را می‌شناختند، از شهرهای مختلف به دیدن من آمدند. یکی از سوالات این شیعه‌های آفریقایی جنوبی این بود: ما چه کار کنیم آقا که مثل ایرانی‌ها برای ابی‌عبدالله علیه‌السلام گریه کنیم؟ این‌ها پدران‌شان، مادران‌شان تا برگردد به سیصد سال قبل تربیت شده‌های قریب شاه حسین هستند؛ همان‌جایی که انداختند تا شیر و گرگ و پلنگ بخورد. وقتی از دنیا رفت، مردم جنازه‌اش را بردند همان‌جا دفن کردند؛ الان آن‌جا حرم دارد، گنبد و گلدسته دارد، خادم دارد؛ من کنار قبرش نماز خواندم، حسرت خوردم؛ گفتم این خدمتی که تو به شیعه کردی، یک میلیونیم آن را من تا حالا نتوانستم بکنم؛ چه کار کردی؟ نه با زبان، بلکه فقط با اخلاق، با عمل، با رفتار؛ غوغا می‌کند رفتار.

### سیره امام حسن علیه‌السلام در برابر ناسزا

مردی از شام وارد مدینه شد، دید یک اسب‌سواری خیلی آدم نورانی و باوقاری است؛ به یکی از این مدینه‌ای‌ها گفت این آقا کیست؟ گفت حسن بن علی علیه‌السلام؛ جلو آمد و هر چه ناسزا از دهانش می‌شد دربیاید، بد و بیراه به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و به امام مجتبی علیه‌السلام گفت. امام علیه‌السلام حرفش را قطع نکرد؛ چون ادب شیعه نیست که حرف کسی را قطع کند؛ به ما گفتند تا آخر گوش بدهید، حالا یا دارد ناحق می‌گوید یا دارد حق می‌گوید، حرفش که تمام شد، حضرت مجتبی علیه‌السلام قدرت داشت که دماغش را به خاک بمالد اما فرمود که مسافر هستی؟ گفت بله؛ گفت جایی را داری در این شهر؟ گفت نه؛ فرمود خانه من حاضر است، قرض داری من قرضت را به تو می‌دهم؛ خریدی در این شهر داری بیا من با تو بیایم پولش را بدهم خرید کن؛ گفت: آقا! نه؛ من مسافر هستم، قرض ندارم، پول هم نمی‌خواهم، فقط یک حاجت از تو دارم؛ امام علیه‌السلام فرمود بگو؛ گفت این‌طور که معلوم است تو بوی نبوت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را می‌دهی؛ خدا به حرفت گوش می‌دهد؛ حاجتم این است که الان به خدا بگویی این زمین دهان باز کند و من را ببرد؛ من خیلی آدم بدی هستم. فرمود علیه‌السلام من هم چنین دعایی به تو نمی‌کنم؛ چرا زمین تو را فرو ببرد؟ حالا که من را شناختی، پدرم را شناختی، آدم خوبی شدی، برای چه در زمین فرو بروی؟ تبدیل به یک شیعه ناب شد.

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ»؛ این اولِ دو آیه هفتاد و یک و دو سوره توبه بود که پریشب خواندم؛ تمام مردان مؤمن در خودشان و زنان اهل ایمان در خودشان، یار هم‌دیگر هستند، کمک هم‌دیگر هستند، به هم‌دیگر یاری می‌دهند، مشکل هم‌دیگر را حل می‌کنند، رد نمی‌کنند و عاشق هم‌دیگر هم هستند، «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»<sup>۱</sup>.

### روضه لباس امام حسین علیه السلام

ائمه ما چه قدر مهربان بودند! کنار خیمه به زینب کبری علیه السلام فرمود در بقچه لباس من، به زبان امروز عربی‌اش می‌شود جبه، یک دانه پوشش بلند یمنی است، این قیمتی است، این را برای من بیاور؛ زینب کبری علیه السلام آورد. امام علیه السلام روی همه لباس‌های‌شان پوشیدند؛ زینب کبری علیه السلام دنیای ادب است؛ نپرسید تو که الان داری می‌روی کشته شوی، این لباس قیمتی را برای چه می‌پوشی؟ ولی امام علیه السلام خودش گفت: خواهر! این‌هایی که آمدند من را بکشند، بعضی‌های‌شان آدم‌های نداری هستند، به امیدی آمدند، من می‌خواهم بعد از کشته شدنم، لباسی که از تنم می‌برند، به دردشان بخورد، برود یک گوشه زندگی‌شان را بگیرد. یک پیراهن کهنه هم پوشید. خواهر وقتی آمد کنار گودال، کفن شهید لباسش است، اگر می‌گویند امام حسین علیه السلام بلا غسل و لا کفن؛ یعنی بدون لباس، نه این کفن معمولی. وقتی خواهر آمد دید همه لباس‌ها را که برده‌اند، همان یک دانه پیراهن کهنه را هم برده‌اند؛ این است که کنار بدن نشست و گفت: حسین جان! کفنت کو؟ به تن پیراهنت کو؟ ممکن چو نشد صورت پاک تو بیوسم، آن حنجر خونین تو بوسیدم و رفتم، یاد آیدم آن دم که بگفتی جگرم سوخت، من یاد لب تشنه تو بودم و رفتم، حسین جان! کفنت کو، به تن پیراهنت کو.



جلسہ پنجم

شیعہ حقیقی



## نیازمندی قرآن به معلم

شنیدید که کلمه «مؤمن» در قرآن به توضیح امام صادق علیه السلام به معنای شیعه است. ائمه ما علم‌شان و آگاهی‌شان به قرآن فراگیر است؛ هیچ آیه‌ای در قرآن مجید نیست مگر این که امامان ما مراد خدا را از آن آیه می‌دانستند. قرآن مجید چند بار در آیات این نکته را تذکر داده است که این کتاب، بدون معلم ویژه خودش فهمیده نمی‌شود؛ این طور به نظرتان نیاید که چون قرآن در مکه و مدینه نازل شد و مردم مکه و مردم مدینه عرب‌زبان واقعی بودند، قرآن را می‌فهمیدند، این طور نبود.

شاید حدود چهار بار در قرآن، همان وقتی که قرآن داشت نازل می‌شد، خداوند فرمود: **«بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ»**؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله از خود شما عرب‌ها انتخاب شده است ولی برای کل مردم جهان است؛ اما **«يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ»**؛ او باید قرآن را به شما یاد بدهد، فکر نکنید چون عرب هستید و قرآن هم ترکیبی از الفاظ عربی است، قرآن را می‌فهمید! بیست و سه سالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در بین مردم بود، آیات را برای مردم توضیح می‌داد؛ یا اگر مردم در آیه‌ای مشکل داشتند، به حضرت صلی الله علیه و آله مراجعه می‌کردند و این مساله تا زمان امام عسکری علیه السلام جریان داشت.

۱. جمعه: ۲.

۲. جمعه: ۲.



## تحدیر امام عسکری علیه السلام بر تفسیر به رای

ظاهراً یک کسی به حضرت عسکری علیه السلام برخورد کرد؛ امام علیه السلام فرمود: شنیدم برای مردم قرآن تفسیر می‌کنی؛ گفت بله؛ فرمود یک آیه را که برای مردم می‌گویی، صددرصد یقین داری که آن چیزی که داری می‌گویی مراد خدا از این آیه بوده است؟ گفت نه؛ فرمود برای چه قرآن تفسیر می‌کنی؟

## عدم آگاهی از تمام علم قرآن

یک پیرمرد نود ساله دانشمند، عالم، معلم، مدرس از بصره بلند شده با آن سن آمده مدینه خدمت امام ششم علیه السلام می‌گوید: یا بن رسول الله! من نود سال است در کار علم و درس و درس دادن و دانش و این مسائل هستم، اما یک آیه در سوره نساء هست که نصفش را من نمی‌فهمم؛ بارک الله به این‌طور آدم! این‌ها هیچ وقت مردم را گمراه نمی‌کنند، مکتب‌سازی هم نمی‌کنند؛ یک کسی که چهار تا کلمه عربی حالیش می‌شود، بعد می‌بیند که مورد احترام قرار گرفت، او را غرور بر می‌دارد؛ فکر می‌کند هر چه از آیات فهمیده، آن درست است؛ بعد هم می‌آید یک مکتبی را درست می‌کند، اسم‌های در دهان بُرویی هم روی آن می‌گذارد، مثل عرفان کیهانی، عرفان روحی؛ چهار تا آیه را هم جمع می‌کند - که نفهمیده - قاطی مطالبش می‌گذارد و زن و مرد را دنبال خودش به جهنم می‌کشد، ﴿وَأَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ﴾؛ یک عده‌ای را با این افکار انحرافی‌اش وارد جهنم می‌کند.

## دلیل جدا نشدن مراجع از اهل بیت علیهم السلام

چرا در این هزار و چهارصد سال، مراجع بزرگ شیعه ادعایی نکردند؟ چرا دار و دسته‌ای نساختند؟ علمش را نداشتند؟ آن‌ها که در سطح عالی علمی بودند؛ همین الان هزار سال است که از هفتاد جلد کتاب نوشته شیخ طوسی گذشته است؛ الان بعد از هزار سال،



دانشگاه‌هایی مثل الازهر به این کتاب نظر دارند. در حوزه‌های شیعه کتاب‌های ایشان، مدار درس‌شان است؛ یعنی علمی است که کهنه نشده است؛ یا نوشته‌های شیخ مفید، یا سیصد جلد کتاب‌های فیض کاشانی، هنوز هم اهل حال، اهل دانش، در به در دنبال کتاب‌های فیض هستند؛ این‌ها چرا ادعا نکردند؟ برای این‌ها خود را محدود به قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانستند. آن کسی که محدود به قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام است، برای او غرور نمی‌ماند، زمینه ادعا برای او نمی‌آید، مکتب‌ساز نمی‌شود، فقط زحمت می‌کشد مردم را با آن علمش به کتاب خدا و ائمه طاهرين علیهم‌السلام راهنمایی می‌کند؛ دلیل راه و دلال است، واسطه است، طبل استقلال نمی‌زند؛ آن کسی که طبل استقلال می‌زند، مجبور است به مریدهایش هم بگوید که کل این‌هایی که گفته‌اند، دروغ است؛ هر چه من می‌گویم درست است؛ یعنی هزار و دویست سال فقهای شیعه، علمای شیعه، بزرگان شیعه، یک چهره‌های باتقوای کم نظیر، این‌ها دروغ گفتند، تو راست می‌گویی؟ این مصونیتی که شیعه دارد برای همین است، برای وابستگی فکری و قلبی به قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام است. قرآن را به ما بدهند و بگویند آقا سی سال هم درس عربی خواندی، مراد خدا از مؤمن در قرآن چیست؟ من باشم می‌گویم یک آدمی که خدا را قبول دارد، دو رکعت نماز می‌خواند، روزه ماه رمضان هم می‌گیرد، این مؤمن است؛ اما ائمه ما علیهم‌السلام نه، این‌طور معنی نمی‌کنند؛ می‌گویند مؤمن در قرآن یعنی شیعه.

### شیعه کیست؟

شیعه کیست که قرآن اسمش را گذاشته مؤمن؟ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام هم اسمش را گذاشته‌اند شیعه؟ در همین آیه‌ای که ابتدایش را من برای شما خواندم، هفت خصلت برای مؤمن بیان شده است، آن خصلت‌ها را به تدریج برای شما می‌گویم؛ ولی حالا یک روایت هم از حضرت صادق علیه‌السلام بخوانم، از کدام کتاب؟ کتابی که در عصر غیبت صغری نوشته شده است؛ یعنی سی چهل سال بعد از حضرت عسکری علیه‌السلام. نویسنده‌اش بسیار انسان مطمئن و عالمی بوده است. چهارده قرن، سیزده قرن هم هست که تمام علمای بزرگ ما

## حقیقت و وظایف شیعه

نسبت به این کتاب فروتن هستند و تواضع دارند. یکی از یاران حضرت صادق علیه السلام به امام علیه السلام عرض می‌کند: یا بن رسول الله! ما افرادی را در این شهر مدینه می‌بینیم که «يَلْمُونَ بِالْمَعاصِي»؛ به هر گناهی که بگویید گرایش دارند؛ هر گناهی که فراهم شود مرتکب می‌شوند؛ پیش بیاید انجام می‌دهند، مگر این که گناهی پیش نیاید.

## شیعه و ترک گناه و تلاش در عبادت

ما چون وظیفه داریم با مردم صحبت کنیم، با محبت، با زبان نرم، می‌رویم به این‌ها می‌گوییم گناه تبعات بدی دارد، قیامت سختی دارد، دوزخ دارد، نکنید این کارها را. می‌گویند که نحن شیعة جعفر؛ ما شیعیان امام صادق علیه السلام هستیم، پس امام صادق علیه السلام را برای چه زمانی می‌خواهیم؟ ما دلگرم به امامان هستیم که قیامت کار ما را اصلاح کند. ائمه ما علیهم السلام فرمودند: مردم! ما با خدا قوم و خویش نیستیم؛ ما هم بنده خدا هستیم؛ نجات می‌خواهید؟ «لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ الْإِحْتِهَادِ»؛<sup>۱</sup> از هر گناهی پاکدامن باشید و در کار خیر و عمل مثبت و عبادت هم بکوشید؛ اگر این دو تا را نداشته باشید، ما کاری برای شما نمی‌توانیم بکنیم؛ مگر ما اداره بیمه گناه باز کردیم؟ مگر ما در مقابل خدا دکان باز کردیم که بگوییم خدا در قرآن گفته زنا حرام است، شراب حرام، قمار حرام، تهمت حرام، ظلم حرام، مال مردم خوری حرام و این‌ها هم جهنم دارد، ما بیاییم بگوییم خدا گفته ولی شما همه این کارها را بکنید، ما نجات‌تان می‌دهیم؛ یعنی ما را مخالف با خدا فکر کردید؟ ما هم بنده خدا هستیم؛ ما هم تابع قرآن پروردگار هستیم؛ ما هم حرام خدا را حرام می‌دانیم، مجوزی هم به شما نمی‌دهیم.

## راه حل مشکلات جامعه

تمام مشکلات جامعه جهانی و جامعه ایران همین افتادن مردم در حرام‌هاست. بخشی از بیماری‌ها برای حرام‌هاست؛ بخشی از جوانمرگی‌ها برای حرام‌هاست؛ مشکل اقتصادی

۱. کافی (ط-دارالحدیث) ج ۳ ص ۱۷۷.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۴۸۹.



بخشی از آن، برای حرام‌هاست؛ دولت و ملت بیاید این آیه را ببیند: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup>؛ اگر دل‌تان می‌خواهد کل مشکلات‌تان حل بشود اعم از اجتماعی، خانوادگی، اقتصادی، سیاسی، روابطی، کل مشکلات‌تان، ایمان و تقوا می‌خواهد. ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ﴾<sup>۲</sup>؛ اگر همه اهل یک مملکت، و گرنه ما که در ایران با تقوا داریم، با ایمان هم داریم، اما کفه گناه کاران در مملکت خیلی سنگین‌تر از چهار تا مؤمن باتقواست. خدا هم نمی‌آید به خاطر یک عده قلیلی، به همه رو کند؛ این عده قلیل هم به آتش بدکاران در این دنیا باید بسوزند؛ قیامت جدای‌شان می‌کند؛ قیامت بدها به آتش خودشان می‌سوزند؛ جرقه‌ای هم به مردم مؤمن باتقوا نمی‌رسد. قرآن می‌گوید باتقواها هم در بهشت، در گردش هستند؛ هر جای بهشت دل‌شان می‌خواهد بروند؛ این یک قانون است؛ یک قاعده است که باید برای دولت و ملت این قاعده نصب العین بشود؛ یعنی کلید راهگشا. اگر اهل یک مملکت من را باور بکنند و اهل یک مملکت بعد از این باور کردند، رابطه‌شان را با تمام گناهان حداقل با گناهان کبیره قیچی کنند، من هم در برکات تمام آسمان‌ها و زمین را به روی‌شان باز می‌کنم.

### مشکلات جوامع اروپایی و آمریکایی

ممکن است بگویید مگر اروپایی‌ها که اسم قاره‌شان قاره سبز است، مؤمن و باتقوا هستند؟ اولاً؛ مگر شما خبر دارید که اروپایی‌ها کل‌شان در آسایش و در راحت و در امنیت هستند؟ من بیست تا کشور اروپایی زندگی مردم را دیده‌ام؛ خیلی زندگی فلاکت‌باری است. در شهر لندن بسیاری از زن و شوهرها در خانه‌هایی زندگی می‌کنند که به چهل متر نمی‌رسد؛ چهار تا دزد هم در لندن خانه پنج هزار متری دارند؛ اما شما چهار پنج ماه در تلویزیون پرده‌هایی که در آمریکا و در جاهای دیگر می‌نوشتند را می‌دیدید؛ روی پرده‌ها نوشته بود نود و نه ممیز یک؛ یعنی یک بخش جامعه در رفاه است، نود و نه بخش در

۱. أعراف: ۹۶.

۲. أعراف: ۹۶.

آتش انواع گرفتاری‌ها دارد می‌سوزد. آلوده‌ترین زندگی‌ها زندگی‌های زن و شوهری‌هاست؛ عقد را هم یواش یواش برچیدند؛ دیگر عقد شرعی وجود ندارد؛ عقدی که خدا قبول دارد؛ کلیسا عقد کند خدا قبول دارد، یا کنیسه یهود زن و شوهری را عقد کند، عقد را قبول دارد؛ لذا بیایند مسلمان بشوند عقد جدید نمی‌خواهند، همان عقدی هم که خدا قبول دارد، مطابق با روش خودشان آن‌ها را هم از بین بردند و الان هر کسی هر زنی را بخواهد و هر زنی هر مردی را بخواهد، می‌آیند با هم زن و شوهر می‌شوند، اسمش را هم گذاشتند ازدواج سپید که سیاه‌ترین ازدواج است؛ دو تا سه تا بچه حرام‌زاده که به دنیا می‌آید، من دیده‌ام؛ این‌ها را در اروپا تحقیق کردم نوشتم. در آمریکا هم همین‌طور است، دو تا سه تا حرام‌زاده که به دنیا می‌آید، مرد صبح از خانه می‌رود بیرون، نامه می‌نویسد به زن که من دیگر تو را نمی‌خواهم، خودت دیگر با بچه‌هایت زندگی‌ات را اداره کن؛ یا بعد از ظهر مرد می‌آید خانه می‌بیند سه تا چهار تا بچه روی فرش‌ها ولو هستند؛ زن نامه نوشته که من از یکی دیگر خوشم آمد، خداحافظ! این‌ها غرق در نعمت هستند.

در قاره سبز آمار خودکشی بیش از تمام قاره‌هاست؛ غرق در نعمت هستند. کار قاره سبز به جایی رسیده است که در مهم‌ترین بیمارستان‌هایی که آماده کرده‌اند، نوبت خودکشی می‌دهند، می‌روند کارت می‌گیرند می‌گویند دو ماه دیگر نوبت است، بیا این‌جا بکشیمت؛ این زندگی است؟ چهار تا درخت سبز را مردم می‌بینند، فکر می‌کنند این ملت غرق انواع نعمت‌های خدا هستند، این نعمت است؛ قرآن یک در سبزی به آن‌ها نشان داده است و می‌گوید باطن این در جهنم است؛ چون پر از گناه است و آن‌هایی که خبر از آمریکا و اروپا دارند، می‌دانند اگر یک اروپایی یک روز نرود سر کار، خرج آن روزش لنگ لنگ است؛ ندارد که بخورد، شما که خوب زندگی می‌کنید. ما با این همه گناهایی که داریم، باز هنوز خدا خیلی از ما برنگشته است؛ از روزی که برگردد، می‌گوید هیچ کسی نمی‌تواند مشکل‌تان را حل کند، «وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ»؛ اگر من خدا گره در زندگی‌تان بیندازم، بازکننده این گره در هیچ جای عالم پیدا نمی‌شود؛ می‌ماند گره.

بیشتر مردم هم نه منبرهای تلویزیونی را گوش می‌دهند، نه در این جلسات می‌آیند که اقبالاً اصلاح بشوند و به دیگران هم رحم کنند، نمی‌آیند؛ و گرنه قرآن مجید راه حل همه مشکلات را بیان کرده است. ما دوستان گذشته‌مان راه‌های حل مشکلات را خوب بلد بودند، خیلی قشنگ!

### حل مشکل با توسل به اموات

یک کسی در محله ما بود، کاسب هم بود، وضعش هم نسبت به خودش خوب بود، خیلی بالا نبود؛ این می‌گفت که من گاهی وقتی گره در کار کسبم می‌افتد؛ مثلاً چک دادم، جنس خریدم، دو روز دیگر باید پول بخوابانم به حساب که این چک وصول بشود؛ پول نرسید، اصلاً نگران نمی‌شوم، غصه هم نمی‌خورم، هیچ وقت هم به مردم نگفتم چکت را عقب بینداز؛ چون درست نمی‌دانم، او هم حتماً برابر چک من یک کاری کرده که باید پولش را بدهد. گفت راه دوری که نیست، تک و تنها ماشینم را روشن می‌کنم و می‌روم به قم، می‌روم قبرستان حاج شیخ، دم رودخانه سر قبر پدر و مادرم، یک چیزی به مستحق می‌دهم، گریه می‌کنم، یک سوره قرآن می‌خوانم، به آن‌ها می‌گویم - می‌دانید که چون ارواح، اشراف به این طرف دارند و طبق روایات‌مان با ارواح هم می‌شود تماس گرفت، نه این که حاضرشان کرد این طرف، بلکه برای ما پرده را یک مقدار کنار می‌زنند تا ارواح را می‌بینیم؛ جریاناتی خود من از این مساله دارم که حالا وقت گفتنش نیست؛ ارتباط می‌شود گرفت، سوال می‌شود کرد، جواب می‌شود شنید- و برمی‌گردم. می‌دانم دو تا پشتوانه عظیم دارم؛ دو تا دعاگو دارم؛ چون من آق آن‌ها که نبودم؛ چکم هم پولش می‌رسد، وصول هم می‌شود.

قرآن مجید راهنمایی کرده است برای این که این همه طلاق در جامعه نباشد، این همه اختلاس و بی‌رحمی نباشد؛ بی‌رحم! دو هزار میلیارد، سه هزار میلیارد مال این هفتاد و دو میلیون مظلوم کتک‌خورده غرب را برای چه برمی‌داری و می‌دزدی و می‌بری؟ مگر شکم تو چه قدر غذا می‌خواهد؟ مگر بدن تو چند متر پارچه می‌خواهد؟ مگر شب در خانه‌ات در چند متر جا باید بخوابی؟ آخر بدنت را حساب کن، بعد زندگی کن؛ نیازت را حساب کن، بعد با پول ارتباط برقرار کن.

## داستان حمله اسکندر به چین

خیلی جوان که بودم از یک منبری شنیدم - یعنی بچه مدرسه‌ای بودم - می‌گفت که اسکندر - نمی‌دانم اسکندر مقدونی بوده یا اسکندری دیگر بوده - فکر گرفتن جهان را داشت؛ برنامه‌ریزی کرد به چین حمله کند، لشگرش را حرکت داد، رسید پشت دروازه چین؛ قدیم دروازه بود، تمام کشورها داشتند؛ اردو زد که کاملاً اردو آماده بشود برای حمله کردن. یک روز مأمورهایش یک چینی را گرفتند و گفتند نکند برای جاسوسی آمده است، آوردند پیش اسکندر نشست؛ اسکندر گفت چه کاره هستی؟ گفت که شاه چین هستم؛ گفت تو با این قیافه‌ات و با این لباس شاه چین هستی؟ شاه که لباس خاصی دارد، بعد هم نیم کیلو طلا و نقره به این طرف و آن طرفش آویزان است و نمی‌دانم انگشتری دارد، تاجی دارد؛ گفت نه، من شاه چین هستم؛ گفت دیوانه نیستی؟ گفت نه. گفت من از کجا بفهمم تو شاه چین هستی؟ گفت یک چینی دیگر را دستگیر کنید، بیاورید، دور نگه دارید و بگویید این کیست؟ اگر گفت من شاه چین هستم، باور کنید؛ گفت برای چه به این‌جا آمدی؟ فکر نکردی می‌گیریم و می‌کشیم؟ گفت نه؛ این فکر را نکردم؛ آمدم دو کلمه با تو حرف بزنم؛ اسکندر گفت بگو؛ گفت یک ناهار بیا پیش من، بعد با ما بجنگ، اگر با خودت مسلح هم می‌خواهی بیاوری بیاور؛ فکر می‌کنی ما می‌خواهیم تو را دعوت کنیم مهمانی تا کاری بکنیم؟ نه؛ ولی حالا بیست تا سی تا مسلح با خودت بیاور. به دلش نشست؛ گفت فردا ناهار بیایم؟ گفت بیا؛ آدرس کاخ را داد و اسکندر آمد. در آن سالن بزرگ کاخ، سفره انداخته بودند و چینی‌ها هم که در ساخت ظرف چینی آدم‌های خیلی هنرمندی بودند؛ انواع بشقاب‌ها، دیس‌ها، ماست‌خوری، سبزی‌خوری، آب‌خوری پر بود؛ سر سفره فقط ظرف خالی خالی بود. به اسکندر گفت بفرمایید میل کنید؛ گفت چی میل کنم؟ گفت این چینی‌ها را بخور؛ گفت چینی را که نمی‌شود خورد، غذا بیاور؛ گفت شکم تو چه قدر غذا می‌خواهد؟ چه می‌خواهد؟ یک سیخ کباب خوب است؟ گفت آره؛ گفت بس است؟ یک پرس پلوخورشت خوب است اگر کباب نمی‌خوری؟ گفت آره خوب است؛ بس است. یک دانه از این کاسه‌های کوچک ماست‌خوری ماست بس است؟ گفت بله؛ گفت جناب اسکندر در کشور خودت سیخ کباب، ماست،



پلوخورشت پیدا نمی‌شد بخوری شکمت سیر بشود؟ پارچه پیدا نمی‌شد بدوزی، بپوشی، بشود لباس؟ گفت چرا! گفت پس برای چه آمدی این‌جا حمله کنی سی چهل هزار نفر را بکشی و یک عالمه هم مال مردم را به غنیمت و به غارت ببری؟ برای چی؟  
واقعاً شکم تو یک شکمی است که باید سه هزار میلیارد یا میلیون دلار، میلیارد دلار، در آن بریزند تا سیر بشوی؟ لات‌های قدیم حرف‌های قشنگی داشتند، می‌گفت کارد در شکمت بخورد؛ یعنی شکمت پاره شود، بمیری. امام حسین علیه السلام به حرّ فرمود: مرده بودی، مادر سر جنازه‌ات گریه می‌کرد، برای تو بهتر نبود تا بیایی جلوی من و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را بگیری؟ با فکر کار کن. چه قدر مگر آدم می‌خورد؟ چه قدر می‌خورد؟

### مال دنیا و رضایت خداوند

یک کسی به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت آقا ما از دنیا چه قدر برداریم؟ چه قدر این روایت زیباست! چه قدر زیباست! گفت از مال دنیا چه قدر برداریم که خدا راضی باشد؟ فرمود یک خانه که با زن و بچه‌ات در آن راحت باشید، مطابق شأن و پولت؛ یک خانه، خوراک برای هر سه وعده، پوشاک برای ایام سال، مرکب برای رفت و آمدت؛ دیگر چی؟ گفت آقا دیگر چیزی نیست؛ همه آن را شما فرمودید، ما زندگی‌مان یک خانه است، یک مرکب است، یک پوشاک است، یک خوراک؛ فرمود همین برای تو آزاد و حلال و پاک است و قیامت هم محاکمه ندارد؛ خدا آقائز از این است که تو را در دادگاه بکشد و خانه را پای تو حساب کند؛ خوراکی‌ها را حساب کند؛ پوشاکی‌ها را حساب کند؛ این برای دنیایت. ممکن است کاسی‌ات این قدر قشنگ باشد، پول اضافه بیاوری؛ این پول اضافه را برای آخرت بده، آخرت آبادی بخر؛ بده به یتیم؛ بده به پدر و مادر کمبود دارت؛ بده به خواهر و برادرت؛ بده به آدم‌های آبروداری که نیاز دارند. هم دنیایت را آباد کن، هم آخرت را.  
سه هزار میلیارد دزدی برای چه؟ شب‌ها در خیابان ماشین‌های مردم را برای چه می‌دزدی؟ مگر خدا قدرت ندارد که از حلال به تو بدهد؟ بر فرض که کارت نگرفت، ما مردم مومن که سال‌ها تجربه کرده‌ایم، بیا بایست بگو آقا من درد دارم، راست هم می‌گویم، باور نمی‌کنی؟ بلند شو بیا ببین؛ خدا به ما گفته دست به جیب باشیم، دردت را دوا می‌کنیم.

### داستان دزدی از خانه واعظ

یک واعظی بود، خیلی واعظ فوق العاده‌ای بود! خیلی! منبرش جانانه بود؛ الان نمونه منبرهای آن‌ها نیست؛ خیلی منبر جانانه‌ای داشت؛ اصلاً آدم در منبرش به خدا می‌رسید. یک شب ساعت یازده شب -خانه‌اش در کوچه مروی بود، در ناصرخسرو- از تاکسی سر کوچه پیاده می‌شود. پیاده می‌آید برود خانه‌اش، وسط‌های کوچه می‌بیند یک کسی، یک بار سنگینی روی کولش است، نفس نفس‌زنان دارد می‌رود. یک نگاهی به این بار می‌کند، می‌بیند فرش است و فرش خانه خودش است؛ معلوم می‌شود زن و بچه خواب بودند؛ خیلی از شما درهای قدیم را ندیده بودید، خیلی راحت می‌شد باز کنی، خیلی راحت. ما از این درها وقتی می‌آمدیم خانه و اهل خانه، پدربزرگ و مادربزرگ نبودند، راحت باز می‌کردیم و می‌رفتیم داخل؛ همه بلد بودند. الان فقط دزدها بلدند درها را باز کنند. می‌آید جلو سلام می‌کند، به او می‌گوید که شام خوردی؟ می‌گوید نه؛ می‌گوید به جدهام زهرا علیها السلام برگرد بیا با هم شام بخوریم؛ بارت را بعد بردار و برو. می‌آورد در خانه، تا دزد می‌بیند فرش را از این خانه بلند کرده، یک مرتبه هاج و واج می‌شود؛ می‌خواهد فرار کند، مچش را می‌گیرد؛ می‌گوید گفتم به جدهام زهرا علیها السلام؛ چون شام من را گذاشتند، یک اتاق هم دم در داریم، بیا با هم شام بخوریم. می‌برد داخل، قشنگ شام می‌خورند و چایی هم به او می‌دهد و به او می‌گوید عادت به دود، سیگار، چپق، قلیان هر سه را دارم، در خانه برایت چاق بکنم؟ می‌گوید نه آقا جان؛ می‌گوید می‌خواهی صبح بروی؟ می‌گوید نه؛ می‌گوید پس من می‌آیم بیرون کمکت می‌کنم، دوباره این فرش را بگذارم کولت؛ فرش را هم من این قیمت خریدم، سرت را کلاه نگذارند؛ اگر بردی پیش یک فرش فروش، ضامن هم خواست، بیا خود من را ببر، من می‌آیم ضامنت می‌شوم، می‌گویم من این را می‌شناسم، فرش برای خودش است؛ این فرش را بفروش و با پولش یک کاسبی حلال راه بینداز؛ خدا وعده داده برکت می‌دهد به مال حلال، خدا وعده داده برکت را از مال حرام قیچی کند. این دزد از کسانی شد که هر جا ایشان منبر می‌رفت، جلوی منبر می‌نشست؛ اغلب هم اشکش می‌ریخت، اصلاً اهل نماز شب و کربلا و مشهد شده بود، یک چیزی شده بود! وقتی آدم مؤمن بشود و باتقوا، خدا کاملاً به او رو می‌کند.



## ادامه بحث شیعه کیست؟

### عفت بطن

گفت یا ابن رسول الله! ما با این‌ها چه کار کنیم؟ همه جور گناهی می‌کنند و می‌گویند ما شیعه جعفر علیه السلام هستیم. این‌ها قیامت پارتی‌های خیلی قوی هستند. راوی می‌گوید رنگ امام صادق علیه السلام تغییر کرد؛ شکل نشستنش عوض شد؛ به من گفت که من شیعه را به تو معرفی می‌کنم، در ضمن این‌هایی که انواع گناهان را مرتکب می‌شوند «گذبوا!»؛ دروغ می‌گویند، «كذبوا لیسوا لنا بموال»؛ این‌ها شیعه ما نیستند و دروغ می‌گویند، «فإنما شیعه علی علیه السلام من عفت بطنه»؛ شیعه ما اهل بیت علیهم السلام کسی است که از این دهانش به طرف شکمش، لقمه حرام پایین نمی‌رود.

### از بین رفتن دزدی‌ها با عمل به دستورات اسلام

اگر هفتاد میلیون جمعیت، لقمه حرام نخورند، همه دزدی‌ها قطع می‌شود؛ اختلاس‌ها قطع می‌شود؛ سندسازی‌ها قطع می‌شود؛ زندان‌ها همه خالی می‌شود؛ دادگستری‌ها همه بیکار می‌شوند؛ اگر کار حرام نکنند و لقمه حرام نخورند. چه قدر بودجه صرف می‌شود؟ الان حقوق دادگستری چه قدر است در ایران؟ پرونده‌ها چه قدر باید پول بدهند پوشه بخرند، کاغذ بخرند، قلم بخرند، دوات و مرکب بخرند، ماشین بخرند، اگر حرام نباشد، حرام نخورند، حرام عمل نکنند، چه می‌شود زندگی؟ آن وقت شب‌ها کل ملت ایران -به خدا قسم- می‌توانند در مغازه‌ها را باز بگذارند، نیندند بروند در خانه بخوابند و در خانه‌ها را هم باز بگذارند؛ صبح هم می‌روند می‌بینند در مغازه هیچ چیزی تکان نخورده است؛ اما حالا در این تهران ده میلیون دوازده میلیون جمعیتی، هر کسی جرأت دارد در مغازه را باز بگذارد برود؟ مخصوصاً طلافروشی؛ چون دین کم است؛ من نمی‌دزدم اما دومی می‌دزدد، سومی هم می‌دزدد، چهارمی هم می‌آید

۱. کافی (ط-دارالحدیث) ج ۳ ص ۱۷۷.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۷۷.

۳. همان، ج ۳، ص ۵۹۰.

## حقیقت و وظایف شیعه

می‌گوید لو می‌دهم، من هم شریک و گرنه الان داد می‌زنم؛ می‌گویند باشد یک خرده هم تو ببر. چه قدر دین خوب است! هیچ چیزی هم جای دین را نمی‌گیرد! نه نیروی انتظامی، نه ارتش، نه بسیج، نه دادگستری، نه شهربانی؛ هیچ چیزی جای دین را نمی‌گیرد. دین یک طرفش ترمز است؛ آدم را از هر حرام‌خواری و عمل حرامی نگاه می‌دارد؛ یک طرفش هم آن‌طور که پیغمبر ﷺ فرمود؛ آزادی در برداشت از دنیاست؛ خانه و مرکب و لباس و خوراک؛ یک طرفش ترمز شدید است و یک طرفش هم راه بهشت به روی انسان باز است.

### پاکدامنی

«وَفَرْجُهُ»؛ شیعه ما شهوتش را به حرام آلوده نمی‌کند؛ زن ندارد، خودش را نگه می‌دارد؛ زن دارد، دنبال دله‌بازی نمی‌رود؛ خودش را نگه می‌دارد.

### عمل برای خدا

«وَعَمَلٍ لِّخَالِقِهِ»؛ شیعه ما کارش برای خداست؛ اگر به کسی هم لبخند بزند، برای خدا می‌زند؛ اگر گریه می‌کند، برای خداست. همیشه با خدا معامله می‌کند؛ اگر دست می‌دهد به رفیقش، رفیقش را در آغوش می‌گیرد، همیشه عبادت برای خدا می‌گیرد.

### خوف و رجا

«وَرَجَا ثَوَابَهُ»؛ شیعه ما امید صددرصد دارد که به تمام کارهای مثبتش خدا پاداش می‌دهد. «وَوَخَّافَ عِقَابَهُ»؛ شیعه ما تا زنده است از جهنم می‌ترسد؛ چون می‌ترسد، ترمز دارد. این شیعه دائم به طرف جهنم نمی‌رود.

در این خیابان امیرکبیر، نزدیک توپ‌خانه یک کاسی بود که می‌آمد پای منبر من؛ خیلی وقت است که از دنیا رفته است. این شیعه بود، شغلش هم فروش یدکی‌های ماشین بود؛

۱. کافی (ط-دارالحدیث) ج ۳ ص ۵۹۰.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.





مخصوصاً میلگاردن. یک تغییری پیدا شد که میلگاردن آن وقت هزار تومان بود، شد پنج هزار تومان؛ مشتری‌هایش که آمدند گفتند پنجاه تا میلگاردن، صد تا میلگاردن، گفت نه؛ من عمده‌فروشی نمی‌کنم. از خانه که می‌آمد، در مغازه را باز می‌کرد، من گاهی می‌رفتم در مغازه‌اش، چهارپایه را در پیاده‌رو می‌آورد، آن‌جا همه راننده‌ها رفت و آمد داشتند، می‌دانست این‌ها راننده هستند، می‌گفت میلگاردن نمی‌خواهید؟ می‌گفت چرا؛ می‌گفت آلمانی را دارم هزار تومان؛ گفت میلگاردن پنج هزار تومان است؛ گفت من هزار تا میلگاردن دارم، خریده‌ام دانه‌ای نهصد تومان، صد تومان برای من بس است. تک تک این‌ها را تا هزار تا را فروخت، گفت من نمی‌توانم پول اضافی از مردم و از شیعه‌ها بگیرم؛ نمی‌توانم. اگر یک بارک الله امام زمان علیه السلام به من بگوید برای من بس است؛ خیلی شیعه آدم خوبی است. حرفم تمام به آیه هم نرسیدیم.

### روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

یک شیعه ناب ببینید چه قدر ارزش دارد که ابی‌عبدالله علیه السلام وقتی دید علی اکبر دارد می‌رود میدان؛ یک شیعه، یک جوان، حداقل هجده سال سن، حداکثر بیست و پنج سال، شیعه بود دیگر؛ ببینید راجع به این شیعه چه گفته است: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ»؛ خدایا بین یک جوانی دارد می‌رود که «أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ»؛ رفت جنگ کرد و برگشت؛ چرا برگشت؟ چون علی اکبر زیاد شنیده بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: هر یک قدمی که کسی برای زیارت ابی‌عبدالله علیه السلام می‌رود، ثواب نود حج و عمره قبول شده به او می‌دهند، گفت از میدان بروم امام علیه السلام را زیارت کنم؛ برای زیارت آمد. هیچ امامی را نداریم که زیارتش برویم و برای بازدید نیاید؛ هیچ امامی. امام حسین علیه السلام هم این زیارت را بازدید رفت؛ اما چه بازدیدی! وقتی آمد، دید بدن عزیزش جای سالمی ندارد.





جلسہ ششم

وظایف شیخ



## شیعه، تقویت‌کننده دین

قرآن مجید در سوره مبارکه توبه، برخورد مردم مؤمن را یا به تعبیر امام صادق علیه السلام مردم شیعه را، مردان‌شان را و زنان‌شان را در هفت مورد بیان می‌کند. مورد اول این است که مردان شیعه بین خودشان و زنان شیعه بین خودشان، یار یک‌دیگر هستند، علاقه‌مند به یک‌دیگر هستند، دل‌شان نسبت به یک‌دیگر از کینه خالی است؛ چون در اول آیه می‌فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ﴾، مؤمن دل‌آلوده ندارد؛ یکی از آلودگی‌ها کینه است، نفرت است از مردم مؤمن. هم دارای محبت به یک‌دیگر هستند و هم کمک‌کار یک‌دیگرند؛ به دین هم‌دیگر کمک می‌دهند که دین‌شان تقویت بشود. کمک هم یک نوع نیست؛ یک وقت انسان معرفت دینی دارد، این معرفت را انتقال می‌دهد به دیگران، به زن و بچه، به دوستانش، به آشنایان، به اقوام، دین دیگران تقویت می‌شود، قوی می‌شود؛ یا نه خودش توان تقویت دینی دیگران را ندارد، تشویق‌شان می‌کند که یک جلسه‌ای است مردم دور هم جمع می‌شوند، در آن جلسه فرهنگ قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام گفته می‌شود، بیا برویم، با هم برویم؛ از این راه دین‌دوستانش را، یارانش را، افراد را تقویت می‌کند. این تقویت دینی اثر فوق‌العاده‌ای دارد، موج مهمی دارد.

### داستان تبلیغ عملی یک دانش‌جو

من هنوز دبیرستان می‌رفتم که یکی از علمای آن زمان تهران تعریف می‌کرد و من هم مستمع بودم، می‌شنیدم که یک خانواده‌ای بودند در یکی از شهرهای ایران که در آن شهر

دین ضعیف بود و دینداران ثابت قدم کم بودند. آثار زندگی غربی در آنجا قوی بود؛ مردم خیلی دوست داشتند امروزی باشند؛ امروزی یعنی در شکل زندگی پیرو غربی‌ها باشند. در این شهر یک خانواده کاملاً بی‌دین پول‌داری زندگی می‌کرد؛ نه اهل مسجد بودند و نه اهل معرفت دینی. فرزند این خانواده، آن روزگار در کنکور در دانشگاه تهران قبول می‌شود. آن وقت دانشگاه هم کم بود، چند تا مرکز استان بیشتر دانشگاه نداشت؛ همه هم دولتی بود. اول سال تحصیلی می‌آید دانشگاه، پدرش برای او جا می‌گیرد، محل می‌گیرد، مسکن می‌گیرد. سر میز دانشگاه در کلاس‌هایی که داشت با یک بچه تهرانی رفیق می‌شود که این بچه تهرانی از یکی از خانواده‌های مؤمن و متدین اصیل تهران بودند. این بچه تهرانی می‌بیند که این بچه شهرستانی یک جو دین ندارد؛ ولی اصلاً به او فشار نمی‌آورد و هیچ چیزی هم نمی‌گوید؛ فکر می‌کند که از طریق معاشرت و محبتی که به هم‌دیگر پیدا کردیم و رفیق شدیم، ممکن است به تدریج و آرام آرام دین را قبول بکند. یک چند ماهی از سال تحصیلی می‌گذرد، پدر این دانشجوی تهرانی از دنیا می‌رود، ختمش مسجد ارگ تهران بود؛ این دوست شهرستانی می‌بیند که امروز رفیقش نیامد، فردا نیامد، می‌آید در خانه‌اش و می‌بیند که پدرش از دنیا رفته است؛ می‌گوید که برای پدرت جایی جلسه هم دارید؟ می‌گوید بله، فردا مسجد ارگ؛ این هم اصلاً مسجد نیامده بود، اهل مسجد نبود؛ می‌گوید عیبی ندارد من هم بیایم؟ می‌گوید نه، مسجد خانه خداست، منتسب به پروردگار است، جای خوبی است؛ می‌رود به تشویق رفیقش. یکی از مهم‌ترین گویندگان آن روز تهران که مهم‌ترین مجالس را او سخنرانی می‌کرد، دعوت داشت که در آن ختم منبر برود. اتفاقاً آن روز منبرش درباره اصول اسلام، اصول الهی و مسائل ریشه‌ای دین بود؛ خیلی این دانشجوی شهرستانی تحت تاثیر قرار می‌گیرد؛ بعد رفیقش که می‌آید سر کلاس به او می‌گوید: من همه چیز حرف‌های آن آقا و مسائلش را قبول کردم؛ خیلی عقلی بود، خیلی انسانی بود؛ من دلم می‌خواهد تو زحمت بکشی، دین را به من یاد بدهی. یادش می‌دهد؛ اهل نماز می‌شود، پاک می‌شود، گناهایی که در شهر خودشان داشت، قمار بوده، عرق بوده، ورق بوده ترک می‌کند. آخر خرداد دانشگاه تعطیل می‌شود؛ تیر و مرداد و شهریور می‌رود شهرشان و چنان در خانواده‌اش اثر می‌گذارد که آن خانواده در آن شهر می‌شوند از خانواده‌های رده اول ایمانی و اسلامی و دینی؛ چون ثروتمند بودند با راهنمایی‌های اسلام خیلی هم کار خیر می‌کنند.



## شیعه و دغدغه دیانت

این را آیه می‌گویید؛ شیعیان، مردها در خودشان، زنها در خودشان به هم‌دیگر محبت دارند؛ چون دل مؤمن جای کینه نیست؛ اگر هم یک مؤمنی از مؤمن دیگر، یک شیعه‌ای از شیعه دیگر به علت اشتباهی آزرده بشود، کینه‌ای نمی‌شود. یکی از جاهای مهم گذشت، همین‌جاست که حتی در روایات ما و در قرآن هم هست؛ اشتباه رفیق‌تان را، همسر‌تان را، بچه‌تان را به رخس نکشید، خجالت‌زده‌اش نکنید؛ اما خیلی لطیف راهنمایی بکنید که رنجیده نشود، دلگیر نشود، دل‌سرد نشود. شیعه نسبت به هم‌دیگر محبت دارد، یار هم‌دیگر هم هست؛ یک یاری‌شان، یاری در دین است، یک یاری‌شان، یاری در تربیت است، یک یاری‌شان، یاری در حل مشکلات یک‌دیگر است.

## غناي محتوایی آیات، روایات و اشعار

یک روایتی رسول خدا ﷺ دارند که عین روایت را، سعدی تبدیل به سه خط شعر کرده است؛ گلستان سعدی، بوستان سعدی که خود بوستانش هم تقسیم به چند بخش است؛ قصاید است، بدایع است، طیبات است، غزلیات است؛ غزلیات قدیم است، مفردات است؛ خیلی از آیات و روایات استفاده کرده است؛ علتش هم این بود که سی سال درس حوزوی خوانده بود و منبر هم می‌رفت؛ یک منبری بسیار قوی بود که چهار پنج تا از منبرهایش را هم خودش نوشته و اول بوستان چاپ شده است. اگر جوان‌ها با قرآن، با روایات، در کتاب شعر با سعدی، با پروین، با الهی قمشه‌ای، با ناصر خسرو علوی آشنا بشوند، خیلی چیز گیرشان می‌آید؛ این‌ها یک گنجینه می‌شوند؛ همه هم می‌توانند که مفاهیم آیات و روایات و اشعار را انتقال به خودشان بدهند؛ همه می‌توانند. برای این‌که بدانید همه می‌توانند، این استعداد و قدرت را خدا به همه ما عنایت کرده است.

## علت علاقه استاد انصاریان به شعر

این مطلب را بگویم؛ در محله ما یک سبزی‌فروشی بود، میوه هم نداشت، فقط سبزی داشت؛ روزها می‌آمدند از او خرید می‌کردند؛ سبزی خوردن، آش و پلو. من گاهی بعد از ظهرها می‌رفتم؛ خانه پسر برادرش آن‌جا بود؛ شعر برای من می‌خواند این سبزی‌فروش که خواندن او اصلاً من را به شعر تشویق کرد، به حفظ کردن شعر تشویق کرد. خودش آن وقتی که برای من شعر

می‌خواند، حدود هفتاد و پنج سالش بود و در حدود شصت هزار شعر حفظ بود؛ از قصیده، رباعی، قطعه، غزل، مصیبت؛ یعنی هر چه می‌خواستی درجا شروع می‌کرد به خواندن. یک آدمی بود که سواد معمولی داشت. یک باسوادی هم من با او ارتباط برقرار کردم، اولین بار در یکی از شهرهای شیراز که تمام شعرهایی که حفظ بود به خط خودش در چند تا دفترچه نوشته بود. این مجموعه اشعاری که نوشته بود، دویست هزار خط شعر بود و به من می‌گفت هر کدام از دفترچه‌ها را می‌خواهی شعر را دربیاور، اولش را بخوان، من تا آخر می‌خوانم. آن وقت چند سالش بود؟ نود سال؛ تا صد و چهار پنج سالگی هم زنده بود.

### کوشش، وظیفه شیعه

مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء، جد این آل کاشف الغطاءهای عراق که یک خاندان گسترده علمی هستند؛ ایشان در نجف در محله پهلوان‌های علم، نه یک محله معمولی، بلکه محله پهلوان‌های علم، اعلام کرد که اگر تمام کتاب‌های فقهی آن زمان دوازده قرن شیعه را که علما و فقها نوشتند ببرد بریزد در فرات و کل آن را آب ببرد، بیاید پیش من بنشینید، من کل فقه را از سینه‌ام بیرون می‌دهم. بیکاری در اسلام حرام است؛ سستی در اسلام حرام است؛ تبلی در اسلام حرام است؛ دلم نمی‌خواهد از خودم چیزی بگویم، قبیح است و سخته هم هست، اما من یک کار قرآنی دستم است، قبل از سال تحویل نوشته‌های خطی‌ای را که همه روی کاغذ آچار است، فکر کردم با شماره‌ای که روی صفحاتش است، بخش بخش بشمارم ببینم چند صفحه تا حالا این کار قرآنی را نوشته‌ام؛ این غیر از هفتاد هشتاد جلد کتاب جداگانه‌ای است که آن‌ها را هم تنهایی نوشتم و کمکی نداشتم، در این کار هم کمکی نداشتم؛ این یک دانه کار است؛ دوازده هزار و شش صد صفحه کاغذ آچار نوشته بی‌غلط به وجود آمده است، البته ادامه دارد، نزدیک پانزده هزار صفحه دیگر کار دارد. اسلام سستی را نمی‌پسندد؛ خواب زیاد را نمی‌پسندد؛ خوراک زیاد را نمی‌پسندد؛ تلف کردن وقت را نمی‌پسندد؛ ضایع کردن عمر را نمی‌پسندد.

### استعداد بالای انسان‌ها

هر کدام از شما، مخصوصاً جوان‌ها به گفته فلاسفه، بالقوه عالم هستید؛ حکیم هستید؛ فیلسوف هستید؛ حافظ هستید؛ سعدی هستید؛ فردوسی هستید؛ بالقوه؛ یعنی همه این استعدادها در





وجودتان هست. قم در پیاده‌رو یک مرتبه به یک طلبه‌ای که هفت هشت سال از خودم بزرگتر بود برخوردیم؛ خیلی سلام و علیک گرمی کرد؛ من هم خودم طلبه بودم و درس می‌خواندم؛ او البته تهران بود، برای یک کاری آمده بود قم؛ اتفاقی ما به هم‌دیگر برخوردیم. به من گفت که خیلی دلم می‌خواهد اگر آمدی تهران، بیایی خانه ما، دو ساعتی یک ساعتی با هم بنشینیم؛ گفتم آدرس بده می‌آیم؛ رفتم. اتفاقش یک اتاق خیلی عجیب و غریبی بود. به من گفت که من علاقه‌مند شدم خط یاد بگیرم؛ تابلوها را نشان داد؛ خط‌هایش را آورد نشان داد؛ در سی و دو نوع خط استاد شده بود؛ سی و دو نوع خط؛ در سی و دو نوع خط استاد مسلم بود. الآن قرآن‌هایش، مفاتیح‌هایش، با خط نسخ، تابلوهایش با خط نستعلیق در حرم‌ها، در امامزاده‌ها، در حسینیه‌ها، کتیبه‌های بسیار زیبا با خط او هست به نام مصباح تهرانی؛ بچه خانی‌آباد. خودش می‌گفت خط را که کامل کردم -آخوند بود- علاقه پیدا کردم نقاشی هم یاد بگیرم؛ گفت شروع کردم؛ بعد بلند شد رفت از اتاق دیگر یک تابلو آورد؛ عکس یک روحانی بود؛ خیلی وجهه معنوی داشت؛ گفتم این عکس کیست؟ چون آن وقت عکس رنگی کم بود؛ گفت عکس پدرم است؛ گفتم برای کدام عکاس‌خانه است؟ گفت عکس قلم خودم است. مرا دم در حیاط آورد؛ به من گفت روی صندلی بنشین؛ روبرویش نشستم و مرا کشید؛ این هم عکس عکاسی؛ بین عکس عکاسی با عکس قلمی فرق می‌کند با هم؟! گفت گذشت و علاقه‌مند شدم به شعر که شعر بگویم. یک همایشی برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تهران، -قبل- چهار سال پیش برگزار شد؛ همایش بسیار مهمی بود و به شعرا هم اعلام کرده بودند که شعر بفرستید؛ به برنده جایزه می‌دهیم. در صد نفر شاعر ایران، دو نفر برنده شدند؛ یکی مرحوم امیری فیروزکوهی، یکی هم این آقا. حالا ببینید در شعر چه قدر قوی شده بود! به او گفتم یکی از شعرهایت را بخوان؛ خواند؛ گفتم قلم و کاغذ به من بده یادداشت کنم که این شعر برای یک آخوند است؛ یعنی برای همه انسان‌هاست. این قدر خدا به انسان استعداد داده است! باید کار کند تا این استعداد پنهان را آشکار کند و بروز بدهد.

هر یک نفر ما قدرت داریم تا یک مملکت را، یک عالم را، بگردانیم؛ واقعاً قدرت داریم؛ آن روز شعرش را نوشتیم، البته همان روز هم حفظ کردم؛ چون من خیلی حافظه قوی‌ای داشتم، الآن نه؛ چون خدا هر چه به آدم عنایت می‌کند، یواش یواش می‌گیرد و تا نگرفته، یک کاری نکنید؛ تا نگرفته یک دانشمند بزرگی بشوید؛ تا نگرفته یک هنرمند مثبتی

بشوید؛ روزی می‌گیرد و نمی‌ماند. حدود بیش از چهل سال است، چهل و پنج شش سال است؛ اگر همه آن یادم بیاید؛ گفت این غزل را در حرم ابی‌عبدالله علیه السلام در کربلا گفتم؛ نشستیم و گفت حرم خلوت بود؛ روبروی ضریح، قلم و کاغذ درآوردم و شروع کردم به گفتن؛ آه شب‌گیر کند فاش چو روزی رازم، هم‌چو منصور سرِ دار فنا سربازم، مرغکی خسته دلم در قفس عشق اسیر، سوی کوی تو (اشاره به ابی‌عبدالله علیه السلام) به ناچار بُوَد پروازم، شده‌ام غنچه صفت تنگ دل و غرقه خون، بس که با خارِ غم هجر تو من می‌سازم، من و شمع شب و پروانه سه عاشق بودیم، سوختند آن دو شی من به غمت می‌سازم، از ازل عبد تو مصباحم و دارای جهان، تا ابد من به چنین سلطنتی می‌نازم.

شیعه‌ها! این شعر، آن نقاشی، آن خط، به هم‌دیگر کمک می‌کنند. براساس همین آیه بلند شد، چند سال رفت لندن و بعد رفت آمریکا؛ چند وقت پیش هم با من تلفنی صحبت کرد؛ الان بالای هشتاد سالش است. چه قدر آن‌جا جوان‌ها را با اسلام آشنا کرد؛ با قرآن آشنا کرد؛ هنوز هم در سن نزدیک نود سالگی، به قول شماها عین فر فره می‌چرخد. ما استعداد داریم برای یاری دادن، برای یاری گرفتن، برای حل مشکلات.

### گره‌گشایی از مشکلات

این بخش **«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»**؛ این کمک دادن‌ها عجیب است! حالا ماه رجب است، من یک روایتی هم درباره حل مشکل برای شما بگویم؛ از عجایب روایات است! من چون دستم در کار است، همیشه دلم مجروح است، چون دائم من مراجعه‌کننده دارم؛ مریض است، دختر بی‌جهاز است، پدر می‌آید گریه می‌کند و می‌گوید سه سال عقد است نتوانستم جهاز بدهم و دارد به طلاق می‌کشد، خانه‌اش دارد خراب می‌شود، نمی‌تواند تعمیرش کند، بچه‌اش بیمارستان است، پول ندارد برود ترخیص کند. اگر در شما شنوندگان، پول دار هست یا خودتان به مشکلات مردم برسید یا نه پول‌تان را بدهید ما برای شما حامی می‌کنیم، ما مشکل حل می‌کنیم، کل ثواب برای شما؛ من هیچ چیزی نمی‌خواهم، توقعی هم از پروردگار ندارم.



در این ماه رجب، یک نفر آمد خدمت حضرت صادق علیه السلام گفت که من می‌خواهم بروم عمره، آمده‌ام خداحافظی کنم. عمره هم در روایات مان مربوط به ماه رجب است مثل این که اربعین، زیارت خاص ابی‌عبدالله علیه السلام است، عمره هم برای ماه رجب است. گفت می‌خواهم بروم عمره. این روایت را خوب دقت کنید؛ این روایت‌ها روح آدم را تکان می‌دهد؛ تغییر قلب می‌دهد. آدم را دست به جیب می‌کند، آن هم برای آبرودارها. حالا یکی می‌آید از وسط مردم بلند می‌شود و می‌گوید مستحق هستم، کمک کنید؛ یا راست می‌گوید یا دروغ می‌گوید؛ یک چیزی به او می‌دهند و می‌روند، اما قرآن می‌گوید آبروداران؛ البته تعبیر قرآن مجید، یک تعبیر زیبایی عربی است، فارسی آن این است که با سیلی صورت خودشان را سرخ نگه می‌دارند که آبروی‌شان حفظ باشد؛ از بس که این‌ها خوددار هستند و در دل‌شان می‌ریزند، اما وقتی به بن بست می‌رسند، بنده خداها به ما اعتماد دارند، می‌دانند ما اسم‌شان را نمی‌بریم، آن‌ها را معرفی نمی‌کنیم؛ می‌آیند دردشان را می‌گویند و به ما هم واقعاً واجب می‌شود که دردشان را دوا کنیم، البته همه را که خودمان نمی‌توانیم، مجبور هستیم پیش آن‌هایی که می‌توانند کمک بکنند و پول دارند، آبرو خرج کنیم.

### مقایسه ثواب عمره رجبیه و کمک کردن

حضرت علیه السلام فرمود: می‌خواهی بروی عمره؟ در این ماه رجب ثواب عمره را هم می‌دانی؟ گفت نه، نمی‌دانم. قبل از این که من ثواب عمره را از قول امام صادق علیه السلام بگویم، این را بگویم که وجود مقدس حق، بی‌نهایت است؛ خزانه‌اش در ارتباط با ذاتش حد ندارد؛ یعنی شما را وحشت بر ندارد که یک عمره در ماه رجب و این قدر ثواب! از خزانه او کم نمی‌آید؛ از قدرت او کم نمی‌آید؛ از نعمت او کم نمی‌آید. امام علیه السلام فرمود: ثواب عمره رجب، مثل این ثواب است که سطح کره زمین را طلا بچینی، در راه خدا هزینه کنی. این بنده خدا دیگر داشت از این ثوابی که حضرت فرمود مست می‌کرد؛ به قول ما تهرانی‌ها داشت دیوانه می‌شد. بلند شد و سریع می‌خواست برود که عمره دیر نشود؛ کنار در اتاق امام علیه السلام صدایش کرد؛ فرمود بیا بنشین، من ثواب بیشتر از عمره رجب را برای تو بگویم؛ اگر مشکل فقط یک مسلمان را حل کنی، ثواب حل کردن مشکل او، ده برابر ثواب عمره است؛ یعنی ده بار کره زمین را طلا بچین در راه خدا بده؛ یعنی فرهنگ اهل بیت علیهم السلام می‌خواهد مردم همه عاشق

هم‌دیگر باشند؛ همه با هم باشند؛ همه از هم باخبر باشند؛ همه درد هم‌دیگر را بدانند؛ همه درد هم‌دیگر را دوا کنند؛ این یک شکل کمک دادن است.

### روزی یک کمک به مسلمان

یک عالم نود ساله‌ای از شیراز یک بار مشهد آمده بود؛ شب یک جا مهمانش کرده بودند. یکی از تاجرهای اهل شیراز مقیم مشهد، ارادت عجیبی به او داشت؛ من هم به آن عالم خیلی ارادت داشتم؛ عالم بود، سید بود، باسواد بود و در خوش اخلاقی مثل او را کم دیده بودم؛ عجیب خوش اخلاق بود! سر سفره که نشست، به احترام او، چند تا از تجار را دعوت کرده بودند و سفره تقریباً پری بود؛ ایشان هم غذایی به اندازه یک کاسه ماست‌خوری بود، بیشتر نمی‌خورد؛ اما طوری که صاحب‌خانه نبیند یا بغل دستی‌اش نفهمد، زیر عبایش یک دستمال پهن کرده بود، دو سه تا کباب برگ و کوبیده و چهار پنج مشت برنج و این‌ها را ریخت و گره زد و همین‌طوری زیر عبا گذاشت؛ وقتی از سر سفره بلند شد، زیر عبا گرفت و آمد و به متکا تکیه داد؛ چایی دادند و مجلس تمام شد و آمد بیرون. من گفتم این کار چیست؟! گفت مشهد است، زوار زیاد است؛ بعضی از زائرها پول مسافرخانه ندارند، چه برسد به پول غذا؛ می‌آیند کنار خیابان در صحن می‌خوابند؛ من هر روز باید یک کاری برای یک مسلمانی انجام بدهم؛ این‌جا دیدم خیلی از این غذاها خوشمزه است، خودم که نمی‌توانم بخورم، گفتم بردارم ببرم به یک گرسنه بدهم بخورد؛ در این حد به هم کمک می‌دهند.

### کمک به اندازه بلیت اتوبوس

یک پیرمردی یک بار من را دید؛ قطعاً من را نمی‌شناخت؛ دهاتی بود؛ از برخوردش با من معلوم بود که اصلاً من را نمی‌شناسد؛ در یک شهری گفت آقا کجایی هستی؟ گفتم تهرانی؛ گفت در این شهر چه کار می‌کنی؟ گفتم دعوت‌م کردند منبر بروم؛ گفت منبرت کجاست؟ آن خیابان؛ اسم آن خیابان، خیابان مطهری بود؛ گفتم خیابان مطهری؛ گفت راه دور است؛ تا بخواهی آن‌جا بروی، می‌رسی به منبر؟ گفتم می‌رویم. یک ساعت مانده به منبر، دو تا بلیت اتوبوس درآورد، گفت من قدرت کمک دادن به دستگاه ابی‌عبدالله علیه‌السلام را ندارم، معلم بازنشسته هستم، هشتاد سالم است، حقوقم به زور یک ماهه به من می‌رسد، چون عروس دارم، داماد



دارم، اما این دو تا بلیط را بگیر و با اتوبوس برو که زودتر برسی؛ دوستانم ماشین آورده بودند، من هم نگفتم ماشین دارم، گفتم بده خدا خیرت بدهد؛ گاهی شیعه به اندازه دو تا بلیط اتوبوس عاشق کمک کردن است. یک غذایی را از یک مهمانی بردارد ببرد به یک گرسنه‌ای بدهد که نه می‌تواند مهمان سرا اجاره کند و نه می‌تواند برود در این چلو کبابی‌ها چلو کباب بخورد.

### کمک به دیگران حتی با تمیز کردن دست‌شویی

در روایات‌مان دارد آشغال از راه مردم جمع کردن ثواب صدقه در راه خدا را دارد. صبح زود است؛ بیرون آمدی، می‌بینی یک پاره آجر در راه است؛ من یک رفیق دارم، یک مقدار پیر است، این از یک شهر دیگر می‌خواست بیاید اصفهان، دیدن من؛ آن شهر هم به اصفهان دور بود؛ آمد؛ یک شب هم پای منبر بود و رفت. راننده‌اش به من گفت ما صبح زود که راه افتادیم، در راه به من گفت اگر چایی می‌خواهی، نان و پنیر می‌خواهی، در قهوه‌خانه نگه دار برویم صبحانه بخوریم و بعد برویم؛ من طاقت گرسنگی دارم اما تو جوان هستی طاقت نداری؛ گفت ایستادیم. گفت آن قهوه‌خانه هم پشتش دو تا دستشویی داشت؛ گفت من رفتم حالم به هم خورد برگشتم؛ گفتم بگذار مریض بشوم و دستشویی بروم؛ گفت من بروم دستشویی و برگردم؛ گفتم دیدم معطل شد؛ رفتم دیدم این دو تا دستشویی که معمولی بود پر شده بود از فضولات؛ کنارش هم یک جوی آب بود؛ آفتابه آب می‌کند و می‌آورد؛ دستش را تا بالای مرفقش بالا زده دارد این کثافت‌ها را درمی‌آورد؛ کهنه‌هایی که افتاده؛ کاغذهایی که افتاده؛ دستمال کاغذی‌ها؛ یکی از دستشویی‌ها را چنان تمیز کرد؛ بعد آمد سراغ دومی، گفت آب بیاور؛ گفتم من حالم دارد به هم می‌خورد، الان غش می‌کنم؛ گفت خیلی خب؛ برو در قهوه‌خانه چایی بخور، من خودم درستش می‌کنم؛ گفت نیم ساعت کشید تا این‌ها را تمیز کرد؛ وقتی آمد سوار ماشین شد، گفت این مسیر هم مسیر مسافر ایرانی است و هم مسیر مسافر خارجی است؛ اما خارجی در فکرش است که آدم در کشور اسلامی، اگر بیاید در این قهوه‌خانه برای خوردن نهار و یا شام و یا صبحانه، بیاید برود دست‌شویی، آبروی دین می‌رود. من یکی از مسافره‌ای مسلمان، مسلمان باید محل دست‌شویی‌اش، محل وضویش تمیز باشد، «التَّطَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ»؛

۱. قال النبی ﷺ: «تَحَلَّلُوا فَإِنَّهُ مِنَ التَّطَافَةِ وَ التَّطَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ الْإِيمَانُ مَعَ صَاحِبِهِ فِي الْجَنَّةِ»

(بحار الأنوار ج ۵۹ ص ۲۹۱)



این هم یک نوع کمک است؛ شیعیان هزار جور کمک به هم‌دیگر می‌توانند بدهند؛ هزار جور کمک. این‌ها تجارت است؛ از دست‌تان نرود، فراموشتان نشود؛ حیف است! این‌ها جادهٔ بهشت است؛ این‌ها مسیر رضایت پروردگار است.

و اما بخش دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم آیه، ﴿يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾؛ بخش پایانی آیه: ﴿أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛ که این «سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ» خدا به این‌ها رحم می‌کند، مهرورزی دارد، خیلی حرف دارد. خدا کجاها مهرورزی دارد؟ با خواست حق توفیق آن در جلسهٔ بعد.

### روضه حضرت علی اصغر

بچهٔ شش ماهه را آورد میدان؛ خیلی هم آب نمی‌خواست؛ همهٔ ما هم بچهٔ چهار پنج ماهه شش ماهه دیده‌ایم؛ یک بچهٔ شش ماهه با یک ته استکان آب سیراب می‌شود و دیگر هم نمی‌خواهد؛ با یک ته استکان. کوفیان این قصد جنگیدن نداشت، این حرف‌هایش برای بعد از شهادت بچه است، کوفیان! این قصد جنگیدن نداشت، غنچهٔ پزمرده‌ام چیدن نداشت، لاله‌چینان دست‌تان بریده باشد، کوفیان! این قصد جنگیدن نداشت، نیتی جز آب نوشیدن نداشت، لاله‌چینان دست‌تان بریده باد، غنچهٔ پزمرده‌ام چیدن نداشت، این که با من سوی میدان آمده، با شماها قصد جنگیدن نداشت، با سه شعبه غرق خونش کرده‌اید، گر چه حتی تاب بوسیدن نداشت، گریه‌ام دیدید و خندیدید وای، شیرخوار تشنه خندیدن نداشت، دست من بستید و دست‌افشان شدید، دست من بستید و پاکوبان شدید، صید کوچک پای کوبیدن نداشت، از چه دادیدش به یک‌دیگر نشان، شیرخوار غرق خون دیدن نداشت. رو به جانب پروردگار کرد و گفت: خدایا! این مردم به کوچک و بزرگ من رحم نکردند.

۱. توبه: ۷۱.

۲. توبه: ۷۱.

جلسہ مقصم

امر بہ معروف





## ولایت مومنان

کلام درباره نشانه‌های شیعه که هم در قرآن بیان شده است و هم در روایات اهل بیت علیهم‌السلام، به این جا رسید که شیعیان، چه آن‌هایی که هم‌دیگر را می‌شناسند، چه آن‌هایی که انسان آن‌ها را نمی‌شناسد ولی شیعه هستند، نسبت به هم‌دیگر، اهل محبت و اهل کمک و یاری هستند؛ قرآن مجید از این مساله به عنوان «ولّی» یاد کرده است.

### معنای ولایت مومنان بر یک‌دیگر

«ولّی» یعنی محب و یار و کمک‌دهنده، به معنای سرپرست هم در بعضی از آیات قرآن آمده است؛ کینه نسبت به هم‌دیگر ندارند؛ دل باید یک دلی باشد که خدا از آن دل راضی باشد، خشنود باشد؛ دل سخت، دل بی‌محبت، دل کینه‌دار، به قول خود پروردگار در قرآن، دلی که مثل سنگ سخت است یا سخت‌تر، این منفور پروردگار است، اما قلبی که مهرورز است، محبت دارد، دوستی دارد، این دل یک دل با ارزشی است. البته چنین دلی دوستی‌اش خیلی گسترده است، خدا را دوست دارد، انبیاء علیهم‌السلام را دوست دارد، ائمه علیهم‌السلام را دوست دارد، علم را دوست دارد، هم کیشانش را دوست دارد، انسان را دوست دارد؛ این دل خیلی دل با ارزشی است!



## دل مورد نظر الهی

این دل از آن دل‌هایی است که پیغمبر ﷺ می‌فرماید مورد نگاه و نظر پروردگار است؛ تجربه زندگی انسان هم ثابت کرده است که کسی که مورد نظر پروردگار است، درهای فیوضات به روی او باز است، درهای رحمت به روی او باز است و همه عالم هم دوستش دارند؛ این معنا در قرآن هم هست، من بخواهم آیاتش را بخوانم و برای شما معنا بکنم، بحث فقط متمرکز در محبت می‌شود.

## محبت و الفت از علائم شیعه

اغلب شما هم وارد به زبان عرب نیستید، و گرنه از شما واقعاً درخواست می‌کردم که یک کتابی مرحوم ملامحسن فیض کاشانی<sup>۱</sup> در چهارصد سال قبل نوشته است و عنوانش "کتاب المحبة و الشوق و الانس و الرضا" است را بخوانید؛ کتابی سراسر بیان عشق مثبت است. آدم‌هایی که محبت ندارند، هیچ چیزی در عالم به آن‌ها محبت ندارد و روز قیامت هم قرآن می‌گوید آدم‌هایی صددرصد تنها هستند؛ نه انبیا، نه اولیا، نه امامان، نه فرشتگان، نه رحمت خدا سراغ آن‌ها نمی‌آید؛ تنها، غریب، بیگانه و مسیرشان هم در قیامت مسیر دوزخ است. یک روایت جالبی پیغمبر ﷺ دارند که در جلد دوم اصول کافی نقل شده است؛ می‌فرماید انسان‌های با ایمان خیلی الفت‌گیر هستند؛ از بس که مردم را دوست دارند، با همه الفت دارند و مألوفند. به خاطر این الفت‌شان، اخلاق‌شان و محبت‌شان، مردم هم آن‌ها را دوست دارند؛ این یک علامت شیعه.

## معنای امر به معروف

علامت دوم در آیه هفتاد و یک سوره توبه است، ﴿يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾<sup>۲</sup>؛ این خیلی جالب است! هر خیری را می‌شناسند؛ مثلاً خیر را اگر بخواهیم در دو کلمه تعریف کنیم می‌شود

۱. ملا محمد بن مرتضی بن محمود کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱ق) معروف به ملا محسن و ملقب به فیض کاشانی، حکیم، محدث، مفسر قرآن و فقیه شیعه در قرن یازدهم قمری است. او نزد عالمانی همچون ملاصدرا، شیخ بهایی، میرفندرسکی و میرداماد شاگردی کرد.

۲. توبه: ۷۱.



عبادت رب و خدمت به خلق؛ کل خیر در همین دو حقیقت است. این‌ها خیر را می‌شناسند؛ عاشق این هستند که مردم را وادار به خیر کنند. بعضی‌ها خیال می‌کنند امر به معروف یعنی مشت بلند کردن و در گلهٔ مردم کوبیدن و به آن‌ها گفتن که خوب بشوید، اگر خوب نشوید یک برخورد دیگری با شما بکنیم؛ این اسمش امر به معروف نیست، در قرآن این اسمش درگیری است، نزاع است، خصومت است. ﴿يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾<sup>۱</sup>؛ اولاً این‌ها تا آخر عمرشان این گونه اند، چون «يَأْمُرُونَ» دارد؛ «يَأْمُرُونَ» فعل مضارع است، دلالت بر تداوم دارد؛ این‌ها تا بین مردم هستند، عاشق این هستند که مردم را، دیگر شیعیان را، از همسرشان و بچه‌های‌شان و پدر و مادرشان و دوستان‌شان و هم هیئت‌های‌شان، هم مسجدی‌های‌شان، وادار به کار خیر کنند، وادار به کار خوب بکنند.

### داستان انفاق ارثیه

حدود سال‌های شصت و چهار و شصت و پنج، یک شهری من دعوت داشتم. روز اولی که وارد شدم، منزل محل ورود من را خانهٔ مهم‌ترین عالم آن شهر قرار داده بودند، چون یک کتاب‌خانهٔ مفصلی داشت، من هم کار نوشتنی‌ام زیاد بود، خیلی برای من خوب بود. در یک چنین خانه‌ای، از صبح می‌رفتم در کتاب‌خانه تا نزدیک منبر شب. اولین روزی که وارد شدم، بزرگان شهر آمدند خانه؛ این عالم یک سالن پذیرایی داشت خیلی ساده، پنج شش تا فرش کهنه افتاده بود، یک دانه صندلی هم در آن نبود. آمدند به دیدن من؛ تقریباً دور اتاق پر شد، جا نبود؛ یک مرتبه یک مردی در اتاق را باز کرد آمد داخل؛ به نظر خیلی آدم معمولی می‌آمد، لباسش خیلی عادی بود، ولی من دیدم آن عالم و هر کسی که آن‌جا نشسته بود، تمام قد برایش بلند شد، خیلی به او احترام کردند. برای من که اولین بار بود در آن شهر رفته بودم، برخورد آن عالم و مردم را با این ژنده‌پوش دیدم، تعجب کردم؛ آدم به قول معروف هزار فکر می‌کند؛ این حتماً یک عالمی بوده و بعد لباس‌هایش را درآورده است؛ این حتماً یکی از اولیای خداست؛ این حتماً یک تاجر مورد اعتماد است، ولی ساده

۱. توبه: ۷۱.

## حقیقت و وظایف شیعه

زیست است؛ چند جور آدم فکر می‌کند؛ نمی‌داند که کدام یک از این‌هاست. نشست و با من سلام علیک کرد و بعد هم جلسه تمام شد. نزدیک نماز مغرب و عشا بود، من هم باید می‌رفتم مسجد جامع آن شهر؛ آن آقایی که من را دعوت کرده بود، راننده کامیون بود؛ برای ده شب من را دعوت کرده بود؛ اسمش راننده کامیون بود، اما به قدری مورد احترام مردم آن شهر بود که من در آن ده روزی که با او بودم، دیدم این راننده کامیون -ببینید شیعه چه قدر زیباست- برای مردم شهر دادگستری هست؛ نیروی انتظامی هست؛ شورای حل اختلاف هست؛ پدر مهربان هست؛ یک چشمه خیر است. این را هم به شما برادران و خواهرانم عرض بکنم؛ این را همیشه تا زنده هستید رعایت کنید، کسی را به چشم حقارت، در حالی که نمی‌شناسید، نگاه نکنید؛ اصلاً نگاه نکنید.

## پرهیز از نگرستن با دید حقارت

یک مطلبی را زین العابدین علیه السلام به ما یاد داده که خیلی این مطلب عالی است؛ حضرت علیه السلام می‌فرماید: در مردم، همه را از خودت بهتر بدان، خودت را از همه بدتر بدان. بعد حضرت علیه السلام توضیح می‌دهد و می‌گوید آن‌هایی که یک ساعت از تو بزرگتر هستند، نیم ساعت از تو بزرگتر هستند، احتمال بده در دوره این عمر اضافه‌تر بر تو که نیم ساعت، یک ربع باشد، یک «لا اله الا الله» از تو بیشتر گفته باشد، پس او از تو بهتر است. آن‌هایی که حتی کوچک‌تر هستند، احتمال بده به خاطر این که عمرشان از تو کمتر است، کمتر از تو گناه کرده باشند و آن‌ها هم از تو بهترند. با این وصف، با چشم احترام به کل نگاه بکنید و بگویید همه بهتر از من هستند؛ همه.

## ادامه داستان انفاق ارثیه

سوال کردم از این راننده کامیون که خدا رحمتش کند، گفتم این آقایی که با لباس کهنه وارد مجلس شد، همه برای او بلند شدند حتی امام جمعه، این کیست؟ گفتند این پسر اولین تاجر این شهر است؛ سی سال پیش پدرش از دنیا رفت؛ سهم ارث این پسر که سه تا برادر بودند و دو تا خواهر -این مطلبی که من می‌گویم، برای سی سال قبل است، بیست سال



قبل برادرش مرده است- پنجاه سال پیش بیست میلیون تومان شد. این پسر مغازه داشت، خانه هم داشت، زن هم داشت، بچه هم داشت، برادر خواهرها هم آدم‌های خوبی بودند، خیلی راحت نشستند و بی‌اختلاف، بی‌گفتگو با رعایت حلال و حرام خدا ارث را تقسیم کردند؛ پدر هم وصیت داشت. این آدم‌ها به من گفتند آن زمان، یعنی مثلاً بیست سال پیش از پیروزی انقلاب، این بیست میلیون تومان را که گرفت گفت خدایا من که هیچ چیزی کم ندارم در زندگی؛ مغازه دارم، درآمد دارم، یک خانه هفتصد متری دارم- من رفتم خانه‌اش را دیدم، کهنه بود- زن دارم، بچه دارم، این بیست میلیونی که تو به پدر من دادی و به صورت نعمت ارث به من رسیده است، من نیازی به آن ندارم، این را می‌خواهم با خودت معامله کنم. گفت بخشی از این پول را برداشت رفت مشهد؛ رفت و به طلبه‌هایی چهار پنج تا مدرسه قدیمی طلبه‌ها، به تک تک می‌گفت چه کتاب‌هایی احتیاج داری که پول نداری بخری؟ می‌گفت من این ده تا کتاب را می‌خواهم، ندارم؛ می‌گفت این پول ده تا کتاب، این پول بیست تا کتاب، این برای پانزده کتاب. یک بخشی را آن‌جا داد و برگشت در شهر. آن زمان ماشین نداشتند، مردم کم ماشین داشتند، این یک دوچرخه داشت؛ من به آن شهر رفتم، هنوز آن دوچرخه را داشت سوار می‌شد، دوچرخه عمرش پنجاه سال بود؛ گفت سوار دوچرخه شد، این طرف شهر، آن طرف شهر، جنوب شهر، شمال شهر، خانواده‌های فقیر را شناسایی می‌کرد، در می‌زد، پدر می‌آمد دم در؛ چند تا دختر داری؟ دو تا، شوهر دادی؟ خیلی دلم می‌خواهد شوهر بدهم، خواستگار برای آن‌ها هم می‌آید، پول ندارم، می‌گفت مشکلی نیست، هر دخترت چه قدر خرجش است؟ آن زمان پنج هزار تومان؛ این پنج هزار تومان، ده هزار تومان؛ می‌رفت و می‌گشت خانه‌هایی که یک خرده خرابه بود، در می‌زد و به صاحب‌خانه می‌گفت چرا تعمیر نمی‌کنی؟ سقف می‌آید روی سر بچه‌هایت؟ پول ندارم؛ می‌گفت فردا بتا و کارگر می‌آورم، خودم هم پول‌شان را می‌دهم، کاری به این‌ها نداشته باش؛ خانه تعمیر می‌شد. سه چهار سال طول کشید تا بیست میلیون تومان تمام شد. گفتم الان در مغازه می‌رود تا بروم ببینمش؟ گفتند نه، اما خانه‌اش می‌توانی بروی؛ گفتم الان روزها چه کار می‌کند؟ مغازه نمی‌رود؟ گفتند یک مقدار اجاره می‌گیرد، به اندازه خرج خودش

و زنش، چون بچه‌ها شوهر کردند و زن گرفتند و رفتند، با یک زندگی بسیار ساده. صبح که از خانه بیرون می‌آید، تمام مردم این شهر او را می‌شناسند؛ یک خورجین پشت دوچرخه‌اش است که به نوبت از شنبه تا پنج‌شنبه -مثلاً شنبه نوبت این خیابان است- مغازه به مغازه می‌رود؛ مردم هم او را دوست دارند. به مغازه دارها می‌گوید خورجین خالی است، آن‌ها هم تا نماز ظهر در خورجین پول می‌ریزند؛ از چهار بعدازظهر تا نماز مغرب و عشاء، پول حسابی در خورجین جمع می‌شود. یک شنبه نوبت آن خیابان است، دو شنبه نوبت دیگری. گفتند سی سال است با این دوچرخه فقط می‌رود برای آبرودارها گدایی می‌کند، کاری دیگر هم نمی‌کند.

### تشویق به کار خیر، مصداق امر به معروف

اصلاً آدم این‌ها را می‌بیند، هم از خودش خجالت می‌کشد و هم زنده می‌شود؛ ببینید این را می‌گویند امر به معروف؛ امر به معروف داد کشیدن نیست، فحش دادن نیست، در سینه زدن نیست؛ امر به معروف یعنی خیر را به مردم تشویق کردن که انجام بدهند، همین. زبانی که خدا به ما داده است، نداده است؟ یک خرده این زبان را خرج خدا بکنیم؛ پدرمان را تشویق به کار خیر کنیم. به بعضی خانم‌ها ارث زیادی می‌رسد و جمع می‌کنند؛ بعضی خانم‌ها شغل‌های پردرآمدی دارند؛ یک میلیون، دو میلیون، سه میلیون می‌گیرند، یک عروس را آرایش می‌کنند؛ غیر از محرم و صفر روزی دو سه تا عروس را که آرایش کنند، پنج میلیون و شش میلیون می‌گیرند؛ دکتر هست روزی شش تا جراحی دارد، سی میلیون می‌گیرد؛ ما این افراد را که می‌شناسیم، تشویق به کار خیر بکنیم.

### درخواست از پزشک نخبه

یک دکتری امروز آمده بود منزل ما؛ دکتر نخبه‌ای است، خیلی نخبه است! یک بار هم در تلویزیون در حال جراحی دیدمش؛ ده برنامه را اختراع کرده است. ظهر شد؛ از بیمارستان زنگ زدند، سه تا عمل داری؛ گفتم آقای دکتر برو؛ گفت نه، صدای اذان می‌آید، من نماز را با تو به جماعت می‌خوانم و می‌روم به کارم می‌رسم. گفت مریض اولم بیماری قند دارد، گفتند باید پایش را قطع کرد، ولی من یک اختراعی کردم که رگ‌های گرفته‌ای که پا را



سیاه می‌کند درمان می‌کند؛ الان می‌روم نیم ساعته پایش را باز می‌کنم، قطعش هم نمی‌کنم و پا خوب می‌شود. بعد به من گفت من درآمد خوبی دارم؛ هر چه فقیر به بیمارستان می‌آید، من پشتیبانی اش می‌کنم؛ هر چه بیمارستان از ابزار لازم کم دارد، من خودم می‌خرم و می‌گذارم؛ گفتم، برای چه این کار را می‌کنی؟ گفت من یک معامله با خودم و زن و بچه‌ام دارم و یک معامله هم با آن کسی که خلقم کرده است. بعد به من می‌گفت من چه کار کنم؟ گفتم تولیدمثل؛ این همه دکتری که با آن‌ها سروکار داری تشویق‌شان کن، مثل خودت بشوند؛ این هم امر به معروف است.

### دیوان واعظ قزوینی

من این را در منبر گفتم، شاید در سخنرانی‌های تلویزیون شنیده باشید؛ چهل سال پیش که قم بودم و طلبه بودم، یک روز به تهران آمدم، آن وقت آن خیابانی که از مجلس می‌رفت -مجلس شورای ملی می‌گفتند- تا آخر یک خیابانی بود که اوایلش، بیشتر کتابفروش‌های عمده تهران آن‌جا بودند. من پیاده داشتم می‌رفتم؛ پیش از انقلاب ما طلبه‌ها خیلی خوب بودیم، هیچ کس به ما فحش نمی‌داد، پیاده می‌رفتیم و می‌آمدیم؛ کراواتی، فکلی، آستین کوتاه سلام می‌کردند، احترام می‌گذاشتند، اما الان فحش‌خورمان زیاد شده است؛ دوستان طلبه، روحانی، واعظ، پیش نماز می‌گویند که خیلی به ما بد و بیراه می‌گویند، البته من تا حالا از کسی فحش نخوردم، نمی‌دانم چرا؟ به من فحش هم نمی‌دهند؛ پیاده داشتم می‌رفتم، رسیدم به یک کتابفروشی که کتابفروشی خیلی مشهوری بود، غیر از امیرکبیر؛ دیدم که پشت ویتروینش چند تا کتاب شعر است؛ من هم خودم به شعر خیلی علاقه داشتم، آن زمان هم در واقع همین‌طور بود، من چهار هزار بیت شعر حفظ بودم، در شکل‌های مختلف؛ قصیده، قطعه، نصیحت، رباعی، دوبیتی؛ بر اثر این حفظ زیاد شعر، خودم هم شاعر شدم؛ دیوانم که هزار و چهل صفحه است، چند بار چاپ شده. چشمم به یک کتاب قطور افتاد که روی آن نوشته بود "دیوان واعظ قزوینی"؛ گفتم این واعظ قزوینی چه قدر قدرت شعری اش قوی بوده که دیوانش نزدیک هزار صفحه است و چاپ هم شده است؛ این خریدنی است.



## خریدن کتاب

این داستان کتاب خریدن‌ها هم خیلی داستان‌های جالبی است؛ هنوز من را در تلویزیون نشان نداده بودند؛ یک کتاب خودم نوشته بودم، هفت هشت بار چاپ شده بود، خیلی کتاب خوبی بود، به آن علاقه داشتم اما نداشتند. در خیابانی از خیابان‌های تهران دیدم، این کتاب را یکی از کتاب‌فروش‌ها دارد؛ رفتم جلو سلام کردم، گفتم آقا این کتاب را به من لطف می‌کنید؟ گفت آقا شیخ! تو پول این کتاب را نداری، مزاحم ما هم نشو، برو، این کتاب بیست تومان است؛ آن زمان بیست تا تک تومان بود؛ گفتم آقا من بیست تومان دارم که به تو بدهم، گفت اگر داری که باشد؛ کتاب را گرفتم و پول را به او دادم و به او گفتم یک بار اسم روی این کتاب را برای من می‌خوانی؟ گفت آره، خودت مگر بلد نیستی بخوانی؟ سواد نداری؟ خب بخوان؛ این کتاب را چه کسی نوشته است؟ گفتم حالا تو اسمش را بخوان؛ خواند، گفتم خودم هستم، گفت که بیست تومانی‌ات را پس بگیر؛ گفتم نه نمی‌خواهم، برای خودت. من رفتم در این کتاب‌فروشی و گفتم که اجازه می‌دهید من این کتاب در ویتترین را نگاه کنم و بعد بخرم؟ گفت بله، خودم به شما کتاب را می‌دهم؛ کتاب را که داد، به قول لات‌های تهران - قدیمی‌های‌شان البته، لات‌های الان را نمی‌شناسم، لات‌های الان ارزشی ندارند، لات‌های قدیم تهران واقعاً پرقیمت بودند؛ محرم و صفر که خیلی‌های‌شان پای منبر خودم بودند؛ لات‌هایی که اسم‌شان می‌آمد، مردم رنگشان می‌پرید، اما محرم و صفر چنان تواضع به ابی‌عبدالله علیه‌السلام داشتند که تمام‌شان هم عاقبت به خیر شدند و مردند - چوب انداز کتاب را باز کردم - این را بیشتر برای برادرانی که سن بیشتری دارند می‌گوییم، جوان‌ها هنوز به مرز از کوره در رفتن و عصبانیت خیلی نرسیده‌اند، اما ماها که سن مان بالا رفته، زود از کوره در می‌رویم، زود عصبانی می‌شویم؛ این را برای هم‌سن‌های خودم و یک خرده پایین‌تر از هم‌سن‌های خودم می‌گوییم - کتاب را که باز کردم، دیدم شعری آمد، بستم گفتم آقا نمی‌خواهم، گفت به سلامت؛ دیدم این یک خط شعر به تمام هزار صفحه‌اش می‌ارزد، تک بیتی هم بود: واعظا! اگر چه امر به معروف واجب است، واجب هم هست، چون امر به معروف مردم را وادار به کار خیر





می‌کند، مردم مورد توجه خدا می‌شوند؛ امر به معروف خیلی از مشکلات مردم را حل می‌کند، کاری که همان پیرمرد دوچرخه سوار می‌کرد؛ با محبت مردم را وادار به انجام کار خیر می‌کرد؛ واعظا اگر چه امر به معروف واجب است، طوری بکن که قلب گنه‌کار نشکند؛ این امر به معروف است.

### روش بیدار کردن بچه‌ها برای نماز صبح

بچه‌ها صبح بد بلند می‌شوند، مخصوصا در این بهار خواب‌شان سنگین است. کار خود من را بکنید؛ می‌خواهید بچه‌تان از خواب بلند شود و نماز بخواند، بنشینید کنار متکایش؛ اول یک خرده با دست‌تان با موهایش، با صورتش، بازی کنید، نوازشش کنید، در حین انجام این کار یک دفعه چشمش را باز می‌کند و دوباره می‌خوابد، بعد یواش یواش دوباره شروع کنید به نوازش، اسمش را ببرید، پسر است، مثلا حسین جان! دختر است، مثلا شیما جان! فاطمه جان! زینب جان! اسمش را که می‌برید، بیشتر چشمش را باز می‌کند، بعد دیگر یواش یواش خواب از سرش می‌پرد؛ به او بگویید دارم سفره را می‌اندازم، مربا گذاشتم، پنیر گذاشتم، گردو گذاشتم، کره گذاشتم؛ بچه است دیگر، پانزده شانزده سالش است، همه این نعمت‌ها را خدا ساخته است برای تو، بلند شو و دو رکعت نماز به عنوان شکر نعمت‌های خدا بخوان و بعد بخواب، وقت مدرسه دوباره بیدارت می‌کنم، صبحانه بخور و برو، تا دم در هم دنبالش برو، سرویسش که رسید بغلش کن، ماچش کن و هر روز همین کارها را بکن؛ آن وقت ببین اگر این بیرون به تور نامردهای هرزه خورد؛ نمی‌خورد. وقتی از محبت و احترام و نوازش سیراب بشود، جذب خانه می‌ماند، نیازی ندارد که کسی به او بگوید قربانت بروم؛ ده مرتبه در خانه پدر به او می‌گویند قربانت بروم؛ چه نیازی دارد دیگری بگوید که جذب او بشود و بعد هم آلوده به گناه بشود؛ این هم یک نشانه شیعه است.

### پایبندی به دین با دعوت صحیح

هفت هشت سال پیش در ایام فاطمیه، من در امیرآباد شب منبر دعوت داشتیم؛ با تاکسی داشتیم می‌رفتم؛ خیابان شلوغ بود؛ تاکسی گفت من این خیابان‌های فرعی و کوچه پس

کوچه‌ها را بلد هستیم، بروم؟ گفتم برو؛ یک کوچه را اشتباه رفت، بن بست بود؛ دو تا جوان شدید داشتند با هم دعوای محبتی می‌کردند؛ یکی از آن‌ها داشت به آن یکی می‌گفت، مسجد نزدیک است بیا ببرمت - یک آقای صحبت می‌کند هم زبان خودمان است، حرف‌هایش هم حرف‌های خودمان است - گفت من نمی‌آیم؛ گفت تو غلط کردی که نمی‌آیی! باید بیایی؛ باز هم گفت نمی‌آیم؛ گفت پدرت را درمی‌آورم؛ دوباره گفت نمی‌آیم؛ گفت گوشت را می‌گیرم و می‌کشم و می‌برم؛ به راننده گفتم که این جوان دلش برای جوان دیگری می‌سوزد؛ این دین‌دار است، می‌خواهد او را هم مثل خودش کند، دارد راه را اشتباه می‌رود؛ نگه دار من پیاده بشوم، به آن جوان که دارد فحش می‌خورد بگویم: آقا! آن آقای که می‌خواهد تو را ببرد پای منبرش من هستم، دستت را بده به دست خودم، ماشین هم هست ببرمت؛ این دیگر پابند دین می‌شود، من از این مشتری‌ها زیاد داشتم.

### داستان منبر استاد انصاریان در انگلستان

من انگلستان منبر دعوت داشتم؛ روز اول دیدم دوازده نفر پای منبر هستند؛ به دعوت‌کننده گفتم چرا این قدر جمعیت کم است؟ تو منبرهای تهران من را دیدی؟ گفت آره؛ گفت اصلاً نگران نباش ما قبل از تو هم شش تا آخوند دیگر دعوت کردیم، آن‌ها شش تا جمعیت داشتند، برای تو از همه زیادتر است، یک وقت ناراحت نشوی؛ گفتم نه من چشمم جمعیت ندیده که نیست، دلم می‌سوزد، من شش هزار کیلومتر راه را آمدم، چرا نمی‌آیند؟ نمی‌توانید مردم را بیاورید؟ گفت چرا، در سایت زدیم، اطلاعیه دادیم؛ گفتم ناراحت نباش، من خودم برای شما جمعیت می‌آورم. روزها از منبر که قبل از نماز مغرب و عشا تمام می‌شد، درجا نماز را می‌خواندند و می‌آمدیم بیرون. من روزها که می‌آمدم بیرون، سر چهار راه با این دو سه تا جوانی که پای منبر بودند می‌ایستادم، هر جوان ایرانی یا یک غیر جوان می‌آمد و رد می‌شد، با این‌ها آشنا بود، سلام می‌کرد، من به او می‌گفتم که کجا می‌روی؟ این اصلاً برایش خیلی مسأله جدید بود که یک آخوندی که تا حالا ندیده، به این راحتی به او بگوید کجا می‌روی آقا؟ جواب داد می‌روم خانه؛ می‌گفتم بابا دو دقیقه بیا وایسا حرف بزنی، یک عشقی به هم برسانیم؛ همین جور اضافه، اضافه، اضافه شدند؛



بالاخره بچه‌ها به من گفتند به دو سه تا از آن‌هایی که اصلا عادت شدید به کاباره داشتند، ما رفتیم گفتیم که یک هم‌چنین جلسه و منبری هست؛ در هر صورت شب هفتم هشتم، بانی جلسه به من گفت من دارم بین سیصد و پنجاه تا چهارصد نفر را شام می‌دهم. با امر به معروف و با محبت دوازده تا شدند چهارصد تا؛ این چهارصدتا مراجعات عجیبی به من داشتند؛ خیلی از آن‌ها می‌گفتند، ما از زمانی که آمدیم لندن تا حالا، دیگر نماز یادمان رفته است، اصلا نمی‌دانیم نمازها چند رکعت است. جای‌تان هم خالی، من دیگر هر شب آن اتاقی که برایم گرفته بودند نمی‌رفتم، هر شب بیرون می‌آمدم و یکی از این جوان‌ها می‌گفت حاج آقا برویم خانه ما؟ من هم می‌گفتم برویم آقا. مثلا به شش تا از رفیق‌هایش می‌گفت آقا دارد به خانه ما می‌آید، برویم خانه ما؛ سخت هم بود، چون تا صبح من را بیدار نگه می‌داشتند، همه شب را بگو بخند می‌کردیم. اما من خوشحال از لندن برگشتم، چرا که خدا صد تا رفیق به رفیق‌هایش اضافه شد؛ صد نفر نمازخوان شدند؛ بعضی‌های‌شان پول به من دادند و می‌گفتند این پول را ببر ایران خرج کار خیر کن؛ همان پول‌هایی که می‌رفت کاباره خرج می‌شد؛ این یک علامت شیعه است. یک «یامرون بالمعروف» شیعه، دیگران را وادار به کار خیر می‌کند.

### نهی از منکر

﴿وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾؛ عین امر به معروف، نهی از منکر هم می‌کند؛ جالب است! یعنی با دل‌سوزی کامل آن‌هایی که عادت به گناه و بدی دارند، این‌ها را از گناه می‌بزد و پاک می‌کند. یک روحانی بود که خیلی در امر به معروف و نهی از منکر هنرمند بود؛ به من گفت، یک لات عجیب و غریبی به تور من خورد؛ به او گفتم هیچ کاری از تو نمی‌خواهم الا نماز؛ صبح‌ها، ظهرها، شب‌ها هفده رکعت که خیلی وقت زیادی نمی‌خواهد، بخوان؛ گفت پول می‌گیرم و می‌خوانم؛ گفتم چه قدر به تو بدهم؟ گفت هر زمان بیست و چهار ساعته، دو تومان؛ دو تا تک تومان بده، من نماز می‌خوانم. بعد از دو سه ماه گفتم نمازها را ادامه



می‌دهی؟ گفت نه، چون دو تومان پول کمی بود، بی‌وضو نماز می‌خواندم؛ نمی‌ارزید من دو تومان بگیرم بروم بشینم شیر را باز کنم دست و صورتم را بشورم؛ گفتم پنج تومان به تو می‌دهم؛ گفت این شد کار؛ بعد هم نماز خوان شد و خودش آمد گفت که وضعم خوب است. کسی مشکل دارد به من بگو من به او پول بدهم؛ این نهی از منکر است.

## دعا

دیشب خیلی گریه کردید؛ خود من هم هنوز از کمیل دیشب بیرون نیامدم؛ چند تا دعا بکنم؛: خدایا! ما را در اجرای برنامه‌های دینت، بین خانواده‌مان و مردم، همراه و هم شکل ائمه علیهم‌السلام قرار بده که کسی از طریق ما از دین بیزار و فراری نشود. خدایا! تقصیرات گذشته ما را بیامرز. خدایا! بهار است و اول سال، دل تمام مسلمان‌ها را به نابودی داعش خوشحال کن. خدایا! زن و بچه‌ها و نسل ما را صالح و شیعه و مومن قرار بده.



جلسہ ہشتم

حکام بہ دیگران



## نشانه‌های شیعه

البته نشانه‌هایی که برای شیعه و مؤمن در قرآن و روایات بیان شده است، نزدیک صد و ده نشانه است که جامع و کامل این نشانه‌ها بعد از رسول خدا ﷺ در وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام طلوع داشت. این نشانه‌ها به دو صورت ذکر شده است؛ یک: به صورت پراکنده مثلاً در آیات قرآن در یک آیه‌ای مثل آیه ۱۷۷ سوره بقره پانزده تا نشانه ذکر شده است. در آیه ۷۱ سوره توبه هفت نشانه و در سوره مبارکه حجرات در یک آیه چهار نشانه. در سوره مبارکه مؤمنون در چند آیه نزدیک به ده نشانه، به صورت جمع یک جا آمده است. افراد ممکن است که بسیاری از این نشانه‌ها را داشته باشند، ولی توجهی به خود نشانه نداشته باشند و در وجود خودشان هم این نشانه‌ها را شمارند. نیازی نیست که آدم در مسیر زندگی شمار نشانه‌هایش را بداند، اما به تدریج می‌تواند با مطالعه و شنیدن، انسان برای خودش آراسته به آن نشانه‌ها بشود؛ برای زن و بچه‌اش، اقوامش و برای مردم، نیاز است که آراسته به این نشانه‌ها بشود؛ به قول قرآن مجید یک منبع مفید می‌شود؛ نجاتش هم فردای قیامت قطعی است، هیچ شکی هم در نجات یافتنش نیست.

### اعتبار شرعی خواب

من اهل تعریف کردن خواب روی منبر نیستیم، مگر خوابی را که با آیات قرآن یا روایات موافق بینیم. این را هم به شما یاد بدهم که قرآن فی الجمله خواب را قبول دارد، بالجمله قبول



## حقیقت و وظایف شیعه

ندارد؛ «بالجمله» یعنی هر خوابی را که هر کسی می‌بیند، این را قبول ندارد، اما این خواب‌ها را «فی الجمله» قبول دارد، یعنی یک خواب‌هایی هست که انعکاس خوبی‌های خود انسان است؛ خواب‌هایی هم هست که خبر از انجام گرفتن یک سلسله واقعیات دارد. مثلاً شاه مصر هفت گاو لاغر و چاق، گیاهان خوشه‌دار سرسبز و خشک را خواب دید؛ به متخصصین خواب گفت، هیچ‌کدام تعبیر آن را بلد نبودند؛ به شاه مصر گفتند این نوع خواب‌ها از قبیل خواب‌های پریشان است؛ یا بدخواب شدی، یا شب زیاد خورده بودی، یا اعصابت خراب بوده که این خواب را دیده‌ای، اما وقتی که نماینده شاه به زندان آمد و یوسف را پیش شاه آورد، یوسف به خدا فرمود: ﴿وَلِنُعَلِّمَهُمُ تَأْوِيلَ الْأَحَادِيثِ﴾؛ همچنین خداوند به یوسف فرمود: تعبیر درست خواب را خودم به تو یاد داده‌ام؛ خدا می‌فرماید ما علم بی‌معلم هم داریم؛ علم همانی نیست که معلم‌ها به انسان‌ها انتقال می‌دهند، اما علم بی‌معلم علمی است که کسی معلمش نباشد. کنار دروازه کوفه سر بازار، وقتی زینب کبری علیها السلام آن سخنرانی فوق‌العاده اجتماعی، علمی و روانی را کرد، در پایان سخنرانی امام زین‌العابدین علیه السلام به حضرت زینب علیها السلام فرمود، الحمدلله که شما دانشمند هستید، دانشمندی که دانش‌تان را معلم به شما یاد نداده است؛ یعنی عمه جان! قلب شما آمادگی صددرصد برای گرفتن الهامات الهیه را دارد.

### علم طلبگی

ما طلبه‌ها، همه‌مان یک نوع کتاب را می‌خوانیم و تا سر حد اجتهاد همه ما کتاب شریف "لمعه" را می‌خوانیم که هشتاد و دو رشته فقه اهل بیت علیهم السلام در این کتاب است. بعد از این دو تا کتاب، کتاب‌های سطح بالاتری از "مکاسب" شیخ انصاری و "رسائل" شیخ را می‌خوانیم؛ دو کتاب علمی که خواندنش مشکل و سخت است. بعد از این کتاب‌ها، دو جلد کتاب "کفایه" از آخوند خراسانی را می‌خوانیم که از همه کتاب‌های گذشته سخت‌تر است؛ اما یک عده‌ای از ما طلبه‌ها ملا لعتی می‌شویم؛ یعنی هنرمان این شده که الفاظ و معانی این کتاب‌ها را به





ذهن مان انتقال دادیم، ذهن مان جایگاه الفاظ و معانی است، چیز دیگری هم برای ارائه نداریم، اگر هم بخواهیم به کسی چیزی انتقال بدهیم، همان مطالبی را که فرا گرفته‌ایم هنگام تدریس به طلبه‌ها انتقال می‌دهیم؛ درست است؟ اما یک عده‌ای هم در میان ما بودند و الان هم هستند که من آن‌ها را نمی‌شناسم، اما هستند که علم آن‌ها هم معلمی ندارد. نمی‌خواهم خواب نقل کنم، اگر هم خوابی را نقل می‌کنم، از خواب‌های «فی الجملة» است، یعنی خوابی که حقیقت و واقعیت دارد و با آیات و روایات هماهنگ است.

### علت برتری ابن فهد بر علمای دیگر

یکی از علمای بزرگ شیعه که اصالتاً اهل شهر حله عراق است، ایشان معروف به ابن فهد حلی است که یکی از کتاب‌های معروفش "عده الداعی" است. بعد از مرگ ایشان، یکی از علمای بزرگ شیعه جمعی از علمای شیعه را که تا زمان ابن فهد بودند را در یک محل با هم‌دیگر خواب دید؛ ایشان در خواب دیدند که مقام ابن فهد از همه علمای بالاتر است. از ابن فهد پرسید که آیا شما اعلم علمای شیعه بودید؟ گفت نه؛ من مرجع بودم، اما قبل از من هم علمای اعلم بیشتر از من بوده است، بعد از من هم علمای اعلم دیگری خواهد آمد. آن عالم از ابن فهد پرسید: پس این مقام را شما از کجا به دست آورده‌ای؟ ویژگی و خصلت اول مؤمنان را در همین آیه‌ای که هر شب مورد بحث است، آورده است؛ منظور آیه **﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾**؛ این یکی از علامت‌های مؤمنان در این آیه است که شیعه‌ها نسبت به هم‌دیگر محبت دارند و به هم‌دیگر کمک می‌کنند؛ کلیدی هستند که مشکلات یک‌دیگر را حل می‌کنند؛ به دنبال کارگشایی برای مردم می‌دوند و تلاش می‌کنند درد مردم را دوا می‌کنند؛ درد مردم را می‌گویند. ابن فهد پاسخ داد این مقامی که به من داده‌اند که مقامی بالاتر از همه علمایی است که قبل از خودم تا حالا بوده‌اند، برای این بوده که من مشکلات مردم را با زبان، با آبرو، با پول گرفتن از مردم حل می‌کردم؛ این خیلی خصلت بالایی است.



برادران و خواهرانم! در مقابل مشکلات مردم، مشکلات خانوادگی و اقتصادی و اداری که در حال حاضر در ادارات کم نیست، بلکه دریاوار است، بی تفاوت نباشید.

### جزای ظلم به مومن

قوانین پیچیده است، مردم هم به خوبی قانون شناس نیستند، قطعاً به مشکل برمی خورند، عده کمی هم هستند که به دادشان برسند و کمکشان کنند؛ آدم وقتی که می خواهد به داد کسی برسد، باید مؤمن، شیعه و مهربان باشد، خدا و قیامت را هم باور داشته باشد. گاهی انسان برای کمک گرفتن به جایی مراجعه می کند که می توانند مشکل آدم را حل کنند، اما می گویند برو ده روز دیگر بیا؛ وقتی هم که آدم می خواهد شرح حال بکند و از آن ها بخواهد که حالا کمکش کنند، به نگرهبان دم در می گویند او را بیرون بیندازید. در روایات اصول کافی بخشی است که می گوید تو آدمی که به مؤمن و به شیعه و به مظلوم فشار می آوری و می گویی او را به بیرون بیندازید، در قیامت خدا به ملائکه خودش می گوید از داخل مردم او را دریاورید و در جهنم بیندازید.

### تفاوت عمل مسلمانان با دستورات دینی

اما اگر شما به کسی مراجعه کردید و دیدید که فردی می تواند مشکل دیگری را حل بکند، اما این کار را انجام نمی دهد، یقین بدانید که این فرد دین ندارد و هم چنین خدا و قیامت را هم قبول ندارد، رحم و مروت بر کسی را هم دارا نیست؛ آن وقت باید با وجود چنین افرادی در مشکلات بمانی و بسوزی؛ این جا هم نمی توانی کاری بکنی؛ اما اگر دست از خدا و دین و مسجد، محراب و منبر و محرم و صفر و امام حسین علیه السلام برداری، با داشتن مشکل، آن وقت است که خدا اسمت را گذاشته صابر و درباره تو در قرآن امضا داده است که ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾؛ یعنی ای بنده من، من عاشق تو هستم؛ به مشکلات زیادی برخوردی، اما کسی مشکلات را حل نکرد؟ از من بر نگردی، چون این تو ربطی به خدا ندارد. پول دار و فردی که در



اداره بود؛ مدیر، شهرداری و فرمانداری، دارایی و بیمه مشکل انسان را حل نکرد، این به خدا و ابی عبدالله علیه السلام، به محراب و منبر ربطی ندارد؛ مگر آن‌ها مشکلات را حل نکردند؟!

### سختی‌های اولیای الهی

از همه مشکل‌دارتر در این عالم طبق روایات، انبیا و ائمه طاهرين علیهم السلام بودند. شیعه نیاز به پاسخ مسائلی نسبت به همسرش، نمازش و روزه‌اش و همچنین نسبت به کاسبی‌اش داشت، نمی‌توانست به در خانه امام صادق علیه السلام برود و از امام تعیین شده خدا مساله بپرسد، چون مأمورها او را می‌دیدند و او را از بین می‌بردند. لباس پاره پوره‌ای می‌پوشید و ظرفی چوبی داشت که یا در آن خیار می‌ریخت یا کدو یا ماست یا پنیر؛ امام علیه السلام هم از این موضوع خبر داشت. آن فرد در کوچه‌های مدینه آن ظرف را روی سرش می‌گذاشت و داد می‌زد که ماست داریم، پنیر داریم، کره داریم، بادمجان داریم؛ امام صادق علیه السلام هم با این که خریدی نداشت، در را باز می‌کرد، آن مرد سرش را دم در خانه امام صادق علیه السلام می‌کرد و مأمور هم رد می‌شد، فکر می‌کرد که این فرد از دهات‌های اطراف مدینه است که خیار و کدو و بادمجان به عنوان خرید و فروش با خودش به شهر آورده است. آن فرد از امام علیه السلام می‌پرسید: یا بن رسول الله! این برنامه حلال است یا حرام؟ یا ابی عبدالله علیه السلام! زود جواب من را بدهید تا نفهمند. ائمه علیهم السلام هم مشکل داشتند، آن‌ها هم گاهی در خانه می‌نشستند و برای شیعیان‌شان زار زار گریه می‌کردند، چون گرفتار بودند، اما ادارات بنی‌عباس مشکلات‌شان را حل نمی‌کرد؛ تا می‌فهمیدند شیعه است دو تا گره بیش‌تر می‌زدند، ولی با این حال، غافل از حل مشکل مردم نباشید.

من یک روایت از سیدالشهدا علیه السلام برای شما بگویم؛ خیلی روایت نابی است. همه شما هم که عاشق ابی‌عبدالله علیه السلام هستید. بیشترین امامی که شما از نظر قلبی با او سروکار دارید، امیرالمؤمنین علیه السلام و ابی‌عبدالله علیه السلام است، با بقیه امامان سروکار فرهنگی دارید، یعنی عباداتی که می‌کنید، روش صحیحش برای امام صادق علیه السلام، امام باقر علیه السلام و حضرت رضا علیه السلام است.

این روایت در کتاب "تحف العقول" آمده است. این کتاب بیش از هزار سال قبل، نزدیک به عصر ائمه علیهم السلام نوشته شده است. غیبت صغری از سال دویست و پنجاه و پنج شروع شده و این کتاب خیلی نزدیک به زمان ائمه علیهم السلام است.

### ردّ خدا

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: اگر مشکل داری به شما مراجعه کرد، فرستاده شخص پروردگار است، ردّش نکنید؛ چون ردّ مشکل‌دار ردّ خداست. ناراحت نشوید، اگر یکی آمد گفت من بدهی دارم نمی‌توانم بدهی‌ام را بدهم و آبرویم دارد می‌رود؛ کمکش کنید. البته بدهی‌های معمولی را آدم یک نفره می‌تواند ادا کند، اما یکی می‌آید و می‌گوید من با بیست میلیون تومان زندگی‌ام دارد می‌پاشد، زنم طلاق می‌گیرد؛ این بر عهده مسجدها، حسینیه‌ها، جمعیت‌های خداپاور و قیامت‌باور است که این مشکل را حل بکنند؛ حل کردنش هم لازم است و مستحب نیست.

### کمک با پول ناچیز

یکی از مراجع بزرگ ما که من او را دیده بودم، بسیاری از بزرگان دین ما می‌گفتند که این آدم نزدیک به مقام عصمت است. این از خانه که می‌آمد بیرون، کسی هم دنبالش راه نمی‌افتاد. گاهی من می‌دیدم که داماد یا پسرش با او می‌آید؛ هیچ کس با او نبود. این دو تا جیبش پول بود؛ در مسیر که می‌آمد تا برسد به مسجد، هر کسی که می‌آمد و اظهار حاجت می‌کرد، یک پولی به او می‌داد. یک بار یکی به او گفت که آقا بیشتر این‌ها دروغ می‌گویند، پول نده به این‌ها؛ گفت دروغ می‌گویند؟ گفت بله؛ گفت خدا کند دروغ بگویند، اگر یکی از آن‌ها راست بگوید و من کاری برای او نکنم، قیامت در نجات به رویم بسته می‌شود؛ خدا کند دروغ بگویند. حالا با دروغ ده هزار تومان گرفت رفت؛ این هم بنده خداست؛ حالا با یک دروغ ده هزار تومان هم بخورد، ده هزار تومان حرام نیست، من راضی هستم بخورد.



### کمک به معتاد

الان یک عالمی هست که با من رفیق است؛ من حدود ده بیست روز پیش در حرم ابی‌عبدالله علیه‌السلام او را دیدم. خیلی من دوستش دارم. مردم خوب پول به او می‌دهند، چون می‌دانند که این پولش در مسیر درستی خرج می‌شود؛ واقعاً دوستش دارند. گفت یک بار ده صبح یا نه صبح، من خانه نشسته بودم؛ دیدم در زدند؛ آمدم در را باز کردم و دیدم یک آقای است با لباس و کفش کهنه؛ شصت هفتاد سالش بود؛ قیافه کاملاً تابلو بود که این می‌کشد؛ تابلوی تابلو! خیلی هم این عالم با اخلاق و با محبت است؛ گفت به او گفتم عزیز دلم کاری با من داری؟ گفت جیبم خالی است، می‌خواهم نان بخرم، گوشت بخرم، ستم هم این است، بدنم هم ضعیف است، کار به من نمی‌دهند؛ گفت آمدم در خانه دویست هزار تومان آوردم دم در و با محبت به او دادم و گفتم من را ببخش، الان بیشتر پیشم ندارم؛ -خوشمزه هم هست این عالم- گفت هفت هشت قدم که رفت، گفتم که داداش! رویش را برگرداند و گفت بله؛ گفتم بیا کارت دارم؛ بنده خدا ترسید که می‌خواهم پول را از او بگیرم؛ آمد با گردن کج، گفت کارم داری؟ گفتم آره، می‌خواهم تو را به جدم قسم بدهم که این دویست هزار تومان را حرام نکن؛ جنس سالم بخر بکش؛ جنسی نخر مریضت کند. می‌شود به این پیرمرد کمک کرد، اگر نمی‌شد که خدا مرگش را می‌رساند، چرا نگه داشته و دارد آب و نانش را می‌دهد؟ مگر خدا بلد نیست نفسش را قطع کند؟ بنده‌اش است، یا مریض بوده دکتر به او گفته برو یک ذره تریاک بکش؛ یا نه اشتباه کرد، گرفتار شد و الان نمی‌تواند ترک کند، اگر ترک کند می‌میرد؛ چرا نمی‌شود به او کمک کرد؟ اما جوان معتاد را نه؛ باید بگیرند ببرند بخوابانند و ترک بدهند؛ جوان معتاد ظالم است، خائن است؛ اما پیرمرد معتادی که دیگر نه سر پیاز است و نه ته پیاز، مرگ و حیاتش یکی است، چرا نمی‌شود به او کمک کرد؟ می‌شود کمک کرد.

### کمک کردن و حفظ کرامت

کم ندانید یاری دادن به مردم را، کوچک شمارید یاری دادن به مردم را. در یاری دادن هم قرآن اصرار دارد که منت به کسی نگذارید، نشکنید طرف را، به او نگو که اگر من کمکت

## حقیقت و وظایف شیعه

نمی‌کردم، کمر راست نمی‌کردی، این حرف بسیار بد است؛ احترام او را، شخصیت او را، کرامت او را حفظ کنید. امام باقر علیه السلام می‌فرماید اگر جنسی، پولی، به مستحق دادید و گرفت و رفت، دست خودتان را ببوسید، چون دستی که به مستحق کمک می‌کند، دست خداست؛ این یک ویژگی.

هم‌دیگر را دوست دارند؛ به هم کمک می‌کنند؛ این «هم‌دیگر را دوست دارند» را می‌گوید **﴿وَالْمُؤْمِنُونَ﴾**<sup>۱</sup>؛ در صورتی است که آدم خدا را قبول داشته باشد؛ قیامت را قبول داشته باشد؛ اهل ایمان باشد؛ دل نرم داشته باشد، اگر این نباشد نه؛ دوست ندارد قلب کسی را مگر مثل خودش. **﴿الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ﴾**<sup>۲</sup>؛ پاکان پاکان را دوست دارند، **﴿وَالخَبِيثُونَ لِلخَبِيثَاتِ﴾**<sup>۳</sup>؛ این جور نیست که یک بی‌دین، یک لائیک، یک منافق، یک مشرک، یک کافر، هیچ کس را دوست نداشته باشد، نه؛ خیلی‌ها را دوست دارد، ولی آن کسی که مثل خودش است را دوست دارد، ولی آن کسی که هم‌کیش او نیست، همراهش نیست، هم‌رازش نیست، هم‌فکرش نیست، دوست ندارد.

## علم بی‌معلم

یک علم بی‌معلم هم بگویم که بحث اول منبر را کامل کرده باشم تا بپردازیم به بقیه آیه. در بین ما، خیلی‌ها این کتاب‌ها را می‌خوانند اما یک دلی دارند که پروردگار عالم به آن دل نظر دارد؛ غیر از این کتاب‌هایی که خوانده‌اند، پروردگار با نظری که به آن دل دارد، در دلشان را برای گرفتن علم بی‌معلم باز می‌کند. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: **«الْعِلْمُ نُورٌ»**؛ نه کتاب، نه الفاظ، **«الْعِلْمُ نُورٌ»**؛ خیلی جالب است این روایت! خیلی‌ها هم نقل کردند: **«العلم»**؛ نه کتاب، کتاب که فراوان است؛ من هم همه این کتاب‌هایی که اسم بردم، وقتی طلبه قم بودم

۱. توبه: ۷۱.

۲. نور: ۲۶.

۳. نور: ۲۶.

۴. **«لَيْسَ الْعِلْمُ بِكثْرَةِ الرَّوَايَةِ إِنَّمَا الْعِلْمُ نُورٌ يُقَدَّفُ فِي الْقَلْبِ»**. (منیه المرید ص ۱۶۷).



خوانده‌ام؛ کتاب نیست. شعر نمی‌دانم برای کیست: در سینه بُود آن چه که در سی نبود؛ نه کتاب، نه الفاظ، نه عربی، نه فارسی؛ «الْعِلْمُ نُورٌ»؛ علم نور است و در هر دلی که مورد پسند خدا باشد، خدا قرار می‌دهد؛ درست است؟

### داستان خواب مرحوم میرزا ابراهیم کلباسی

دویست و پنجاه سال پیش دو تا عالم در اصفهان بودند، هر دو در کل شهر مشهور بودند، الان هم قبر هر دوی آن‌ها در کل شهر مشهور است، زیارت‌کن دارند هر دو؛ یکی مرحوم آقا سید محمد باقر شفتی و یکی هم حاج میرزا ابراهیم کلباسی. آن زمان اصفهان دو قسمت بود؛ یک قسمت این طرف رودخانه زاینده رود بود، یک قسمت آن طرف. قسمت آن طرف را فکر می‌کنم از نظر جغرافیایی جنوبی‌اش را می‌گفتند حسین‌آباد؛ قسمت شمالی را می‌گفتند بیدآباد. آقا سیدمحمدباقر در بیدآباد بود، یعنی کل جمعیت بیدآباد متوجه ایشان بود. مرحوم کلباسی در حسین‌آباد بود و کل مردم آن منطقه متوجه ایشان بودند. الله اکبر از این ایمان، این دو تا عالم عاشق هم‌دیگر بودند؛ آن کسی که مؤمن است، اصلاً به ذهنش نمی‌آید که او از من مرید بیشتر دارد، من بیشتر دارم، من موقعیتم بالاتر است، او بالاتر است؛ این‌ها یک مشت چرندیات شیطانی است. هر دو برای خدا دارند کار می‌کنند، برای خدا دارند عملگی می‌کنند، هر دو برای دین خدا دارند زحمت می‌کنند، توجهی به این شئون پوک و پوچ ندارند اصلاً. این را خود مرحوم کلباسی نقل کرده که شفتی برای درس من مرجع بزرگی بود، دریای علم بود. می‌فرمودند من یک مشکل بسیار سنگین علمی برایم پیش آمد؛ با مطالعه، با فکر حل نشد؛ گفت این قدر غصه می‌خوردم که چرا این مشکل علمی برای من حل نمی‌شود؛ یک شب پیغمبر ﷺ تا امام عصر علیه السلام را خواب دیدم که در یک جلسه جمع هستند و آقا سید محمد باقر شفتی عالم اصفهان در بیدآباد در این جلسه نشسته است و صدیقه کبری علیه السلام هم به خاطر این که ایشان سید است، محرم نامحرمی را با ایشان رعایت نمی‌کند، اولادش است؛ من که وارد شدم صدیقه کبری علیه السلام در پوشش قرار گرفت؛ این اخلاق اولیای خداست.

## حقیقت و وظایف شیعه

زن خود را به مردان غریبه و به نامحرمان نمایش نمی‌دهد؛ این اخلاق مریم علیها السلام است؛ اخلاق خدیجه علیها السلام است؛ اخلاق زینب علیها السلام است؛ آن‌هایی که آرایش می‌کنند و لباس‌های آن‌چنانی می‌پوشند و از خانه بیرون می‌روند برای نمایش دادن خود، پروردگار در سوره احزاب می‌گوید این‌ها تیپ جاهلیت قبل از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله هستند؛ یعنی وزن‌شان با بت‌پرست‌ها یکی است، تمام زن‌هایی که این‌گونه هستند؛ این متن قرآن است. من اصلاً به عمرم فکر نمی‌کنم روی منبر -پنجاه سال است- از خودم تا حالا چیزی به مردم گفته باشم؛ این از افتخارات دوره عمر من است. من اصلاً بافنده نبودم؛ بافتن هم بلد نیستم؛ یا قرآن بوده، یا اهل بیت علیهم السلام بوده، یا مسائل علمی بوده، یا مسائل جهان طبیعت بوده است. کلباسی می‌گوید گفتم که پرونده علم پیش فاطمه علیها السلام زهرا علیها السلام است؛ من این مشکل علمی را بروم از ایشان بپرسم؛ -ایشان هم در حجاب کامل بودند- آمدم زانو زدم، سلام کردم: السلام علیک یا فاطمة الزهرا! گفتم خانم! خدا علم بدون مرز به شما داده است، من این مشکل علمی را دارم، این را برای من حل می‌کنید؟ فرمود از فرزندم آقا سیدمحمدباقر بپرس. گفت من خیلی تعجب کردم که در عالم خواب، این که فاطمه علیها السلام زهرا علیها السلام من را حواله داد به آقا سیدمحمدباقر شفتی در بیدآباد؛ در خواب فکر کردم که سیدمحمدباقر شفتی علم فوق‌العاده‌ای دارد، نشان نمی‌دهد؛ رویم را کردم به آقا سیدمحمدباقر و پرسیدم؛ به قدری زیبا برای من حل کرد که یک آرامش عجیبی برای من آمد؛ مسئله حل شد. کلباسی می‌گوید صبح که آفتاب طلوع نکرده بود، گفتم از حسین‌آباد بروم بیدآباد خدمت سید. سوار بر مرکب حیوانی شدم آمدم؛ در خانه سید باز بود، طلبه‌ها داشتند می‌آمدند برای درس؛ هنوز شروع نشده بود که من هم وارد شدم؛ سید من را دید از جا بلند شد؛ من را در آغوش گرفت؛ من را بالای دست خودش نشانده؛ گفتم که زحمت‌تان شد از حسین‌آباد تا این‌جا؛ گفتم نه، من هم برای زیارت شما آمدم، هم یک مسأله پیچیده علمی دارم که حل نبوده است، خدمت شما آمده‌ام؛ صورت مسأله را بگویم حل کنید؟ فرمود نصف شب دیشب، کنار مادرم زهرا علیها السلام برایت حل کردم. این علم بی‌معلم است. چه کار کنیم علم بی‌معلم پیدا کنیم؟ همه





گناهان را باید ترک کنیم، هیچ راه دیگر ندارد؛ با نماز و با روزه، علم بی‌معلم گیر نمی‌آید. ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾<sup>۱</sup>؛ اگر از همه گناهان ظاهری و باطنی اجتناب و دوری کنید ﴿وَيُعَاذُكُمْ اللَّهُ﴾<sup>۲</sup>؛ خود من می‌شوم معلم شما؛ این متن قرآن است؛ این صریح کتاب خداست.

### مسئولیت مسلمانان نسبت به هم

حال برگردم به آیه؛ یار یک‌دیگر باشیم؛ مراجعه‌کننده را رد نکنیم. مردم عزیز! پول‌های زیاد اضافه را نگه ندارید. درباره پول‌های اضافه مانده‌ای که صاحبانش از دنیا می‌روند، خدا دو بار به صراحت در سوره آل عمران و توبه، به آن پول‌دار، وعده قطعی عذاب جهنم داده است. این نشود که پول‌های من دسته بماند، مرد برود یک گوشه، زن برود یک گوشه، چون دخترشان جهیزیه ندارد، دو سال است عقد کرده است، مدام زار بزنند؛ نمی‌شود که دل‌ها بسوزد و من از دست خدا فراری باشم؛ نمی‌شود. خدا همه ما را پیونددار با هم خلق کرده‌است، «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»<sup>۳</sup>؛ شما همه نسبت به هم مسئول هستید، همه؛ از هیچ کاری هم دریغ نکنید؛ اصلاً آدم حال پیدا می‌کند؛ پیش خدا از هیچ کاری دریغ نکنید؛ و لو یک لیوان آب خوردن دست یکی دادن؛ و لو یک سلام با محبت به یکی داشتن؛ و لو یک نگاه با محبت به کسی انداختن؛ این محبت عجیب است که در روایات مان است؛ دو تا شیعه که به هم می‌رسند، قوم و خویش هم نیستند، از شوق هم‌دیگر، هم‌دیگر را که بغل می‌گیرند، پیغمبر ﷺ می‌فرماید وقتی که دارند جدا می‌شوند، گناهان هر دوی‌شان از آن‌ها جدا می‌شود؛ این دین ماست؛ دین خیلی خوب است. ﴿بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾<sup>۴</sup>؛ حرفم تمام.

۱. بقره: ۲۸۲.

۲. بقره: ۲۸۲.

۳. بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۳۸.

۴. توبه: ۷۱.

## روضه کربلا

من کربلا که می‌روم خیلی اذیت می‌شوم، برای این که آن محیطی که صحن است و گنبد است و بارگاه است، آن چه که من روی منبرها روضه خواندم، همه آن جا اتفاق افتاده است، در همان محوطه. وقتی آن جا می‌روم، انگار درها و دیوارها همه کنار می‌رود و من جریانات را دارم می‌بینم، اتفاقات را دارم می‌بینم؛ خیلی سخت است، نمی‌توانم هم زیارت بخوانم؛ مدام به این و آن اشاره می‌کنم؛ مثلاً به یک جای حرم می‌گویم این جا بود روی سینه‌اش نشستند؛ نمی‌توانم؛ نشده تا حالا یک مفاتیح بردارم زیارت بخوانم.

امام علیه السلام رفت؛ اما چه حالی به زینب کبری علیها السلام دست داد؟ ما نمی‌فهمیم؛ امام علیه السلام از جلو دارد می‌رود، زینب کبری علیها السلام کنار خیمه است، دارد طرف میدان را نگاه می‌کند.

جلسه نهم

دست‌گیری از بدان



# بهترین زندگی

پاک‌ترین زندگی و مفیدترین در این دنیا با همه عوارضی که داشته و پیشامدهایی که بوده، مشکلاتی که رخ نشان می‌داده، تنگناهایی که به وجود می‌آمده، زندگی انبیای خدا و ائمه طاهرين علیهم‌السلام و زندگی شیعه واقعی است.

در زمینه زندگی شیعه، آیاتی در قرآن کریم و در روایات بسیار مهمی از اهل‌بیت علیهم‌السلام داریم. اگر سوال بفرمایید چرا پاک‌ترین زندگی در این کره زمین و مفیدترین و سالم‌ترین زندگی انبیا و ائمه علیهم‌السلام و شیعه است؟ پاسخش این است که این طایفه کاملاً اعمال و رفتار و اخلاق و کرداری که خداوند مهربان دوست داشته از انسان صادر بشود، فقط آن‌ها را در زندگی تحقق می‌دهد؛ یعنی این معرفت را داشته‌اند که خدا چه چیزی را دوست دارد، همان را انجام می‌دادند و می‌دانستند خداوند متعال هیچ نیازی به این همه خوبی‌هایی که این‌ها انجام می‌دهند ندارد.

## عدم انتفاع خداوند از اعمال انسان‌ها

این جمله امیرالمؤمنین علیه‌السلام است: «وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مَنْ أَطَاعَهُ!»؛ خدا از خوبی‌های بندگانش، عبادات بندگانش، درست‌کاری‌های بندگانش سود نمی‌برد؛ پس سود این همه خوبی‌ها، درستی‌ها، عمل پاک، اخلاق پاک، کجا می‌رود؟ گیر چه کسی می‌آید؟ خودش در

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح) ص ۳۰۳.



قرآن می‌فرماید: ﴿لَا نَفْسٌ كُفْرًا﴾؛ گیر خودتان می‌آید؛ چون من برای شما دو تا زندگی قرار دادم؛ از ازل اراده حق بر این بوده است و کسی هم جلوی اراده‌اش را نمی‌تواند بگیرد؛ هیچ کس نمی‌تواند رأی خدا را برگرداند.

### دعای غیرمقبول

دعاهایی هم هست که اصلاً به هیچ عنوان مستجاب نمی‌شود؛ مثلاً یکی بیاید به پروردگار بگوید خدایا به آن نبودی که قبل از آفرینش من بوده که هیچی نبوده، من را برگردان؛ قبول نمی‌کند؛ یعنی هیچ کسی را که دارای وجود است، به عدم بر نمی‌گرداند؛ چون بی هدف که خلق نکرده است، بازیگر هم که نیست؛ حکیم است؛ عالم است؛ عادل است؛ رحیم است. ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِينَ﴾؛ من در آفرینش آسمان و زمین و هر چه بین این دو تا است، بازیگر نبودم؛ من در آفرینش قصد بازی و شوخی نداشتم؛ کار من براساس علم است؛ رحمت است؛ عدالت است؛ این دعا را مستجاب نمی‌کند که من را به آن نبود برگردان؛ نه، بر نمی‌گرداند؛ از این دعا باید گذشت. اگر کسی به پروردگار بگوید من را آزاد بگذار هر کاری دلم می‌خواهد بکنم؛ مال مردم را ببرم؛ گناه کنم؛ تجاوز کنم؛ حق ببرم؛ اختلاس کنم؛ رشوه بگیرم؛ بکشم؛ زنا کنم؛ اما جهنم نبر؛ خداوند این دعا را هم به هیچ عنوان مستجاب نمی‌کند. یا بگوید هیچ گناهی را مرتکب نمی‌شوم، اما رضایت بده که هیچ عبادتی و کار خیری را انجام ندهم؛ این را هم رضایت نمی‌دهد. این جا باید با خدا چه کار کرد که در این سه مساله مطلقاً حرف ما را گوش نمی‌دهد؟ باید با او ساخت؛ یعنی باید تسلیم خوبی‌هایی بشویم که او دوست دارد. اگر با او بسازیم و تسلیم خوبی‌هایی بشویم که او دوست دارد، برگشت سود کل این خوبی‌ها که بهشت و رضایتش است به خود ماست. این ساختن با او که خیلی عاقلانه است؛ این که خیلی کار خوبی است که آدم با یکی بیاید بسازد. بعد از چهل پنجاه سال، تا

۱. ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لَا تَفْسِكُمْ﴾. (اسراء: ۷).

۲. دخان: ۳۸.



ابد برود در بهشت و تا ابد مورد رضایت او قرار بگیرد. این ساخت و پاخت که عاقلانه است؛ این ساخت و پاخت که خیلی خوب است؛ ما همین یک راه را داریم انتخاب بکنیم. نه برمی‌گردانند و نه با گناه حاضر است که ما را به جهنم نبرد و نه حاضر است بهشت بدون عبادت و خوبی ببرد. آن سه تا را قبول نمی‌کند؛ می‌ماند همین مسأله چهارم که بیاییم مردانه با او بسازیم همین.

### توجه به بدها

کنار حرم حضرت هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام بیست روز، بیست و دو روز پیش، به یکی گفتم که از قمار خوشت می‌آید؟ بنشین یکی جا قمار کنی به شرطی که ببری و نبازی؟ ما هم گاهی آدم‌ها را گیر می‌آوریم و یک حرف‌هایی به آن‌ها می‌زنیم؛ مثلاً نشستیم در حرم امام عسکری علیه السلام یا امیرالمؤمنین علیه السلام یا قم یا یک وقت در تاکسی و قطار و هواپیما، به نظرم می‌آید که با این آدم می‌شود حرف زد و قاطی شد، بعد هم خیلی خوب از آب درمی‌آید.

### داستان تبلیغ استاد انصاریان در هواپیما

از مشهد داشتیم با هواپیما می‌آمدم تهران، جا نبود در هواپیما؛ یک دانه جای خالی بود و آن هم بغل من افتاده بود؛ آن هم کنار شیشه که دو تا صندلی هست. من داخل هواپیما را که نگاه کردم و در حالی که چراغ کمربندها را زده بود که خاموش کنیم، یکی را دیدم - ده تا صندلی پشت سرم - کسل است، گرفته است؛ درک هم کردم می‌شود که با او حرف زد؛ اشاره کردم بغل دست من جا هست بیا؛ بلند شد آمد جلو؛ فهمیدم از آخوندها بدش نمی‌آید؛ اگر بدش می‌آمد نمی‌آمد؛ اگر هم نمی‌آمد من می‌رفتم پیش او و می‌آوردمش؛ خدا دوست دارد آدم تا آن خط آخر دنبال بندگان بد برویم، دنبال بندگان خوش برویم؛ خوشش می‌آید؛ چه قدر دنبال بدها رفتن را خوشش می‌آید!

### شعر سعدی درباره توجه به بدن

متاب ای پارسا روی از گنه‌کار، به بخشاینده‌گی در وی نظر کن؛ این شعر از قول آدم‌های بد سروده شده است؛ شعر برای سعدی است؛ یک آدم بد، به ما خوب‌ها می‌گوید: متاب ای

## حقیقت و وظایف شیعه

پارسا روی از گنه‌کار، به بخشاینده‌گی در وی نظر کن، اگر من ناجوان مردم به کردار، تو بر من چون جوان مردان گذر کن؛ من نامرد هستم، تو که نامرد نیستی؛ من با خدا اختلاف حساب دارم، تو که نداری؛ من کم محبت هستم، تو که کم محبت نیستی؛ تو مؤمن هستی؛ دیگر قیافه‌ات پیدااست؛ مؤمن یعنی کانون محبت، کانون مهر و عشق، کانون اخلاق، کانون تواضع، کانون فروتنی با همه. الان مخصوصاً به ما واجب است که دنبال گنه‌کار بدویم؛ راهش بدهیم؛ حرف بزنی؛ محبت کنیم. این‌ها واجب است، در برابر هجوم این همه ماهواره و فساد، ما هم باید حوزه جاذبه داشته باشیم، برای جذب فراری‌های از پروردگار.

### ادامه داستان تبلیغ استاد انصاریان در هواپیما

آمد نشست؛ معلوم شد آدم باوقار و آدم با ادبی است. صحبت خدا شد و بیست دقیقه‌ای طیاره آمد و نیم ساعت گذشته بود؛ سی و دو هزار پا ارتفاع بود و هواپیما ایرباس بود؛ گفت که خیلی حرف‌های خوبی با هم زدیم، من می‌خواهم مالم را حلال کنم؛ گفتم مگر حرام است؟ گفت نه من زحمت می‌کشم، اما تا حالا حق مالی خدا را ندادم، خمس نداده‌ام.

### خمس

حکم خمس در سوره انفال است؛ شیعه این آیه را با تکیه بر ائمه علیهم‌السلام درست معنا می‌کند. غیرشیعه برای این که در برود از پول دادن در راه خدا، آیه را منحرف می‌کند در معنا کردن، اما ما نه؛ ما بخیل نیستیم؛ چون شیعه بخیل نیست؛ از حقوق مالی پروردگار فرار نمی‌کند. امام زمان علیه‌السلام می‌فرماید کسی که یک سال کاسبی کند، از اسفند تا اسفند که البته ممکن است یک ماهش در این یک سال باشد، ده روزش در این یک سال باشد؛ مثلاً دو روز مانده به آخر اسفند، آدم ده میلیون گیرش می‌آید؛ آن دو روز، مخارج عیدش را که تامین کند، بعد می‌بیند هشت میلیون اضافه مانده است، پنج قسمت باید کند، یک پنجم را خدا می‌گوید به خودم که به تو این پول را داده‌ام، برگردان، بقیه هم برای خودت، نمی‌خواهم؛ یک پنجم هم برای خرج دینم دارد خرج می‌شود، خوب هم خرج می‌شود. ما صدای دین را تا آخرین نقاط کره زمین با همین پول‌های کمی که شما می‌دهید،





رساندیم؛ نه به من، بلکه پول‌هایی که برای مراجع‌تان می‌دهید، دنیا را پر کردیم از صدای قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام با همین پول‌ها. شما یک میلیون می‌دهید، ما صد میلیارد ثواب و نتیجه به شما برمی‌گردانیم؛ شما چیزی نمی‌دهید به مراجع، به آخوندهایی که کار می‌کنند، ولی آن‌ها بازگشت مال‌تان را به شما میلیاردها برابر آخرتی قرار می‌دهند.

### ادامه داستان تبلیغ استاد انصاریان در هواپیما

گفتم بله؛ چرا نمی‌توانی مالت را پاک کنی! این داستانی که من می‌گویم برای بیست سال پیش است. نهصد هزار تومان از جیبش درآورد و شمرد و گفت این برای پاک شدن مالم. سر سی و پنج هزار پایی، از زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا حالا هیچ آخوند و امامی این‌جوری در هوا خمس نگرفته است. لات‌های تهران می‌گفتند چنان در هوا زد، گرفت. گفتم که چه اطمینانی به من کردی! نهصد هزار تومان، بیست سال پیش خیلی پول بود. گفتم چه اطمینانی به من کردی! از کجا می‌دانی من این نهصد تومان را نخورم؟ گفت به من هیچ ربطی ندارد! مالم پاک شد؛ تو می‌خواهی بخوری بروی جهنم به من چه! من دیگر قیامت گیر نیستم؛ گفتم مرجعات کیه؟ گفت نمی‌گویم؛ گفتم چرا؟ گفت نمی‌گویم؛ گفتم می‌خواهم پولت را بدهم به مرجع و رسیدش را با امضا و مهرش بگیرم و بیاورم به تو بدهم؛ گفت رسید نمی‌خواهم؛ به خدا رسید؛ من رسید نمی‌خواهم؛ مگر این پول به خدا نرسید؟ این رسید ندارد. گذشت، ما این پول را دادیم به احتمال این که مرجعش فلان مرجع باشد؛ گفتم آقا من اسمش را هم نمی‌دانم، نه آدرس داد و نه اسمش را، ولی بنویسید این مقدار خمس پروردگار داده شد از شخصی ناشناس؛ مهرش را بزن بده به من. این رسید دو سال در یک کیف کوچک در جیب من بود. در یک تابستان ماه رمضان داشتم می‌رفتم مسجد امیر، در ترافیک گیر کردم، دیدم بغل دستم همانی است که ما در هوا پولش را زدیم، دوتایی شیشه را کشیدیم پایین، سلام و علیک کردیم و رسید را درآوردیم و گفت نمی‌خواهم؛ گفت دنبال هم می‌گشتم؛ نمی‌دانم کجایی؟ چهارصد هزار تومان دیگر گذاشتم به تو بدهم، این را هم بگیر؛ این را هم در ترافیک زدیم.

## قماربازی با خداوند متعال

برادرانم! خواهرانم! شما دنبال گنه‌کارانِ مرد برو، دنبال خوبان برو؛ خانم‌ها! شما دنبال زن‌های گنه‌کار بروید، دنبال زن‌های خوب بروید؛ واللّٰه! این رفت و آمدها کار صورت می‌دهد؛ این کار را خدا دوست دارد؛ یواش یواش هم مشتری شناس می‌شوید؛ مثل من می‌فهمید با کی چه بگویید.

گفتم قماربازی دوست داری؟ قمار ظاهرش که خوب است؛ آدم ده هزار تومان می‌گذارد به صد هزار تومان، صد تومان می‌برد؛ ده تومان خودش هم که هست، می‌شود صد و ده هزار تومان؛ خدا برکت بدهد؛ بدون زحمت. خدا هم نمی‌گوید که ضرر دارد، می‌گوید ﴿وَإِنَّمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾؛ درست است که ده هزار تومان می‌گذاری صد تومان گیرت می‌آید، این صد تومان سود است، ولی این منفعت خوبی نیست؛ چون قیامت دادگاهی می‌کنند و این پول حرام را از حلقومت می‌کشند بیرون، ولی ظاهر قمار قشنگ است. دوست داری قمار را؟ من یک کسی را سراغ دارم بیا با او قمار کن؛ او یک کسی است که در قمار کردن دائم به طرفش می‌بازد، با چشم باز هم می‌بازد؛ گفت کیه؟ گفتم پروردگار؛ تو بیا با او بده بستان کن، او به تو می‌بازد؛ مثلاً ماه رجب یک روز که روزه می‌گیری، می‌گوید ثواب روزه کل روزگار را به تو می‌دهم. این باختن که خیلی قشنگ است؛ می‌گوید بیا مشکل یکی را حل کن، من مشکل آخرتت را حل می‌کنم؛ حالا توقع نداشته باش که چون مشکل ده تا را حل کردی من مشکل دنیایت را حل کنم؛ مشکل دنیایت هم ممکن است حل کنم، ولی برای تو پس انداز می‌کنم؛ آن مشکلی که گره‌اش را هیچ کس نمی‌تواند باز کند، برای تو باز می‌کنم؛ این که خیلی قشنگ است این قمار.

## چرای سودمندترین زندگی

چرا انبیا و ائمه علیهم‌السلام و شیعه پاک‌ترین و سودمندترین زندگی را دارند؟ چون آمدند خودشان را وقف آن اعمال و رفتار و اخلاقی کردند که خدا دوست دارد؛ آن‌هایی هم که خدا دوست ندارد، اصلاً در زندگی‌شان راه نمی‌دهند.



## داستان خودداری پیامبر از نماز میت

یک کسی مُرد؛ خانواده‌اش دوست داشتند جنازه‌اش را بیاورند مسجد، پیغمبر ﷺ نماز میت را بخواند. پیغمبر ﷺ را خدا در قرآن فرموده که ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ رحمة للعالمین بایستد به جنازهٔ آدم نماز بخواند که آدم با کله می‌رود در بهشت، اگر آدم خوبی باشد و مؤمن باشد. در روایت ننوشته است اما رسول خدا ﷺ مثل این که مایل به نماز خواندن برای این مرده نبودند؛ نمی‌دانم چرا، چی بوده که رحمة للعالمین دوست نداشت این نماز را بخواند! پیغمبر ﷺ میل نداشت. جنازه آمد دم در مسجد؛ جبرائیل نازل شد؛ گفت آقا! خدا می‌فرماید نماز این میت را بخوان؛ با نماز تو، من نجاتش می‌دهم، ولی بخوان. بعد جبرائیل گفت آقا! علت این که خدا می‌گوید نمازش را بخوان، این است که خدا به من گفته است، دیشب مدینه مثل لولهٔ آفتابه باران می‌آمد. مدینه قبلاً رمل بود، خاک بود؛ من دیده بودم سال هزار و سیصد و پنجاه مدینه را که باران می‌آمد و بعد از پنج دقیقه تا زانوی آدم می‌رفت در گل. گفت دیشب باران سختی آمد؛ پر از آب شد مدینه؛ پر از گل و لای و لجن؛ یک کسی گرفتار بود، این آقا که دیشب مرده، این از گرفتاری‌اش خبر داشت؛ در تاریکی شب برق و این‌ها که نبود، زد به این گل‌ها و لجن‌ها و رفت و مشککش را حل کرد. حالا خودش به مشکل خورده است، من می‌خواهم مشککش را حل کنم، بخوان نمازش را. باید دنبال این رفت که خدا چه چیزی دوست دارد؛ دنبال بدها بدوید؛ اخلاق انبیا و ائمه علیهم‌السلام و شیعه این است.

## گفتار درمانی

﴿يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾<sup>۲</sup>؛ در «يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ» دنبال خوب‌ها بروید؛ تشویق‌شان کنید تا کار مثبت کنند؛ چون یک عده‌ای خوب هستند، پول هم دارند، ولی

۱. انبیاء: ۱۰۷.

۲. توبه: ۷۱.

شُل هستند، سست هستند؛ این‌ها احتیاج به گفتاردرمانی دارند؛ امر به معروف یکی از زیباترین گفتاردرمانی‌هاست.

### داستان تنفر از نماز

یک جوانی به من گفت من ازدواج کرده‌ام، بیست سال است نماز نمی‌خوانم؛ گفتم چرا؟ گفت برای این که بچه که بودم، خواب بودم، صبح‌ها پدرم می‌آمد، یک بار صدایم می‌زد، صدایش را هم می‌شنیدم، بلند نمی‌شدم، دو سه تا لگد می‌زد و من را از تشک پرت می‌کرد و دو سه تا فحش هم به من می‌داد، می‌گفت بلند شو نماز بخوان؛ من از نماز متنفر شدم، دیگر از من بر نمی‌آید بخوانم، دلم می‌خواهد بخوانم. گفتم یک دعایی هست، من آن دعا را بگویم؛ خدا به ما دستور داده اگر پدر و مادرتان در کودکی و نوجوانی با شما بد رفتار کردند، دل شما را سوزاندند، ناراحت‌تان کردند، حالا یا زنده هستند یا مرده، فرقی نمی‌کند؛ من از توی اولاد می‌خواهم دست‌هایت را به گدایی به پیشگاه من برداری و درباره پدر و مادرت بگویی «اللَّهُمَّ اجْزِهِمَا بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانًا»<sup>۱</sup>؛ خدایا در برابر خوبی‌هایی که پدر و مادر به من کردند، به آن‌ها خوبی کن «وَّ بِالسَّيِّئَاتِ غُفْرَانًا»<sup>۲</sup>؛ در مقابل اذیت‌هایی که کردند، دلم را سوزاندند، پرتم کردند، فحش دادند، رنج دادند، همه را بیامرزم. گیر نباشند پدر و مادرت؛ حالا مرده‌اند، حالا دو تا چک هم به ما زدند یا دنبال‌مان کردند، مشمت و لگد هم زدند، برای این خاطر باید در برزخ گیر عذاب باشند؛ این مردانگی است؟ نه. اصلاً خدا دوست دارد برای پدر و مادر ظالمت دعا کنی؛ «خدا بیامرزدشان» را دوست دارد، حالا شما هر چی هم می‌خواهی پایت را در یک کفش کن که خدا این کار را دوست نداشته باشد، نمی‌شود، چون خدا ارحم الراحمین است، مدام می‌خواهد مهربانی کند. امر به معروف یعنی گفتار درمانی؛ یعنی قربانت بروم. این همه خدا نعمت به تو داده، می‌ارزد که صبح بلند شوی و دو رکعت نماز بخوانی؛ دو رکعت نماز در مقابل سی سال نعمت سه دقیقه

۱. کامل‌الزیارات ص ۲۴۵.

۲. کامل‌الزیارات ص ۲۴۵.



## جلسه نهم / دست‌گیری از بدان

می‌کشد؛ می‌ارزد. بعد هم خودش در قرآن سند داده که نماز جزو شکر من است. پدر حضرت جواد علیه السلام که امشب شب ولادت‌شان است، حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید نماز شکر نعمت‌های خداست. می‌ارزد که در مقابل این همه نعمت، شکر کنی؛ سپاسگزار باشی. شما زندگی انبیا علیهم السلام را در قرآن مجید ببینید، ببینید خدا چه قدر از این زندگی راضی است؛ ببینید خدا تمام انبیا علیهم السلام را در یک کلمه تعریف کرده است و می‌گوید «محسنین»؛ این‌ها عُمرانه اهل نیکی کردن و خوبی کردن بودند؛ عاشق خوبی بودند.

### داستان اسلام زن بدکاره

یک زن بدکاره‌ای بود که جلسه جوان‌های مکه و شهوت‌رانان مکه و آدم‌های عوضی را اداره می‌کرد؛ خواننده بود؛ صدای خوبی داشت؛ قیافه خوبی هم داشت؛ آن وقت هم پیغمبر صلی الله علیه و آله سیزده سال مکه بود، رنج می‌برد از این جلسات شبانه گنه‌کاران، بدکاران، بدان. تا حضرت آمد به مدینه، دیگر قیافه این زن یک کمی پُرمرده شد و صدایش هم یک خرده افت کرد و دیگر دعوتش نکردند؛ جلسات لهو و لعب تعطیل شد؛ زن هم از خواندن افتاده است؛ قیافه دیگر جذابیتهای هم ندارد که دنبالش بیایند. فقر به او رو کرد؛ بلند شد از مکه به زحمت آمد به مدینه؛ آمد دم در مسجد، با حجاب که پیغمبر صلی الله علیه و آله را ببیند. دم در مسجد که حضرت صلی الله علیه و آله می‌خواستند وارد بشوند، عرض کرد آقا من را کاملاً می‌شناسید؛ من یک زن بدکاره‌ای بودم، خواننده بودم، نوازنده بودم، یک خرده سنم آمد بالا، قیافه‌ام پُرمرده شد، صدایم افت کرد، دیگر من را دعوت نکردند؛ هر چه فکر کردم به چه کسی مراجعه کنم تا دردم را دوا کند؛ یک پولی، یک جنسی، یک لباسی به من بدهد؛ دیدم هیچ کس مثل تو نیست. پیغمبر صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمودند هر کسی هر چه قدر می‌تواند کمک کند، بکند. نونوارش کردند و گفتند می‌خواهی بروی برو؛ گفت نه نمی‌روم، من را مسلمان کن، بعد بروم. برو دنبال گنه‌کار، برای خدا مشتری اضافه کن؛ به رفیق‌های خدا اضافه کن؛ آدرس گناه به کسی نده؛ از رفیق‌های خدا کم نکن، به رفیق‌های خدا اضافه کن.

## داستان هدایت لات

یک دکتری در یک شهری، خیلی دکتر خوبی بود؛ در تمام صنفها آدم‌های خوب زیاد است؛ خوب‌ها بیشتر از بدها هستند؛ بدها هم یک خوبی‌هایی دارند، یک بدی‌هایی هم دارند، مریض هستند؛ اسلام می‌گوید این‌ها قابل علاجند. واقعا کارهایی که خدا می‌پسندد، چیز دیگری است. این دکتر به من گفت آقا من از پنج بعدازظهر تا هشت شب، مریض خیلی دارم؛ منبر شما هم نه شروع می‌شود؛ آخرین مریض‌هایم را، چهار تا، پنج تا، پنج تا، پنج تا، ننگه می‌دارم، می‌گویم ویزیت نمی‌خواهم، فقط بیایید با من برویم پای یک منبر و خودم هم شما را برمی‌گردانم؛ بعضی‌های‌شان هم در دهات‌های اطراف هستند و راه‌شان دور است. گفت هر شب پنج تا را می‌آورم، خودم هم آنان را می‌رسانم. این یک کار خیلی خیر است که آدم مردم را بیاورد برای هدایت شدن؛ یاد گرفتن حلال و حرام. دوست دارم این کار را؛ پول بنزینم را می‌دهم، ویزیت هم نمی‌گیرم و هر شب هم می‌آورم، ولی یک کسی در این شهر ما هست، شهر محدود بود، حدود شصت هفتاد هزار جمعیت؛ این یک آدم سبیل از بناگوش در رفته است؛ مریض من است؛ پول دار هم هست؛ شغل حلالی دارد ولی لات‌منش است و من هر چه به این می‌گویم یک شب بیا برویم، می‌گوید نه. خوشم نمی‌آید از این طایفه. گفتم می‌توانی عصرانه دعوتش کنی به مطب، من هم بیایم آن‌جا؟ گفت آره، می‌توانم؛ می‌ترسم بیاید تو را ببیند و برگردد؛ گفتم من نمی‌گذارم برگردد؛ تو دعوتش کن؛ گفت پس فردا می‌آید. پس فردا ما خودمان را آماده کردیم برویم با این روبرو بشویم. از در که آمد تو، هیکل و سبیل تا این‌جا؛ چشمش به من افتاد، درجا از روی صندلی بلند شدم، بغلش کردم و بوسیدمش و ولش نمی‌کردم؛ گفت عجب بغل داغی داری؛ گفتم آره خوب است؛ باز هم تکرار می‌شود. به دکتر گفت که کیه؟ چه قدر خوب است؛ گفتیم خدا رو شکر یک لات سبیل در رفته می‌گوید این آدم خوبی است و این را روایت می‌گوید خدا پای‌تان حساب می‌کند، اگر بد هستید؛ ولی یکی گفت این خوب است، خدا آن اقرار به خوبی را حساب می‌کند. این خداست، با این قماربازی کن؛ خیلی خدای خوبی است. گفت این همانی است که هر شب به تو می‌گویم بیا برویم پای منبرش؛ گفت خب من می‌نشینم تا وقت منبر بشود. آمد پای

منبر و از منبر آمدم پایین؛ خلوت شد، دیدم دکتر نشسته است؛ گفتم رفیقت رفت؟ گفت آره، ولی به من گفت ببین این آقا حاضر است یک شام بیاید خانه ما؟ گفتم به او چه گفتی؟ گفت گفتم صبر کن بپرسم؛ گفتم غلط کردی آقای دکتر! به او می‌گفتی فردا شب می‌آیم؛ برای چه به او گفتی صبر کن؟ یک شام به این مفتی، آن هم خانه این؟ صبر کن یعنی چه؟ پیغمبر ﷺ می‌گوید دعوت بندگان را، دعوت شیعیان را قبول کنید، مگر آدم وقت نداشته باشد؛ مثل من که دعوتم نکنید، چون وقت ندارم بیایم. فردا شب رفتیم، فکر کردم من هستم و دکتر و خودش، اما دیدم پنجاه تا از همکارهایش را دعوت کرده و تمام سالن پر است. من نمی‌دانستم که من را می‌خواهد به این‌ها نمایش بدهد، شام را خوردیم، تمام شد؛ فردا امام‌جمعه شهر که بسیار آخوند خوبی بود، در یک تصادف از دنیا رفت؛ خیلی دلم سوخت؛ واقعاً خادم مردم بود؛ یعنی تمام سیاسی بودن این آخوند، خدمت به مردم بود؛ خیلی خوب بود. شب تولد حضرت جواد علیه السلام است، حالا یادش کردم؛ واقعا خدا رحمتش کند؛ خیلی خوب بود. این آمد پیشم و گفت آقا! امروز یک اتفاق جالبی افتاده؛ گفتم چیه؟ گفت یک هیکل دار سیل کلفت آمده پیش من، گفته که این آقا چند شب در این شهر منبر می‌رود؟ گفتم ده شب، گفت یک چک سفید گذاشته پیش من گفته با ارزش افزوده و گران‌تر شدن سال‌ها، اندازه ده سال قند و چایی و بلندگو و پول برق و آب و مداح و منبر را حساب کن، در این چک بنویس من این را نقد بدهم، این آقا ده سال بیاید در شهر ما؛ گفتم من نمی‌نویسم تا خودش را ببینم. به من گفت چه کارش کنم؟ می‌گوید ده سال چک را بنویس، هر چه قدر که می‌شود؛ گفتم من شناختمش، اما خودم به او نمی‌گویم، باز می‌آید پیش تو جواب بگیرد، به او بگو ایشان قبول کرد و کار نکرده را هم پول نمی‌گیرد و شما این پول را در راه خیر و مشکل مردم خرج کن؛ من اگر بتوانم، پشت سر هم ده سال به خاطر تو می‌آیم در این شهر؛ رسید به من داد که سال بعد هم آن امام جمعه فوت کرد و دیگر نشد من بروم آن شهر. این یک کار خیر است؛ دنبال بدها بدوید؛ دنبال خوب‌ها هم بدوید؛ دنبال خوب‌ها بدوید خوبی یاد بگیریم؛ دنبال بدها بدویم بدی‌ها را کم کنیم؛ این یک کار خوبی که پروردگار عالم دوست دارد.

## حقیقت و وظایف شیعه

یک روایت هم برای شما بگویم و حرفم تمام؛ مسیح سی و سه سال بیشتر در دنیا زندگی نکرد؛ جوان بود؛ خوش هیكل بود؛ خوش قیافه هم بود؛ زن هم نداشت، چون پولش را نداشت؛ این هم رقم خداست دیگر. یک رقم می‌زند من پول دار نشوم، نمی‌شوم؛ یک رقم می‌زند من یک بیماری بگیرم ده سال طول بکشد، خوب نمی‌شود؛ یک رقم می‌زند یک دختر خانمی را می‌خواهم با او ازدواج کنم نمی‌شود، خب نمی‌شود. بهترین حال این است که آدم به این رقم‌های خدا خوشحال و خوشنود باشد؛ حتماً صلاح من را ندیده که این کار را می‌کند؛ دلش نخواست؛ خدا آزاد در انتخاب است؛ دلش نخواست عیسی علیه السلام پول گیرش بیاید. یک روز عیسی علیه السلام از خانه یک خانم بدکاره که همه شهر می‌شناختند که این بدکاره است آمد بیرون؛ یکی دید - لا اله الا الله - این پیغمبر اولوالعزم خوش قیافه، خوش هیكل در خانه زن بدکاره چه کار می‌کند؟ عیسی علیه السلام صدایش زد گفت بیا؛ فکر کردی من برای عملی رفته بودم در این خانه؟ الان می‌خواهی بروی در مردم پخش کنی؟ زبان ول هم بد زبانی است، جزو زبان‌های جهنم است. عیسی علیه السلام به او گفت: مریض دو جور است؛ یکی بیماری است که با پای خودش می‌تواند برود دکتر، یکی بیماری است که نه، افتاده دکتر باید بیاورند بالای سرش. این خانم بیماری بود که دکتر باید می‌رفت بالای سرش؛ من رفتم پشت در اتاقش حرف‌های خدا را زدم، گریه کرد، توبه کرد؛ از امروز به بعد دیگر برای زنا کسی را راه نمی‌دهد. تا این جا می‌گوید دنبال گنه‌کار برو که او را اصلاح کنی؛ دنبال خوب‌ها هم برو که خوبی از آن‌ها یاد بگیری.

بیشتر ما آخوندها مدح و قصیده و مداحی بلد نیستیم، حالا یاد نگرفتیم دیگر؛ چه کار کنیم! دیگر امشب دنبال قصیده و مداحی ناب است که جناب آقای کریمی آمدند.

## دعا

خدایا! ما را شیعه قرار بده؛ خدایا! زندگی ما را زندگی انبیا و ائمه علیهم السلام قرار بده؛ خدایا! ما را منبع خیر قرار بده؛ امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما قرار بده؛ خدایا! دل تمام مسلمان‌های دنیا را به نابودی داعش خوش کن.

